

خندهٔ جام

«تفسیری از حدیث معراج پیامبر اعظم ﷺ»

جلد دوم بوی گل و جوش مل

استاد کریم محمود حقیقی

حقیقی، کریم محمود، ۱۳۰۴ -
خنده جام (تفسیری از حدیث معراج پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله) / کریم
محمود حقیقی . - قم: حضور، ۱۳۹۱.
۲۵۶ ص. - (تفسیری از حدیث معراج پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله؛ دوم)
ISBN 978 - 964 - 200 - 004 - 3 : ۵۵۰۰۰ ریال
فهرست نویسی بر اساس جلد اول.
اثر حاضر دفتر دوم تفسیری از حدیث معراج پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می باشد.
کتابنامه: به صورت زیرنویس.
مندرجات: ج. ۱. بوی گل و جوش مُل.
۱. احادیث خاص (معراج) - نقد و تفسیر. ۲. احادیث قدسی. ۳. اخلاق اسلامی. الف.
عنوان. ب. عنوان: خنده جام (تفسیری از حدیث معراج پیامبر).
۷۲ ح ۷۰۲ / ۱۴۵ BP ۲۹۷ / ۲۱۸
۱۳۹۱



مؤسسه انتشارات حضور

قم - میدان شهدا - خیابان حجتیه - شماره ۷۵
تلفن ۷۷۴۴۶۵۱ فاکس ۷۷۴۳۷۵۶ (کد ۰۲۵۱)

خنده جام

(جلد دوم بوی گل و جوش مُل...)

«تفسیری از حدیث معراج پیامبر ﷺ»

مؤلف: استاد کریم محمود حقیقی
● چاپ اول: ۱۳۹۱ ● چاپخانه: پاسدار اسلام
● قطع رقعی: ۲۵۶ صفحه ● تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

شابک: ۳-۰۰۴-۲۰۰-۹۶۴-۹۷۸-۳ ISBN 978-964-200-004-3

۵۵۰۰ تومان



خنده جام

عکس روی تو چو در آینهٔ جام افتاد
عارف از خندهٔ می در طمع خام افتاد
حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد
این همه نقش در آینهٔ اوهام افتاد
من ز مسجد به خرابات، نه خود افتادم
ایتم از عهد ازل، حاصل فرجام افتاد
زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت
کانکه سد کشته او نیک سرانجام افتاد

فهرست مطالب

۴	خنده جام
۹	مقدمه ناشر
۱۳	مقدمه شارح
۱۷	حضور در نماز
۲۱	گدای آشنا
۲۳	معراج مؤمن
۲۵	نمازی در صف جماعت عالم هستی
۲۹	شبی با زنده دلان
۳۰	آشنایی با ملکوت
۳۱	غفلت از نماز شب
۳۶	تمهیدات نماز با حضور
۴۰	نعمت روزی
۵۰	غنیمت وقت
۵۴	ارزش دقایق عمر
۵۷	کاخی برای بهشتیان
۵۸	سخن چیست؟

۵۸	ارتباط خداوند با خلق
۶۰	تجلی خدا در سه جلوه
۶۳	سوم: دیدلر خداوند در خود
۶۴	فضول کلام
۶۸	بارگاه در گشاده
۷۰	گفتار نیک
۷۵	سقوط و گناه در سخن
۷۹	کذب و دروغ
۸۱	سخن چینی
۸۳	لغو
۸۷	دوری از پرخوری
۹۱	محبت به فقرا
۹۳	فقیر کیست؟
۹۷	فقیران نیازمند
۱۰۲	فقر ممدوح
۱۰۷	معنی زهد
۱۰۹	شکر
۱۱۷	بالاترین سپاس
۱۱۹	خنده جام
۱۲۲	دیدار اسماء در طبیعت
۱۳۵	فقیران زاهد

اجتناب از سخط رب.....	۱۳۹
دوستی با دنیا پرستان.....	۱۶۳
می خندد و می خندانند.....	۱۶۷
کثرت خواب و غضب.....	۱۷۱
آثار غضب و خشم.....	۱۷۳
عدم رضایت و پوزش خواهی.....	۱۷۵
در عبادات و طاعات کسل است.....	۱۷۷
الشَّجَاعَةُ عند المعصیه.....	۱۸۰
أمله بعيد و اجله قريب.....	۱۸۳
لا يحاسب نفسه.....	۱۸۷
کم اندیشی و کم خردی.....	۱۹۱
قلّة الخوف.....	۱۹۴
كثرة الفرح عند الطعام.....	۱۹۸
عدم الشکر عند الرخاء و عدم الصبر عند البلاء.....	۲۰۱
آیا شکر فقط با زبان است؟.....	۲۰۴
عدم الصبر عند البلاء.....	۲۰۶
عدّ كثير الناس قليلا.....	۲۰۸
خودستایی آدمی به آنچه در او نیست و ادعای او در آنچه.....	۲۱۰
یادآوری بدی‌های مردم.....	۲۱۳
بخش دوم: صفات اهل آخرت.....	۲۲۲
كثرة الحياء.....	۲۲۵

- ۲۲۸ نادانی ایشان بس اندک است
- ۲۳۱ سودش بسیار است
- ۲۳۴ نیرنگ ایشان اندک است
- ۲۳۶ به زحمت انداختن خود برای آسایش دیگران
- ۲۳۸ سخنان نیکو و سنجیده
- ۲۴۱ از نفس خویش حساب می‌کشند، و خود را به رنج می‌اندازند
- ۲۴۵ انتباه القلب حال نوم الاعین
- ۲۵۳ داستانی از کشف ملکوت

سخن ناشر^۱

استاد گرانقدر «جناب آقای کریم محمود حقیقی» از شاگردان برجسته «حضرت آیت الله نجابت رحمته الله علیه»، در آغاز جوانی از تقوا و تهجد بهره‌ها داشت، به طوری که با مادر متدین خود اغلب سحرها برمی‌خاست و با معبود خود به راز و نیاز می‌پرداخت و شبهای جمعه را غالباً در حرم حضرت احمدبن موسی علیه السلام (شاهچراغ) احیاء می‌داشت.

به اقتضای سن و زمان زندگی از عشقی مجازی در التهاب بود و چون طبع شعری هم داشت، گه‌گاه از آن التهاب درون ابیاتی می‌تراوید. معلّمی متدین به نام مرحوم «حبیب مشکسار»، اخلاق اسلامی و اصول عقاید به وی می‌آموخت. همو اولین کسی بود که استاد را با شریعت آشنا نمود و در جلسات، مورد توجه خاص خود قرار داد. از همان دوران علاقه و انس به تنهایی و نیز تفکر و نظاره آسمان، او را از مجالس دعا و جمع دوستان جدا می‌کرد، به گونه‌ای که گاهی او را به تصوّف و دیوانگی منتسب می‌کردند.

از جمع دوستان کناره می‌گرفت و در کناره جویبارها تنها، به دنبال گمشده

۱. این مطالب برای آشنایی با شخصیت مؤلف و با استفاده از کتاب «لطف حق» تقدیم خوانندگان محترم می‌شود.

جان می‌گشت؛ گمشده‌ای که ندیده و نشناخته، دوستش داشت و به آن عشق می‌ورزید. بعد از توسل و عرض حاجت به محضر مولا امام امیرالمؤمنین علیه السلام، در عالم رؤیا مزده اتصال به کاروان نور به وی داده شد و در همان رؤیا به حضور حضرت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) شرفیاب شد و عرض حاجت و آرزوی انتظار نمود و مورد تفقد قرار گرفت. از این رؤیا بسیار تحت تأثیر قرار گرفته، توجه به معنی و مراقبت در شرعیات را پیشه خود نمود.

در هیجده سالگی کتابی در موضوع عبور از «مجاز و روی آوردن به حقیقت» به نام «طوفان عشق» نگاشته و به چاپ رساند.

«حضرت آیت الله نجابت» بعد از رسیدن به درجه اجتهاد در مراجعت از نجف اشرف به طرف شیراز، کتاب مذکور را در دست کسی می‌بینند و علاقمند دیدار مؤلف می‌شوند. در اولین ملاقات به نحو عجیبی، آن بزرگوار به ایشان پیشنهاد رفاقت و دوستی می‌فرماید. شاگرد که گویی گمشده خود را یافته، خود را با تمام وجود به آن مرشد کامل و عارف متألّه تسلیم می‌نماید.

رفاقت روز به روز گرمتر می‌شود، اغلب روزها در دامن طبیعت و کوه و دشت؛ و شبها در نور مهتاب، در جلسات انس با حضرت استاد، در کنار جویبارهای طبیعت، از چشمه‌سار زلال معرفت جامهای پیاپی به ریشه جان می‌نوشاند.

غیبت او در نزد اقران و دوستان سابق، گاهی سبب انتقاد و اعتراض می‌گردد و به بحث و مجادله می‌انجامد و پاره‌ای اوقات، سردی و تردید در روحیه شاگرد پدیدار می‌شود. وقتی مشکل خود را با استاد در میان گذاشت و از او درخواست نمود تا از خداوند برای او حجت غیبی بخواهد که تردیدش

برطرف شود. در عالم خواب به او گفته می‌شود که: «از آقای نجابت پیروی کن». از آن پس پرده شک و تردید زایل، و راه در پیش چشمش روشن می‌شود و وقتی برای آقا (آیت الله نجابت) رؤیا را نقل می‌کند، لبخند رضایت بر چهره آقا می‌نشیند.

«استاد حقیقی» به همراه یکی از یاران و به امر استاد خود برای زیارت و کسب فیض از حضرت آیت الله حاج آقا جواد انصاری (استاد آیت الله نجابت) عازم همدان، و در آن جا با استقبال گرم حضرت ایشان مواجه می‌شوند، گویی آن‌ها از قبل هم‌دیگر را می‌شناسند. چند روزی که در محضر ایشان بودند، حداکثر استفاده و کسب فیض نموده و به شیراز مراجعت می‌کنند.

در سفر دوم که به همراه جمعی از دوستان به همدان داشت باز هم از بهره‌های معنوی سرشار می‌شوند. در سفر سوم نیز همراه با «حضرت آیت الله نجابت» و «حضرت آیت الله دستغیب» (رحمهما الله) و گروهی از یاران، به محضر ایشان در همدان می‌رسند و توشه‌ها برگرفته و خوشه‌ها می‌چینند.

«جناب استاد حقیقی» در زمان مرحوم «آیت الله نجابت» و با تأیید ایشان، بیش از چهل سال، جلسات هفتگی برای جوانان و شیفتگان علوم و معارف الهی تشکیل می‌دادند و پویندگان راه کمال را هدایت و ارشاد می‌نمودند، که بسیار مورد توجه استاد بود و جلساتی را نیز خود آقا شرکت می‌فرمود؛ و هم اکنون نیز همان برنامه‌ها و جلسات ادامه دارد. خداوند بر تأییدات ایشان بیفزاید.

حدود ده سال قبل از فوت «مرحوم آیت الله نجابت»، بعضی از خواهران تحصیل کرده تقاضای تشکیل جلسه ویژه خانم‌ها کردند. استاد حقیقی

می‌فرمایند: «باید از استادم اجازه بگیرم». و ایشان امر می‌کنند که «حتماً این کار را بکن». در جلسات مذکور همچون قلمستانی، نهال‌هایی که می‌بالیدند، به بوستان اشجار طیبه آقا (حضرت آیت الله نجابت) منتقل می‌شدند.

بعد از تألیف کتاب «فروع دانش در قرآن و حدیث»، بود که آقا (حضرت آیت الله نجابت)، استاد حقیقی را به نوشتن و تألیف کتابهای بعدی امر و ترغیب نموده و می‌فرمودند: «کار به چاپ آنها نداشته باش، تو باز هم بنویس، خدا کریم است». از آن پس کتابهایی که به چاپ رسید، بسیار مورد توجه و استقبال قرار گرفت؛ به طوری که شاگردان آقا، همه منتظر چاپ کتب ایشان بودند. کتاب‌های «تخلّی» و «تزکّی» و دو جلد «تحلّی» و یک جلد «تجلّی» در زمان حیات آقا و با کمک ایشان چاپ شد، که همگی مورد توجه خاص و عنایت آن بزرگوار قرار گرفت. عاقبت دست اجل، بین مراد و مرید جدایی افکند و روح ملکوتی استاد، به سوی معبود پر کشید و آتش حرمان فراق، در دل عاشق افکند. روحش شاد.

«استاد کریم محمود حقیقی» در حال حاضر علاوه بر این که راه استاد را در رشد و تعالی بخشیدن به نسل جوان و جویندگان کمال و حقیقت ادامه می‌دهند، با تألیف و تدوین آثار جاودانه، نیز عطش تشنگان زلال معرفت را فرو می‌نشانند.

خداوند بر عمر و عزّت و توفیقاتشان بیفزاید. آمین.

انتشارات حضور - بهمن ماه ۱۳۹۰

۱. علاقمندان برای تهیه هر یک از آثار استاد با انتشارات حضور تماس حاصل فرمایید.

مقدمه شارح

بسم الله الرحمن الرحيم

پروردگارا! سپاس مر تو را که توفیق عنایت فرمودی از سید نورانی عالم
افروز که در معراج، بر حبیبیت عرضه فرمودی، پرتوی برگیرم و مجلس یاران
را منور نمایم.

هنوزم از آن جام «سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»^۱ آن ته پیاله‌ای در ساغر
است. گر چه:

قطره‌ای بیش مرا قسمت از این بحر نبود لیک عمری است که خالی نشود ساغر من
این سرمستی را چون از ساغر پر بار حدیث معراج برگرفتم و جامی از آنرا
در جلد آغازین به شرح نشستم، خداوند توفیق عنایت فرمود که برای شرح
ادامه حدیث باز خامه برگیرم و به التماس نشینم، تا از آن جام که در حدیث
قدسی وعده فرموده، خود و یاران را سرمست دارد.

از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیده شد: شراب که پلید و نجس است، این
شراب طهور چیست که خداوندش ساقی است؟

۱. سوره انسان، آیه ۲۱.

فرمودند: این شراب نه تنها طاهر است، بلکه نوشنده آنرا از ماسوای حق تعالی طاهر کند.^۱

تا تو را طرب و طلب افزایش، بر این وعده به انتظار نشین:

«أَلَا إِنَّ لِلَّهِ شَرَابًا لَأَوْلِيَاءِهِ، إِذَا شَرِبُوا سَكَرُوا، وَإِذَا سَكَرُوا طَرَبُوا، وَإِذَا طَرَبُوا طَابُوا، وَإِذَا طَابُوا ذَابُوا، وَإِذَا ذَابُوا خَلَصُوا، وَإِذَا خَلَصُوا طَلَبُوا، وَإِذَا طَلَبُوا وَجَدُوا، وَإِذَا وَجَدُوا وَصَلُوا، وَإِذَا وَصَلُوا اتَّصَلُوا، وَإِذَا اتَّصَلُوا لَا فَرْقَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ حَبِيبِهِمْ»^۲؛ به راستی که خداوند تعالی را شرابی است برای دوستانش، که چون نوشند سرمست شوند، و چون سرمست شوند به طرب آیند و چون به طرب آیند پاک می‌شوند، و چون پاک شدند، از منیت ایشان کاسته می‌شود و چون چنین شد، خالص می‌گردند و چون خالص شدند، در طلب آیند و چون طلبیدند می‌یابند، و چون یافتند با محبوب ملحق می‌شوند و چون آنجا رسیدند فرقی میان ایشان و محبوب نیست.

(حضرت رسول اکرم ﷺ)

مطمئنم که در فرازهای این حدیث نورانی، گر به توجه نشینی، خداوندت از این ساغر جامی بنوشاند و اگر قطره‌ای هم نصیب افتد، عمری سرمست آن باشی؛ عارف سبزواری نیز تمتای سرمستی همین جام را داشت:

۱. تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۲۱ سوره انسان؛ نیز ر. ک: کتاب گفتگو با علامه حسن زاده آملی، ص ۲۲۳.

۲. تحفة المراد، ص ۱۰۱؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۲۳۱؛ به نقل از صحیفه الرضا.

ساقیا بده جامی، زان شراب روحانی
تا دمی بیاسایم، از حجاب ظلمانی
جان و دل به یک دیدار، باختیم و خرسندیم
در قمار عشق ای دل، کی بود پشیمانی؟
ما ز دوست غیراز دوست، حاجتی نمی خواهیم
حور و جنت ای زاهد! بر تو باد ارزانی

(حاج ملاهادی سبزواری)

آن طور که شنیدم عارف بزرگوار حاج میرزا جواد آقای تبریزی را همین
تمنا بود که در قنوت نماز، دعا را با این بیت حافظ شروع می نمود:

زان پیشتر که عالم فانی شود خراب
ما را ز جام باده گلگون خراب کن
آن شراب، که ساقی آن حضرت باقی است، «سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا
طَهُورًا»^۱ و سرمست آن از ما سوی الله روی گرداند:

آن می که ز دل خیزد، با روح در آمیزد
مخمور کند جوشش، مر چشم خدا بین را
این باده انگوری، مر امت عیسی را
وین باده منصور، مر ملت یاسین را
خمهاست از آن باده، خمهاست از این باده
تا نشکنی آن خم را، هرگز نجشی این را
این حالت اگر باشد، اغلب به سحر باشد
آن را که براندازد، مر بستر و بالین را

(مولوی)

در این بزم شاهانه و سفره رسول گستر، گر با ما همراهی، بسم الله:
ساقیا جام دمام ده که در سیر طریق
هر که عاشق وش نباید در نفاق افتاده است

(حافظ)

دوازده اردیبهشت ۹۰

يا احمد! عجب من ثلاثة عبيد: عبد دخل في الصلوة و هو يعلم
الى من يرفع يديه و قدّام من هو و هو ينعس و عجب من عبد
له قوت يوم من الحشيش او غيره و هو يهتم لغد و عجب من
عبد لا يدري اتي راض عنه او ساخط عليه و هو يضحك.^۱

ای احمد! در میان بندگانم از سه کس در شگفتیم: آن بنده که به نماز
ایستد و می‌داند دست به سوی چه کس دراز کرده و در پیشگاه چه
کس ایستاده اما خواب آلود است؛
و در شگفتیم از آن بنده که خوراک امروزش از گیاهی یا چیز دیگر
در دسترس دارد، اما در غم روزی فردایش هست؛
و نیز در شگفتیم از آن بنده که نمی‌داند من از او خشنود یا خشمگینم
اما می‌خندد!؟

حضور در نماز

اگر ملاقات بزرگی را فردا در نظر داشته باشی، امشب تو را خواب و آرامشی نیست، صبح که از بستر برخیزی اولین خاطره یاد آن ملاقات است

۱. حدیث معراج در کتاب «ارشادالقلوب»، باب ۵۴ آمده است؛ همچنین در بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۱ آمده است.

و هر چند به محضر او نزدیکتر شوی، ضربان قلبت بیش شود و بر تشویش تو بیفزاید و حال آن که ملاقات با انسان ضعیف و فقیری است همانند خودت، که خدایی داری که فرمود: ﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ ﴾^۱؛ چه شود که در ملاقات آن ذات غنی تو را چنین حالتی نباشد و دانی که ورود در نماز با جمله تکبیر است و دست را بالا بردن تا سر و فروانداختن، یعنی تو را هر خاطره که در ذهن است، جمع کرده به پشت سر اندازی، و با توجه تام به پروردگارت روی بدو آری. اعراب و عشایر را خیمه است، با یک عمود که چون عمود را بر داری، خیمه بر سطح زمین افتد و فرمودند: «الصلوة عمود الدین»، که بدون آن دینی وجود ندارد، و زین رو نیز فرمودند: «مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ»^۲؛ هر آن کس عمداً نماز را ترک کند، مسلم کافر است.

و همی دان! که دنیا عالم ماده و سرای ظلمت است، در این ظلمت سرا دریچه‌هایی به عالم نور و ملکوت گشوده‌اند، آنگاه که مؤذن ندای الله اکبر سر دهد و اعلام کند که «حیّ علی الفلاح»، فرشتگان این دریچه‌ها را به روی آدمیان همی گشایند. اما خفاش صفتان که دشمن نورند روی از آن برتابند. دریغ بر آن چشمان که با ظلمت خو کرده و نور، چشمانشان را می‌آزارد.

«أَنْ عَلِيًّا إِذَا حَضَرَ وَقْتُ الصَّلَاةِ يَتَمَلَّمُ وَ يَتَزَلُّزَلُ وَ يَتَلَوَّنُ فَيَقَالُ يَا لَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَيَقُولُ جَاءَ وَقْتُ الصَّلَاةِ وَقْتُ الْإِمَانَةِ عَرْضُهُ

۲. عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۲۲۴.

۱. سوره فاطر، آیه ۱۵.

الله على السموات و الارض و اشفقن منها»^۱.

باری نماز درگشایی سلطان سماوات و ارض است بر روی خاک نشینان
فرقت زده و دور افتاده، تا در این غربت سرای، دمی با یاد دوست آرامش

یابند، که فرمود: ﴿أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۲.

و نیز فرمود: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۳.

نماز شام غریبان چه تیره آغازم به مویه‌های غریبانه قصه پردازم

به یاد یار و دیار آنچنان بگرییم زار که از جهان ره و رسم سفر براندازم

من از دیار حبیبم نه از بلاد رقیب مہیمننا به رفیقان خود رسان بازم

(حافظ)

صدای مؤذن برخاست، ولی ما سرگرم انس با دوستانیم، صدای مؤذن
برخاست، ولی سفره ناهار گسترده‌اند، صدای مؤذن برخاست، ولی ما
خسته از سرکار آمدیم، هنوز ساعت‌ها برای انجام آن وقت است؛ آخر این
چه ملاقات با حضرت پروردگارت داری که انس با دوستان و یا لقمه نانی تو
را ارزشمندتر از دیدار پروردگارت باشد؟!

«لیس منی من استخف بالصلوة»؛ از من نیست آن که نمازش را

کوچک می‌شمارد.

«لا ینال شفاعتی من استخف بالصلوة»؛ شفاعت من به آن‌که نماز

را کوچک شمارد نخواهد رسید.

۱ . بحارالانوار، ج ۸۱ ص ۲۵۷ .

۲ . سوره رعد، آیه ۲۸ .

۳ . سوره طه، آیه ۱۴ .

۴ . سفینة البحار، مادّة صلاة .

۵ . میزان الحکمة، ج ۵، ص ۱۱۷ .

حداقل ارتباط تو با خالقت همین نماز واجب است، واجب بدان معنی که اگر ترک شود، تو را دیگر ارتباطی با رب و خالقت نه در دنیا و نه در آخرت نخواهد بود.

«ما من الكفر و الايمان الا ترک الصلوة»؛ فاصله بین کفر و ایمان

جز ترک نماز نیست.

نانش مده آن که بی نماز است ور خود دهنش ز فاقه باز است

عزیزا! کسانت را دوست داری، بدار؛ با اکتسابت دلبستگی است، دل ببند؛ اما با خالقت، با رازقت، با مبدأت، با مرجعت جدایی افتاده؟! وای از این غفلت سرا که تو را این گونه مجذوب خویش قرار داده.

دمی کانرا بها آید جهانی پی آن دم نمی‌گرددی زمانی

گرفتی از سر غفلت کم خویش نمی‌دانی بهای یک دم خویش

نیایی در نماز الا به صد کار حساب ده کنی یا کار بازار

(عطار)

در نماز گویی: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ»، خداوند حمد مرا شنید.

با تو اجازه داده‌اند که از ناحیه پروردگارت سخن گوئی، زمانی که نماز، قرب تو را با خالقت تا به این حد بیان فرموده که تو سخنگوی او باشی، روی از این موهبت بر متاب:

«الصلوة قربان کل تقی». ^۱ نماز نزدیک شدن هر بنده متقی است.

(حضرت محمد ﷺ)

۱. اسرار الصلوة، شهید ثانی.

گدای آشنا

در گذشته گدایی بود که هر روز هفته، محله‌ای را بر می‌گزید، بعد از دق‌الباب می‌گفت: گدای آشنای روز شنبه. و فردای آن روز در محله دیگر می‌گفت: گدای آشنا روز یکشنبه. و چون راه محدود بود و وی وقت‌شناس، در سر ساعت معین دق‌الباب شنیده می‌شد، مردم هم او را دوست می‌داشتند و برای اینار و بخشش منتظر او بودند.

گدای آشنا باش، که با بلند شدن صدای مؤذن، خداوند در انتظار تو است، بیا و عرض کن:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی به ما کنند
بی‌معرفت نباش که در من یزید عشق اهل نظر معامله با آشنا کنند

(حافظ)

«من یزید» داستان حراج است که جنسی را در معرض مشتریان به حراج‌گذارند و هر کس مبلغ بیشتری خرید، جنس را به او می‌دهند. حال اگر آشنایی در این جمع باشد، منتظر مشتری بعدی نباشند و جنس را به او تقدیم کنند. خداوند اهل نظر است و معامله با آشنا می‌کند، آشنای گدائی، آشنای راز و نیاز، آشنای انس و محبت.

شبی بر در خانه‌اش در می‌کوفتم، ندا آمد دری را که باز است از چه در می‌زنی؟

﴿ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ

شُكُورًا^۱. هم اوست که قرار داد شب و روز را پی در پی، از برای

آن کس که بخواهد خدا را یاد کند، یا سپاس گزارد.

ببانگ می‌آید که ای سائل بیا	جود محتاج گدایان چون گدا
جود محتاج است و خواهد طالبی	هم چنان که توبه خواهد تائبی
جود می‌جوید گدایان و ضعاف	همچو خوبان کآینه جویند صاف
روی خوبان ز آینه زیبا شود	روی احسان از گدا پیدا شود
چون گدا آئینه جود است هان	دم بود بر روی آئینه زمان
پس از این فرمود حق در والضحی	ببانگ کم زن ای محمّد بر گدا

شکارچیان را آئینی بود، که از سنگ کوه حجره‌ای کوچک می‌ساختند و در آن پنهان شده در انتظار شکار می‌نشستند، که در اصطلاح عام آن را کچه می‌گفتند، که مخفف «کوی چه» است و لفظ ادبی آن مَرَصَد است. این مقدمه را که دانستی، بدان که شکارچی بسا ساعتی چند در این سنگ پاره‌ها به امید شکار می‌نشست.

امام سجاد علیه السلام در دعای شریف ابو حمزه با خداوند خویش چنین دارد:

«وَلِلْمَلْهُوفِينَ بِمَرَصَدٍ إِغَاثَةٌ»؛ پروردگارا! تو برای فریادرسی دل

شکستگان در کمین‌گاه فریادرسی قرار داری.

عزیزم! خدا در انتظار توست. پروردگارت، ربت، خالقت، مبدأت،

مرجعت. می‌آیی و باز روی می‌گردانی، برخیز که بسا وقت نماز است.

۱. سوره فرقان، آیه ۶۲.

معراج مؤمن

(حضرت محمد ﷺ)

«الصلوة معراج المؤمن».

حضرت محمد ﷺ فرمود: مرا معراجی بود و در این معراج تو را تنها نگذاشتم. هدیه‌ای برای تو آوردم که تو را با این هدیه معراجی دیگر است. گر بتوانی برای این معراج بال پرواز درآوری، و این بال زمانی ببالد که دل از همه چیز فارغ داری و به خدای بپرداز، نمازی که به راستی از او جز او نخواستی:

من ذکر روضه کردم و کوی تو خواستم گفتم حکایت گل و روی تو خواستم

سوی بهشت کرده به یک باره خلق روی من آن طرف بهشتم و کوی تو خواستم

راوی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم: کسی که دو رکعت نماز بخواند، در صورتی که بداند چه می‌گوید در آن‌ها، و از همه چیز منصرف باشد، نیست بین او و خداوند گناهی، جز آن که آمرزیده شود.^۱

وہ چه منت سرشار که خداوند بر سر بنده خاکی اش نهاده، که روزی پنج بار او را به دعوت نشست، که از کسانت چنین محبت هرگز ندیدی و از وصول این دعوت نامه سید بن طاوس رحمة الله عليه را آن لذت بود که تاریخ بلوغش را همه ساله تا آخر عمر جشن می‌گرفت و می‌فرمود: این همان روزیست که پروردگارم مرا به بندگی خود پذیرفته است:

۱. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال.

خوشا آنان که الله یارشون بی به حمد و قل هو الله کارشون بی
خوشا آنان که دائم در نمازند بهشت جاودان بازارشون بی

(بابا طاهر)

«یا عبادى الصّٰدِقِین! تَنْعَمُوا بِعِبَادَتِی فِی الدُّنْیَا فَانَّکُمْ تَنْعَمُونَ بِهَا فِی الْآخِرَةِ».^۱ ای بندگان راست کردار من! از نعمت عبادات من بهره گیرید تا شما را از نعمت‌های سرای دیگر بهره‌مند گردانم. چه این آب و نان دنیا که شما را از آن بهره‌مند گردانیدم، بهره تن شماست، جانتان تشنه بهره‌های آخرت است. بهره‌مند آن دل که در طول زندگانی بر سر این سفره است.

چون با تو بوم مجاز من جمله نماز چون بی تو بوم نماز من جمله مجاز
امام صادق علیه السلام در نماز جمله ﴿ اَیَّاکَ نَعْبُدُ وَ اَیَّاکَ نَسْتَعِین ﴾ را آنقدر تکرار کرد که بیهوش شد. بعد از نماز سبب آن را جویا شدند، فرمود: آنقدر این جمله را تکرار کردم که از گوینده اصلی آن را شنیدم.^۲
سوره حمد نوعی مکالمه است، نیمی محبوب خود را معرفی می‌کند و نیمی دیگر تو حاجات خویش با محبوب عرضه می‌داری و در قنوت نماز، سفره دل را بر خدا می‌گسترانی که آن هم مناجات است، از باب مفاعله که در آن طرفین شرکت دارند. اگر این حضور را درک کنی، نمازی با خضوع خواهی داشت.

هیچ کس به خویشتن ره نبرد به کوی او بلکه به پای او رود هر که رود به کوی او

۱. امام صادق علیه السلام؛ بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۱۵۹.

۲. نشان از بی‌نشان‌ها، ص ۷.

اگر نمازگزار بداند تا چه حد جلال خداوند او را فرا گرفته، هرگز مایل نخواهد بود که سر از سجده بردارد.^۱

(حضرت محمد ﷺ)

غیر درگاه تو کانجا بنده سان آرم نماز خم نخواهد شد به پیش هیچ کس بالای من

(استاد کمال)

نمازی در صف جماعت عالم هستی

﴿ يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ
الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴾^۲. تسبیح می‌کنند خدای را آنچه در آسمان و زمین
است، پادشاه پاک و منزّه و با عزت و دانا را.

در پنج سوره مسبّحات خداوند این مطلب را گوشزد فرمود. خواهی در
این صف تو هم با همه موجودات به جماعت ملحق شوی؟ یا بر این صف
پشت کنی؟

﴿ وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ
عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴾^۳. مر او راست آنچه در آسمان و زمین
است و مقربان درگاهش از عبادتش روی گردان نیستند و هرگز
ملول نمی‌شوند، آیا تو را در این شرکت ملالت است؟

تسبیح پروردگار را از رعد، به بلندای آسمان‌ها شنیده‌ای؟ آن تسبیح که
از ترس، فرشتگان را به لرزه اندازد و با فریاد تسبیح رعد، هماهنگی کنند:

۲. سوره جمعه، آیه ۱.

۱. جامع الاحادیث.

۳. سوره انبیاء، آیه ۱۹.

﴿ وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ ﴾^۱. تسبیح می کند رعد

با حمد او، و فرشتگان از ترس.

پروازی هماهنگ با آسمان‌ها و زمین و پرندگان در عالم هستی، با

تسبیح او و وانماندن از این جماعت، مباد از این هم‌آهنگی بازمانی؟

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ

صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلَيْهِمْ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴾^۲؛ آیا

نمی‌نگری که خداوند را هر که در آسمان‌ها و زمین است و پرندگان

صاف‌بال همگی می‌دانند نماز و تسبیحشان را و خداوند بر آن چه

می‌کنید آگاه است.

بعضی پنداشتند که کمال و نظمی که در آفرینش هر موجود به کار رفته

با زبان بی‌زبانی، خود تسبیح خالق و صانع آن است.

هر چیز که هست آن چنان می‌باید هر چیز که آن چنان نمی‌باید نیست

﴿ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ

تَفَافُوتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ * ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ

يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَ هُوَ حَسِيرٌ ﴾^۳؛ هم اوست که آسمان‌ها را

در طبقاتی منظم بیافرید، در آفرینش حضرت رحمن نقصان

نخواهی یافت. نگاهی دیگر کن، هیچ کاستی در آفرینش می‌بینی؟ تا

بدان جا که در برابر این عظمت دیدگانت خسته و ناتوان به سوی تو

باز گردد.

۱. سوره رعد، آیه ۱۳.

۲. سوره نور، آیه ۴۱.

۳. سوره ملک، آیات ۳ و ۴.

با اینکه این نظر حکمت آمیز صد در صد صحیح است معذالک این زبان تسبیح موجودات نیست، چرا که این مطلب را همه می دانند ولی آن تسبیح را خداوند می فرماید، شما از زبان گویای تسبیح آنان آگهی ندارید:

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۱

جمله ذرات عالم در نهان	با تو می گویند هر روز و شبان
ما سمیعیم و بصیر و با هشیم	با شما نا مهربانان خامشیم
چون ندارد جان تو قندیلها	بهر بپیش کرده ای تاویلها
چون عصای موسی اینجا مار شد	عقل را از ساکنان اخبار شد
پاره خاک تو را چون زنده ساخت	خاکها را جملگی باید شناخت
مرده زین سویند و زان سو زنده اند	خامش این جا و آن طرف گوینده اند
چون از آن سوشان فرستد سوی ما	آن عصا گردد سوی ما ازدها
کوهها هم لحن داودی شود	جوهر آهن به کف مومی شود
باد حمال سلیمانی شود	بحر با موسی سخندانی شود
ماه با احمد اشارت بین شود	نار ابراهیم را نسیرین شود
خاک قارون را چو ماری در کشد	آستین حنانه آید در رشد
سنگ احمد را سلامی می کند	کوه یحیی را پیامی می کند

(مولوی)

در این ابیات نموداری از پرده برگرفتن خداوند از موجوداتی که ما آنها را بی جان و مرده می پنداریم می یابید، تا نپندارید که مواجه با جهانی خاموش و ساکت هستیم، به خود می بالم اگر مرا در صف آخر نماز و تسبیح

۱. سوره اسراء، آیه ۴۴.

این عابدان بیذیرند.

و سجود بر دو گونه است: سجودی با خضوع و خشوع که بالاخره از آن سربرگیرند، و سجودی که در طول عمر هرگز از آن سربرنگیرند. ﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾^۱ و آن سجود قلب عارفان است.

خوشا آنان که الله یارشون بی به حمد و قل هو الله کارشون بی

خوشان آنان که دائم در نمازند بهشت جاودان بازارشون بی

(بابا طاهر)

﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾^۲؛ مثل آن بهشتی را که به پرهیزگاران وعده داده شده، جویبارها در آن جاری است و میوه‌های درختانش دائمی است و سایه‌هایی پایدار، این عاقبت پرهیزگاران است.

آن دوام حضور در دنیا را این سعادت پایدار نصیب است.

﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۳؛ بازگشت کنندگان، عبادت کاران، سپاس‌گزاران، روزه‌داران، رکوع کنندگان، سجده کنندگان، امرکنندگان به نیکی، و بازدارندگان بدی، و نگه‌دارندگان مرزهای الهی، به راستی که بشارت بادگروندگان را.

۲. سوره رعد، آیه ۳۵.

۱. سوره معارج، آیه ۲۳.

۳. سوره توبه، آیه ۱۱۲.

شبی با زنده دلان

بایزید آمد شبی بیرون ز شهر	از خروش خلق خالی دید دهر
ماهتابی بود بس عالم‌فروز	شب شده از پرتو آن مثل روز
آسمان پر انجم آراسته	هر یکی کار دگر را خواسته
شورش در وی پدید آمد به زور	گفت یا رب در دلم افتاد شور
با چنین عزت که درگاه تراست	این چنین خالی ز مشتاقان چراست؟
هاتفی گفتش که ای حیران راه!	هر کسی را راه ندهد پادشاه
عزت این در چنین کرد اقتضا	کز در ما دور ماند هر گدا
سالها بردند مردان انتظار	تا یکی ره برد ز ایشان از هزار

شبی دیگر با سعدی:

یاد دارم با کاروانی همه شب رفته بودم، و سحرگه در کنار بیشه‌ای خفته، شوریده‌ای با ما بود، یک دم نیارمید، چون صبح شد او را گفتم: این چه حالت بود؟! گفت بلبلان را دیدم که به نالش در آمده بودند بر درخت، کبکان در کوه، بهائم در بیشه، حیفم آمد، همه در تسبیح و من خاموش.

دوش مرغی به صبح می‌نالید	عقل و صبرم ببرد و طاقت هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید بگوش
گفت: باور نداشتم که تو را	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم: این شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح خوان و من خاموش

(سعدی)

نماز را واجب داشتند تا تو اقلأً دمی با این نمازگزاران هم آهنگ باشی و از این قافله باز نمایی و این نماز صف آخر است، و گرنه عالم در این جماعت یکدل و یک زبانند.

عشق در پرده می‌نوازد ساز هر زمان نغمه‌ای کند آغاز

همه عالم صدای نغمه اوست که شنیده است این صدای دراز؟

(عراقی)

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةِ وَهُمْ لَا يُسْتَكْبِرُونَ * يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۱؛ و خداوند را سجده می‌کنند آنچه در آسمان‌ها و زمین است، جنبنندگان و فرشتگان، ایشان را تکبری نیست، چرا که از پروردگاری که محیط بر آنهاست هراسانند و آنچه را می‌فرماید، انجام می‌دهند.

آشنایی با ملکوت

گر تو را با ملکوت آشنایی باشد بر ملکوتیان تو را در این دار فراق تنها نگذارند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾^۲؛ هم آنان که گفتند

۱. سوره نحل، آیات ۴۹ و ۵۰. ۲. سوره فصلت، آیات ۳۰ و ۳۱.

پروردگار ما خداست و بر این قول پایداری کردند. بر ایشان فرشتگان فرود آیند، و این پیام رسانند که: نه بترسید و نه غمگین شوید، بشارت باد شما را بر آن بهشت که به شما وعده داده شده، مائیم یاران شما در حیات دنیا و آخرت.

﴿أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ﴾^۱؛ نوشت در دل‌های ایشان ایمان را، و با روح قدس الهی آن‌ها را مؤید و منصور گردانید.

این روح که مقامی از فرشتگان برتر دارند را روح مؤیده می‌گویند، که همه جا در کنار بنده مؤمن است و در تنگناها او را یاری می‌کند؛ گره‌گشای مشکلات بنده است، در حملات شیطان به کمک او برمی‌خیزد، توفیقات را از او باز نمی‌دارد. نمودی از این بحث را به تماشا نشین:

غفلت از نماز شب

نویسنده کتاب «مصارع العشاق» می‌نویسد: رابعه آن زن عارفه، نماز شب از او ترک شد و خواب او را در ربود، در خواب دید آسمان بر او خشمگین گردیده، نزدیک بود آنچه در شب زنده داری گذشته به دست آورده را از دست دهد، حوریه‌ای که در بهشت همسایه او بود، سراغ او آمد و برای توبیخ او این شعر را بر او می‌سرود:

صلاتک نور و العباد رقود و نومک ضد الصلوة عتید

۱. سوره مجادله، آیه ۲۲.

و عمرک غنم إن غفلت و مهله یسیر و یفنی دائماً و یعید

در آن گاه که مردم در بستر غنوده‌اند، نماز تو همچون نورافکنی است، و خواب دشمن سرسخت نماز تو است، گر درست بیاندیشی، عمرت بس غنیمت است و درنگی بس کوتاه دارد، چه پیوسته روزها در طلوع و غروب است. اولیاء را ارتباط با ملکوت، یا از طریق رؤیای صادقانه هست، یا از طریق مکاشفه هست که حالتی است بین خواب و بیداری، و یا از طریق الهامات ربّانی است، که دفتر خاطراتشان پر از این وقایع است:

﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۱

بد نیست حال که به اینجا سخن رسید، سری هم به دیوان حافظ بزنیم:

دوش وقت سحر از عصه نجاتم دادند و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
 چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شیبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند
 بی‌خود از شمعشعه پرتو ذاتم کردند بساده از جام تجلی صفاتم دادند

(حافظ)

این آب حیات را از ساغر کدام ساقی نوشیده؟ این صهبا همان است که

فرمود: ﴿سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾^۲

این تازه برات مصونیت از آتش جهنم است؟ این بی‌خودی همان

شمعشعه پرتو ذاتی است که حضرت موسی علیه السلام را از پا در آورد؟ و آن تجلی

صفات را واقعاً حافظ دریافت کرده است؟ بسیار بعید به نظر می‌رسد دروغ

گوید آن که ادعا دارد:

۱. سوره یونس، آیه ۶۴. ۲. سوره انسان، آیه ۲۱.

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم

(حافظ)

سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی خبر آمد که واثق شو به الطاف خداوندی

(حافظ)

این دریافت خبر چگونه بوده است؟

سحرم دولت بیدار به بالین آمد گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد

باید دید که وی از سحر خیزی چه دیده که آن را دولت می‌نامد و این خسرو شیرین که در شب زنده داریش سری به سحر خیز می‌زند کیست؟ همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایان بنوازد این گدا را

(حافظ)

این پیام که پیک آن نسیم صبحگاهی است از کجا می‌رسد، حافظ را آن موهبت دست داده که همچون سلیمان علیه السلام پیام آورش باد باشد؟ گر سلیمان نبی علیه السلام را آشنایی با نجوای موری بود وی را مکالمه با مرغ شباهنگ است؟!

مرغ شب خوان را بشارت باد کاندر راه عشق دوست را با ناله شب‌های بیداران خوش است گر من و تو ای خواننده عزیز! در این حالات و مقامات شک داشته باشیم، او خود یقین دارد که این مواهب و دریافت، در پیشگاه حضرت کریم بعید نیست: ﴿ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴾^۱

۱. سوره هود، آیه ۱۱۵.

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود
مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول ز ورد نیمه شب و درس صبحگاه رسید

(حافظ)

اما هممین جناب که می فرماید: مرو به خواب، شبی خواب سحرگاهی او را در می رباید و داستان رابعه در اینجا تکرار می گردد و حوری به بیداریش می خرد:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست بیرهن چاک و غزل خوان و ضراحی در دست
نرگشش عربده جوی و لبش افسوس کنان نیم شب، یار به بالین من آمد بنشست
سر فراگوش من آورد و به آواز حزین گفت: ای عاشق شوریده‌ی من، خوابت هست؟
عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند کافر عشق بود گر نبود باده پرست

(حافظ)

باری بس فراوان افتاده که اهل تهجد را گر خواب سحرگاهی در ربوده، دوست به بیداری آن‌ها برخیزد:

«لو لا انّ الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی
ملکوت السماء»^۱

(حضرت محمد ﷺ)

حال که می نگرم مثل این که شیرینی نماز و یاد پروردگار از مطلب دورم داشت. گله پروردگار از آن بنده بود، که بر نماز برمی خیزد، اما او را حضوری در نماز نیست. عزیزا! ما را آن قدر دنیا به کار گرفته که منحصرأ ملاقاتمان با

۱. عوالی اللّئالی، ج ۴، ص ۱۱۳.

پروردگار، همین دقایق نماز است. شیطان را نگر که در همین جزئی فرصت، باز یاد دنیا را از خاطر ما محو نمی‌کند:

چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی؟ تو صنم نمی‌گذاری که مرا نماز باشد

(سعدی)

غیر از خدا که هرگز در فکر آن نبودی هر چیز کز تو گم شدی وقت نماز پیدا است

(صائب)

لذت از نماز برای شخص حاصل نمی‌شود، جز نمازی که در حضور باشی و تکبیرت تکبیری واقعی باشد، که ماسوی را پشت سر اندازی و با توجه به «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلدِّي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱، واقعاً روی به حضرت دوست آوری، اگر چنین نمازی تو را دست داد، آن وقت است که با جامی از این باده ساعات بین دو نماز را همه سرمست انس خدا باشی، بنگر که حضرت پیامبر ﷺ بر دو رکعت این گونه چه فرماید:

«ما اذن الله لعبد من شئىء افضل من ركعتين يصليها و ان البر ليدر على رأس العبد مادام فيه صلاته و ما تقرب العباد الى الله بمثل ما خرج منه»^۲؛ خداوند چیزی از بنده‌اش بهتر از دو رکعت نماز خواندن با حضور، گوش فرا ندهد، تا آن هنگام که بنده در نماز است، نیکی‌ها بر فراز سرش افشاندن می‌گردد، مادام که در نماز است و هیچ چیز مانند آن بنده را به خداوند نزدیک نمی‌کند.

(حضرت محمد ﷺ)

۱. سوره انعام، آیه ۷۹. ۲. سنن ترمذی، کتاب فضائل القرآن عن رسول الله ﷺ.

تمهیدات نماز با حضور

احوال باطنی انسان کمابیش با یکدیگر ارتباط دارند، آبی که از فراز کوه در اثر ذوب برف‌ها فرود می‌آید، در ابتدا آبی بس گوارا و پاک است، اما در مسیر خود آنچه از برگ‌های فرو ریخته درختان، از گل و لای مسیر حرکت، از آلودگی‌های شرب حیوانات، از شست و شوی دستها و پاها و ظروف در میان راه را با خود می‌برد، و دیگر آن آب پاک و ناب نیست.

خاطر شفاف و بی‌تعلق انسان، آینه تمام‌نمای جلوات و تجلی حضرت حق تعالی است و علایق دنیاوی کدورت‌های این آینه، علایقی به زن و شوهر و فرزندان، علقه‌ای به اسم و رسم و آبرو و شهرتی نیکو، اندیشه‌ای در کسب و کار و تجارت و دکان، دلبستگی به مسکن و مبل و فرش و اسباب منزل که هر بن‌را صد شاخه است. همه این‌ها را دلبر توان گفت. ای وای بر آن دل که هزارش دلبر است، دیگر چیزی از دل باقی نمی‌ماند تا آن را صرف یاد خدا کنم. بنابراین سخت‌ترین مانع حضور، علایق دنیوی است که هر آنچه از این علائق بکاهی حضور حق تعالی را در نماز بیشتر یابی.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

و رأس برکننده ریشه علائق یاد مرگ است، یادی از آن ساعت که همه اینها را باید گذاشت و با دست خالی رفت، بنابراین این یاد را از خاطر مهمل. بر این حدیث شریف دمی بمان:

«یا اباذر! اذا أصبحت فلا تحدث نفسك بالمساء و اذا أمسیت فلا

تحدث نفسك بالصباح و خذ من صحتك قبل سقمك و حیاتک قبل

موتک فانک لا تدری ما اسمک غدا»^۱؛ ای اباذر! چون بامداد کنی،
به خود وعده عصر را مده و چون شب کنی وعده بامداد مده و غنیمت
شمار سلامتی را، قبل از بیماری و حیاتت را قبل از مرگت، چه
نمی دانی فردا نام تو چیست؟
(حضرت محمد ﷺ)

ای عزیز! اینجا چاهی است بسیار ویل، به چاه نشینان فرموده اند:
﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾^۲

این بند که تو را از این چاه ویل برآرد، یکی هم نماز است.

روبتاب از جسم و جان را شاد کن	موطن اصلی خود را یاد کن
تا به چند ای شاهباز پر فتوح	بازمانی دور از اقلیم روح
تا به کی ای هدهد شهر سبا	در غریبی مانده باشی بسته پا؟
عیب باشد از تو ای صاحب هنر	کاندر این ویرانه ریزی بال و پر
جهد کن این بند از پا باز کن	بر فراز لا مکان پرواز کن
تا به کی در چاه طبعی سرنگون؟	یوسفی، یوسف بیا از چاه برون
یوسفا آمد رسن در زن تو دست	از رسن غافل مشو بیگه شده است
در رسن زن دست و بیرون شو ز چاه	تا که بینی بارگاه پادشاه

(شیخ بهائی)

دیگر از موانع حضور، توجه به اضطراب مجلس مصلی است، گر در
جماعت شرکت می کنی، که مسلم از ثواب بیشتری بهره می بری و متأسفانه
در این جماعتها تا نماز را سلام دادند، باز حرف دنیا بین یاران نمازگزار
شایع می شود و خاطرات دنیاوی را رها نکنند و بسا مزاحم اطرافیان باشند؛

۱. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۷۷. ۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

و اما اگر نمازی فرادا را قصد داری، با مزاحمت‌های اطراف، صدای گریه کودک، یا تلویزیون و رادیو و قصه اطرافیان، هرگز نتوانی نمازی با حضور را داشته باشی. بنابراین باید خلوتی را برای ملاقات با پروردگار تهیه کنی. در گذشته که معمولاً عده‌ای از بستگان در یک منزل سکنی داشتند، اطاقی کوچک در منزل به نام نمازخانه موجود بود، خلوتی بی سر و صدا و تصویر و زینت، که همیشه خورشید انس به آن می‌تابید و توقف در آن جان‌نواز بود.

روزی مردی به ملاقات من آمده بود و گله از اینکه تو مرا از آرامش منزل رها کردی! عرض کردم چه شده؟ گفت: خانم من در مجلس سخنرانی تو شنیده که برای یک نماز با حضور، باید خلوت‌گاهی داشته باشید. ما در منزل اطاق زیادی نداریم، ایشان زیر پله‌ای را برگزیده و چادری بر آن آویخته بود و نماز را آنجا می‌گزارد، تا اینجا برای من اشکالی نداشت، اما کار بدانجا کشیده که دیگر از اینجا بیرون نمی‌آید، عرض کردم بنده را چنین پیشنهادی نبوده. آن خانم را صدا زدم و اعتراض شوهرش را با او در میان نهادم، وی گفت: اما خداوند در زیر این پله تاریک لذتی به من چشانیده که ترک آن برای من دشوار است.

پدر آیت‌الله قاضی طباطبایی طلبه آیت‌الله میرزای شیرازی بود زمانی که به درجه اجتهاد رسید برای خداحافظی خدمت استاد رسید و از او تمنای اندرزی کرد. میرزا به او فرمود، در هر شبانه روز نیم ساعت خلوت گزین و به اندیشه و کار خود پرداز. بعد از ده سال گذار میرزا به تبریز افتاد، علماء و بزرگان شهر به دیدن او آمدند، میرزا چون او را ملاقات نکرد جویای

حال او شد، برادرش در مجلس بود. گفت آقا شما برای خلوت و تفکر دستور نیم ساعت فرمودید. اکنون تمام ساعت شبانروز او را پر کرده.

روز و شب با تو بودم هوس است	بی تو بودن، نبودم هوس است
از دو لعلت چو موسی عمران	لن ترانی شنودم هوس است
گر به خواب اندر آئی ام همه عمر	تا قیامت غنودم هوس است
چون صراحی ز غایت مستی	سر به پای تو سودم هوس است
از کف ساقیان گل رخسار	ساغر می ریودم هوس است
در خم زلفت از پـریشانی	عقده دل گشودم هوس است
از دل خود ز هستی موهوم	زنگ کثرت زدودم هوس است

(میرزا علی اکبر خرم)

باری اینهاست لذت خلوت و مناجات با حق. اقلأ در این ساعات وصال که درهای آسمان به روی بنده باز می شود و ندای بشتابید به سوی نماز در شهر می پیچد، در بر خود ببند، و خیالات را رها کن و قبل از نماز در کنار سجاده پنج دقیقه بنشین و مغز خود را از خاطرات بشوی و با ذکر ﴿ اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهَیْ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضَ حَنِیْفًا وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ ﴾ نماز را آغاز کن. دیری نیاید که تو هم از این لذایذ برخوردار گردی.

نکته دیگر که در حضور نماز، تو را یاری کند، کم کردن معاشرت های غیر ضروریست. چه در شرکت کردن در این مجالس معمولاً کوله باری خاطرات با خود برمی داری و چون به خلوت آمدی به ویژه در نماز یکی یکی را به یاد آوری و حضور را در نماز ضایع سازی.

«عجبت من عبد له قوتٌ يوم من الحشيش او غيره و
هو يهتمّ لغير»^۱
در شگفتی از آن بنده که خوراک یک روز را از گیاهی یا حیوانی
دارد و او در غم خوراک فردایش هست.

نعمت روزی

آدمی در چهار منزل حیات دارد: شکم مادر، دنیا، برزخ و آخرت. در اینجا یکی را پشت سر نهاده که در آن حیات آغازین نه توان اکتساب داشت و نه توان اختیار، معذالک دست ربوبی پروردگار سفره‌ای در شکم مادر بر او گسترده که سلول‌های پوستی و عضلانی و استخوانی و خونی، هرکدام غذای متنوع خود را از آن برگرفتند و وجود او را ساختند، که نه خود در کار تهیه مواد آن بود و نه مادر و نه پدرش. کجا بودی؟ از کجا آمدی؟ که در کار آفرینش تو بود؟ این اندام زیبارا که به تو داد؟ گاهی بر این آیه اندیشیده‌ای؟

﴿ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً ۚ ﴾^۲ آیا

نیامد انسان را زمانی که در این عالم چیز قابل ذکری نبود؟

۱. ادامه حدیث معراج (تذکر: مأخذ حدیث در صفحه ۱۷ ذکر شده است و در ادامه اصل حدیث که در کادر آمده، آدرس تکرار نخواهد شد).
۲. سوره انسان، آیه ۱.

بر این آیه نیز دمی به تفکر نشسته‌ای؟

﴿أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا﴾^۱؛ آیا انسان

متذکر نمی‌شود که زمانی بر او گذشت که نبود چیز قابل ذکری؟

آنجا که اکتسابی نبود، اندیشه و فکری نبود و زان پس که منزل عوض کردی و از تنگنای رحم به دامن مادر منتقل شدی، دو سرچشمه شیر مادر برایت جاری شد که نه تو سفره انداز آن بودی و نه مادرت، بنگر که خالق و ربّ و رزّاق کیست و با توجه بر این نکات معذالک نسبت به روزی فردایت شک می‌کنی؟

چون چنین بُد آدمی خونخوار بود	بود او را بود از خون تار و بود
وز فطام ^۲ خون خوراکش شیر شد	وز فطام شیر لقمه گیر شد
وز فطام لقمه لقمانی شود	طالب مطلوب پنهانی شود
پس کمال ماست موقوف فطام	اندک اندک صبر کن تمّ الکلام

(مولوی)

جالب آن‌که با اطمینان و معرفت بر آن‌که در سفره‌های اولین یعنی شیر و خون، خود هیچ‌گونه دستی نداشتی. معذالک از رها کردن آن برای گسترش سفره دیگر باز شک داری و در اندوه به سر می‌بری، به پندار آن‌که سفره انداز این سفره را بسا سفره دیگر نباشد. دیده‌ای که هر کودک که به دنیا می‌آید گریان است و می‌نالند که از منزل خود جدا شده و سفره انداز او را رها کرد. اما آرام می‌گیرد که به جای یک سفره دو سفره برای او گسترده‌اند،

۱. سوره مریم، آیه ۶۷. ۲. از شیر باز گرفتن.

عجب آن‌که با این سفره طاهر و گسترده که ماهها از او نیاز برگرفت، روزی که می‌خواهند سفره را از او برچینند، مادر با هزار رنج و جور کودک و قهر او مواجه است، عشایر با گیاهی که آن را صبر زرد گویند، سینه خود می‌آلایند که این گیاه بسیار تلخ است، تا باشد که کودک دست از این سفره برکشد. چرا که نمی‌داند حضرت رزاق او را دعوت بر سفره‌ای می‌نماید که صدها حبوبات و میوه‌ها و رستنی‌ها در آن است، ای عزیز! تو که این همه الطاف پروردگار رزاق را به مشاهده نشسته‌ای برای روزی فردایت در اندیشه هستی؟

نه طفل زبان بسته بودی ز لاف	همی روزی آمد به جوفت ز ناف
چو نافش بریدند و روزی گسست	به پستان مادر در آویخت دست
دو پستان که امروز دلخواه اوست	دو چشمه هم از پرورشگاه اوست
چو بازو قوی کرد و دندان ستبر	برآیدش دایه پستان به صبر ^۱
چنان صبرش از شیر خامش کند	که پستان شیرین فرامش کند
تو نیز ای که در نوبه‌ای طفل راه	به صبرت فراموش گردد گناه ^۲

(سعدی)

روزی خوراکی است که یک شبانه روز نیاز بدن را تأمین کند و ما معمولاً در طلب بیش از نیاز هستیم، که نتیجه آن عدم سلامتی و ازدیاد چربی و چاقی و وزن زیاد و پرخوری است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باغی داشتند، روزی به باغبانش فرمود:

۱. صبر زرد گیاهی است تلخ. ۲. مراد تلخی‌ها و ناکامی‌های زندگی است.

غذایی داری؟ عرض کرد: غذای ساده‌ای دارم که شایسته شما نیست. از کدوی بی‌روغن غذایی تهیه کردم. حضرت علی علیه السلام فرمود: بیاور. باغبان گوید: حضرت علی علیه السلام دست‌هایش را شست و مشغول تناول شد و غذا را میل فرمود. سپس اشاره به شکمش کرد و فرمود: شکمی که با این غذای ساده سیر می‌شود، بدا به حال آن کس که شکمش را با آتش سیر کند.^۱

زالکی کرد سر برون ز نهفت کشتک خویش خشک دید و بگفت

ای همه آن تو چه نو چه کهن روزی از توست هر چه خواهی کن

بنگر بر این حدیث گران سنگ تا گر مشمول آنی خداوند را سپاس

گذاری:

«اذا اراد باهل بیت خیرا، تفقههم بالدین، و وقرّ صغیرهم کبیرهم، و رزقهم الرفق فی معیشهم، و القصد فی نفقاتهم و بصرهم عیوبهم و یتوبوا منها و اذا اراد بهم غیر ذلک ترکهم هملا»؛^۲ چون خداوند خیر خانواده‌ای را اراده فرماید، آنان را نسبت به دین آگهی دهد، خردسالان بزرگسالان را احترام گذارند، دارایی را در معاش رعایت نمایند، و میانه روی را در مخارج پیشه سازند و به عیوب و گناهان خود واقف باشند و از آن توبه کنند و چون خداوند را به خیر آن‌ها اراده نبود همگی را از آن‌ها سلب کند.

(حضرت محمد صلی الله علیه و آله)

باری اینهاست روزی ناب پر بهائی. شخصی خدمت امام صادق علیه السلام آمد

۱. اسرار عبادات، ص ۱۲۸. ۲. نهج الفصاحة، حدیث ۱۴۷.

و پرسید چرا آنان که پابند شرایع دین و ایمان نیستند، از روزی فرواوانی برخوردارند ولی اکثر متقین از روزی کمترین. امام فرمودند تو حاضری تقوا و عبادات خود را با روزی آنان معاوضه کنی؟ عرض کرد: هرگز. فرمود: پس بنگر که روزی چه کس بیشتر است.

گر خوری یک لقمه از ماکول نور خاک ریزی بر سر نان تنور

عزیزا! چون دنیا دار گذر است و چون گذشت خوبی و خوشی‌ها با سختی‌ها یکسان است، از آن لذت‌ها که در گذشته در کام تو بود، بنگر تا چه مانده و از آن ناکامی‌ها چه رنج با تو است؟ وقتی دانستی که کام‌ها و ناکامی‌ها چون گذشت هر دو یکسان است و این را بعد از مرگ بسیار روشن درک می‌شود.

شنیده‌ایم که محمود غزنوی شب دی	شراب خورد و شیش در سمور گذشت
فقیر گوشه نشینی لب تنور خزید	لب تنور بر آن بینوای عور گذشت
علی الصباح بر او بانگ زد که ای محمود	شب سمور گذشت و لب تنور گذشت

(لاادری)

و مشابه این سخن را نیز عطار دارد:

شبی خفت آن گدایی در تنوری	شهی را دید می‌شد در سموری
زمستان بود و سرما بود بسیار	گدا با شاه گفت ای مرد هشیار
تو گر چه بی‌خبر بودی ز سرما	فرا سر آمد این شب نیز بر ما
عزیزا! در بن این دیر گردان	صبوری و قناعت کن چو مردان

(اسرارنامه)

پس بدان که استغناى حقيقى با آب و نان نيست، كه بسا حيوانات را
بيش از ماست، يك فيل آنچه مى خورد بيش از خوراك يك ماه بنده مؤمن
است كه نوعاً ما اين استغنا و روزى حلال، و نور عبادت را فراموش مى كنيم
و كمتر بر توفيق آن، خدا را سپاس مى گذاريم:

« من اصبح و الاخرة همه استغنى بغير مال و استانس بغير اهل و عزّ
بغير عشيره ».^۱

(حضرت على عليه السلام)

بنابراين در بند رزاق باش و در بند رزق مباش، كه در رستوران خداوند
هر بامداد فرشتگان مأمور برگه‌هاى حامل روزى را از ناحيه ربّ خويش
براى رسانيدن روزى به همه مخلوقات دريافت مى دارند، كه نام روزى خوارا
بر آن درج است.

بر سر هر لقمه بنوشته عيان كز فلان بن فلان بن فلان

و حضرت رزاق وعده فرموده كه:

« وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ »^۲

هر آنكس تقوا گزید ره گشای خروج او از تنگناها هستم و او را از
آنجا كه نمى انديشد روزى مى دهم.

و خداوند خود را براى روزى رسانيدن به هر موجود زنده‌اى مكلف
مى داند:

۱ . بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۱۸. ۲ . سوره طلاق، آيات ۲ و ۳.

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾^۱؛ نیست هیچ

جنبنده‌ای جز این‌که بر خداست روزی او.

تا خسته‌ات نبینم یک فنجان چای برای خود و برای حقیر بریز تا داستانی واقعی برایت تعریف نمایم:

در شهر ما شیراز اطرافش همه کوه است و اما در کوه شمالی آن بعد از بالا رفتن چند کیلومتر، چند درخت چنار و چند اطاق و چشمه آب مختصری موجود است که این محل را باباکوهی می‌نامند و اطاق کوچکی است که قبری در آن است و بر سنگ قبر حک شده: آرامگاه باباکوهی. که بسا شاعری باشد که دیوان مفصلی از او بر جای مانده، غزلیاتی جالب و عرفانی در آن می‌یابید. اما در همین اطاق درویشی بر فراز این کوه زندگی می‌کرد که نامش کوچک علی بود، من از او کراماتی هم دیده بودم. گه‌گاه به شهر می‌آمد و با پای برهنه هم‌ره می‌پیمود. مختصر آذوقه‌ای تهیه کرده به کوه باز می‌گشت.

یک روز از او پرسیدم: آیا هرگز در دل این کوه‌گرسنه هم مانده‌ای؟ گفت مولا سخی است، ولی یک وقت اتفاق افتاد که نزدیک بود از گرسنگی بمیرم. پرسیدم: آن چه وقت بود؟ کوچک علی پرسید: برف هفت شبانه روزی را یاد داری؟ گفتم: آری. گفت: در آن شبانروز، مختصر غذایی از نان خشک داشتیم، که بر آن آب می‌زدم و تناول می‌کردم، ولی روز سوم چیزی

۱. سوره هود، آیه ۶.

از قوت برآیم نمانده بود و امیدم از مردم قطع و بر سرنوشتی که خالقم مقرر فرموده راضی بودم، و با خود می‌گفتم: همه را مرگ فرامی‌رسد، از گرسنگی مردن به‌که از دردی مهلک. باری دو شبانه روز گذشت که حتی لقمه نانی بر من نرسید. آماده و راضی به مرگ بودم که نیمه شبی دیدم پشت در حجره‌ام را کسی می‌کوبد، احتمال دادم گرگی گرسنه است، اما صدایی شنیدم که می‌گفت: کوچک علی در را بگشای. وقتی در را گشودم، مردی برف آلود را دیدم با قابلمه‌ای در دست. برف را از سر و روی خود گشود و بر زمین نشست و پای خسته را دراز کرد و گفت درویش حتماً گرسنه‌ای؟ این‌ها خوراک چند روز تو است، تا دوباره آسمان آفتابی شود. بعد پرسید: درویش چه ساعتی از شب گذشته. گفتم من ساعت ندارم، اما می‌دانم بعد از نیمه شب است. آن مرد گفت: این قابلمه نزد تو باشد و وقتی آسمان آفتابی شد، دو نفر می‌آیند و از تو قابلمه را می‌خواهند، تو بر ایشان گواهی ده که این خوراک در این ساعت از شب برفی به دست رسیده. این بگفت و مرا ترک کرد. باری در آن حال که رمقی برایم نبود از خوراکی لذیذ که کمتر بر آنم دسترسی افتاده بود، خداوند متان روزی‌ام داد. اما از این واقعه که در دل یک شب برفی اتفاق افتاد، کاملاً بی‌خبر بودم، تا ایامی چند گذشت، برف‌ها همه آب شده بود که روزی دو جوان به کلبه من آمدند و جویای قابلمه شدند و ساعت وصول آنرا خواستار. من واقعه را برایشان تعریف کردم، یکی از آن‌ها با شگفتی گفت: واقعاً عجب احمقی بود؟!

پرسیدم در حال شگفتی که داستان چیست؟ و این خوراک در دل آن

شب سرد و تاریک و برفی، چگونه به این کلبه رسید؟! مرد گفت: درویش! ما دو نفر همان شب مهمان این مرد بودیم، جام‌هایی زده و همه سرمست، چون سفره شام را بگسترد. آنقدر از میوه و شیرینی‌ها خورده بودیم که میلی به غذا برایمان نمانده بود.

یکی گفت: کسی هست که بتواند در این شب سرما و برفی به باباکوهی رود؟ این رفیق ما که از همه سرمست‌تر بود گفت: من حاضرم. ما منکر ادعای او شدیم و او بر تصمیم راسخ. من گفتم: اگر کسی این کار را بکند این ساعت طلایم را تقدیم او می‌کنم. وی از جای برخاست و قابلمه‌ای آورد و خوراک‌های سفره را در آن ریخت و عازم حرکت شد. پرسیدم: این عمل را شاهد که باشد؟ گفت: قابلمه امانت در دست کوچک علی.

ببین عزیز! لطف حضرت پروردگار را، که هیچ عاقلی در دل شب سیاه، قصد چنین کاری نمی‌کند، خداوند مٲان بر دل مست لایعقل اندازد، که تو برخیز که بنده‌ای از بندگان من در دل این شب تیره، از گرسنگی دارد می‌میرد و به او توان این عمل را می‌بخشد.

«الرزق یطلب من لایطلبه»^۱؛ روزی خود به دنبال کسی می‌رود که

به دنبال آن نرفته است.

(حضرت علی علیه السلام)

در همان دم که روزی معده تو کمی کاسته شود، اگر بشماری روزی‌های

۱. غرر الحکم، حدیث ۹۱۹۴.

دیگری که از آن برخورداری آن وقت است که دریایی اگر در این جاکاستی در آنجا بس برخورداری است، برای یک مریض بهترین غذا همچون زهر است و آن را واپس می‌زند تو بحمدالله اگر در سفره‌ات نان تنه‌است چشم سالم و گوش سالم، دست و پا سالم، قلب و ریه سالم و همه این‌ها نعمات خداست، چه شود که آدمی را این همه نعمت از یاد رود و فقدان قطعه پنیری او را از شکر منعم باز دارد.

نیست غیر از نور آدم را خورش	از جز آن جان را نیایی پرورش
زین خورش‌ها اندک اندک دل بسبر	کاین خوراک خر بود نی آن حَزْ
تا خوراک اصل را قابل شوی	لقمه‌های نور را آکل شوی
چون خوری یک لقمه از ماکول نور	خاک ریزی بر سر نان تنور

(مولوی)

بسا بر آن لقمه‌ها و سفره‌ها حسرت خوری که ندانی در اکتساب آن چه حق‌ها که ضایع شده و چه مظالم بر تهیه آن برگردن گرفته شده اگر پرده‌ها برگرفته شود هزار شکرانه بر نعمت نان خالی‌ات خواهد بود.

لطف و سالوس جهان خوش لقمه‌ایست	کمترش خور، کان پر آتش لقمه‌ایست
آتشش پنهان و ذوقش آشکار	دود او پیدا شود پایان کار

«و عَجِبْتُ مِنْ عَبْدِ لَا يَدْرِي أُنِّي رَاضٍ عَنْهُ أَوْ سَاخِطٌ عَلَيْهِ وَ هُوَ يَضْحَكُ»
 و در شگفتی از آن بنده که نمی‌داند من از او راضی‌م یا خشمگینم و او می‌خندد.

غنیمت وقت

آن بنده دور اندیش که دو مسئله را یقین می‌داند یکی مرگ و دیگری حساب را، چگونه می‌تواند از آن دو یاد غافل ماند؟ چرا که این مسئله ابدیت انسان را رقم می‌زند. ما اگر مسافرتی را در پیش داشته باشیم ولو برای تفریح، روزها فکر و اندیشه ما را تسخیر می‌کند. حال عمری از ما می‌گذرد که بر سر سفره صاحب خانه‌ای نشسته‌ایم، که نه تنها سفره اندازمان اوست، بلکه هر چه داریم حتی حیاتمان از او و در دست اوست، شگفتا بر آن عبد که نمی‌داند مولی از او راضی است یا نه؟ و او در غفلت و خندان است.

آن چنان دنیا سرمستمان داشته که در غفلت سرای دنیا با دوستان به گفتگو و شوخی و مزاح و خنده می‌گذرانیم و از سرنوشت و عاقبت کار خود غافلیم.

از حضرت عیسی علیه السلام پرسیده شد: یا عیسی با که همنشین باشیم؟
فرمود:

«من یدکرکم الله رؤیته و یزیدکم فی العلم منطقه و یرغبکم فی الآخرة
عمله»؛ هر آن کس که دیدار او شما را به یاد آخرت اندازد و گفتارش
بر علم شما بیفزاید و کردار او شما را برای آخرت راغب سازد.
مفتون و سرگرم چه در دنیا هستیم و گوهر شب تاب وجود خویش را به
که و به چه چیز می فروشیم؟!
مولوی بعد از طرح داستانی که: مردم از کار و زندگی بازمانده و به
تماشای مار مارگیری نشسته‌اند و عمر گرنامه‌ی صرف دیدار حیوانی به
هرزه داده‌اند، می‌فرماید:

کوه اندر مار حیران چون شود؟	آدمی کوه است چون مفتون شود؟
از فزونی آمد و شد در کمی	خویشتن نشناخت مسکین آدمی
بود اطلس خویش بر دلقی بدوخت	خویشتن را آدمی ارزان فروخت

عزیزا! هر کس آنگونه می‌میرد که می‌زید و آنگونه محشور می‌شود که
می‌میرد. بعد از مرگ تحولی در کار نیست و بازار اکتساب و خرید بسته
می‌شود. احتضار هر کس وابسته به تعلقات اوست که از هر تعلق خاطر
بازگرفتن نه آسان است. دندان‌ی را از دهانت گر خواهند برکشند، تا چه حد
تو را رنج می‌دهد. دلبستگی را از دل برکندن کار آسانی نیست.

دلا راه تو پر خار و حَسک بی گذرگاه تو بر اوج فلک بی
گر از دستت بر آيو پوست از تن به در کن تا که بارت کمترک بی

(باباطاهر)

در احتضار و برزخ و قیامت، با آن همنشین و همراهی، که در دنیا با آنان
نشستی و انس تو با آنان بود. بنگر که عمر با که و با چه می‌گذرانی؟ مرغی که
در قفس می‌خواند، از عظمت عالم طبیعت غافل است و تو اگر در این قفس
طبع دلخوش داری و عزم شکستن قفس نداری، بیش از آنت ارزش نیست.
بخند و کف زن و برقص، که دیگر آینده‌ات لب‌گشایی به لبخند نیست.

با گروهی که بخندند و بخندانند چه کنم چون نه بخندم نه بخندانم؟!
خنده از بی‌خردی خیزد من چون خندم؟ که خرد سخت گرفته است گریبانم
از پی آن که دی از بهر چه خندیدم تا دم صبح به دل خسته و گریانم

(ناصر خسرو)

آنان که لذت معرفت خداوند را در دنیا نچشیدند، در آخرت از لذت
دیدار او محروم‌اند:

هر که یوسف دید جان کردش فدا هر که گرگش دید برگشت از هدی
مرگ هر کس ای پسر هم‌رنگ اوست پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست
پیش ترک آینه را خوش رنگی است پیش زنگی آینه هم زنگی است
ای که می‌ترسی ز مرگ اندر فرار آن ز خود می‌ترسی ای جان هوش دار
روی زشت توست، نی رخسار مرگ جان تو همچون درخت و مرگ برگ
از تو رسته است آر نکویست ار بد است ناخوش و خوش هم ضمیرت از خود است

گر ز خاری خسته‌ای خود کشته‌ای
 ور حریر و قز^۱ دری خود رشته‌ای
 (مولوی)

آن چه می‌کنی در صفحه وجود تو مندرج است و بعد از مرگ از آن برای
 دیدار تو پرده برمی‌دارند. بنگر تا در چه کاری؟

«انما هی اعمالکم ترد الیکم»^۲ (حضرت محمد ﷺ)

﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ﴾^۳

و آنجا که فرمودند: «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ»،

﴿وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۴

سرای زندگی آنجاست، گر بدانید، این جا جای کشت است، اما نه
 زراعتی برای سرمایه یکسال، بلکه سرمایه و درآمدی برای زیستی ابدی.
 اگر در همین اندیشه نشینی، یک دقیقه را جز در تهیه سرمایه از دست
 ندهی، که سرا، سرای اکتساب است و تو خلیفه الله و در کار اکتساب، چه
 خوب و چه بد، آزاد آفریده شده‌ای.

«ما من شیئی اکرم علی الله من ابن آدم؛ قیل: یا رسول الله و لا

الملائکه؟ قال: الملائکه مجبورون بمنزلة الشمس و القمر»^۵ هیچ

موجودی در نزد خداوند گرامی تر از بنی آدم نیست. گفته شد: یا

رسول الله حتی فرشتگان؟ فرمود: فرشتگان در کار خود مجبور

هستند، نظیر خورشید و ماه. (حضرت علی رضی الله عنه)

۱. ابریشم.
 ۲. بحار الانوار، ج ۳، ص ۹۰.
 ۳. سوره آل عمران، آیه ۱۸۲.
 ۴. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.
 ۵. کنز العمال، حدیث ۳۴۶۲۱.

پس ای عزیز! قدر خود بدان و چنان باش که پروردگارت از تو راضی باشد:

«فتدارک مابقی من عمرک و لا تقل غدا و بعد غد، فانّما هلك من
 کان قبلک باقامتهم علی الامانی و التسویف، حتی آتاهم امرالله بعته
 و هم غافلون»؛^۱ پس باقی مانده عمرت را به تدارک نشین و مگوی
 فردا و فردا، چه به راستی هلاک شدند گروهی قبل از تو، که در وادی
 آرزوها و امروز و فردا کردن‌ها بسر بردند، تا بناگاه امر خداوند رسید
 و ایشان در غفلت بودند. (حضرت علی علیه السلام)

ارزش دقایق عمر

ان تکنونوا فی هواکم صادقین	ابذلوا ارواحکم یا عاشقین
الحق ای عشاق آسان گشت کار	جان به بوسی می‌دهد آن شه‌ریار
گرد گله توتبای چشم گرگ	رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ
کاین وجود همنشین سدّ ره است	داند این را هر که زین ره آگه است
کو به پای دلبر خود جان سپرد	گوی دولت آن سعادت‌مند برد
گاو نفس خویش را اول بکش	گر همی خواهی حیات و عیش خوش
رو «عوانُ بین ذلک» را بخوان	در جوانسی کن نثار دوست جان
گوسفند پیر قربانی مکن	بیر چون گشتی گران جانی مکن

(شیخ بهائی)

۱. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۷۵.

عزیزا! گویی من امید به فضل و بخشش پروردگار دارم. امید و آرزوی
بخشش پروردگار را نشانه در این آیه نگر:

﴿ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ

رَبِّهِ أَحَدًا ^۱؛ هر آن کس امید به ملاقات پروردگار دارد، پس اعمال

نیکو انجام می‌دهد، در عبادت پروردگارش شرک نمی‌ورزد.

امید با کار قرین است، بدون کار امید داشتن نادانی است، کشاورزی که

شیار نزده و بذر نکاشته، چشم به آسمان دوختنش نادانی است.

اما چه زمان تو را امید بر آب و نان و مسکن است و چون فراهم آمد، به

تزیین و تکثیر و تحول آن عمر می‌گذرانی؟!

ملاصدرا را در تفسیر مشهور خود سخنی جالب است: هرگز اهل زمین

ترقی نمی‌کنند، آن کس که وابسته به خاک می‌باشد، آن که تمام تلاش و

کوشش این است که از خاک چیزی درآورد و بهره از خاک برد هرگز رشد

نمی‌کند، آن انسان که جانش به خاک دوخته شده است و تلاشش این

است که از خاک درآورد و روی خاک را مزین کند و سپس با دستی تهی

برگردد، چنین انسانی همانند درخت است و درخت ترقیش تا بیست متر

بیش نیست، هرگز راه آسمان را نمی‌تواند طی نماید، چرا که اصل درخت

ریشه است و آن در خاک فرو رفته. درخت وقتی ترقی می‌کند که از نباتی

بیرون آید و به حیوان تبدیل شود، تا دیگر گرفتار زمین نباشد: ﴿ اِنَّا قَتَلْتُمْ

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

إِلَى الْأَرْضِ^۱. خاک را نه حرکت و نه حیات، و چون سر از حیات نباتی در آورد با عالمی دیگر رو به روست، ولی رشدی محدود دارد و باز ریشه در خاک. و گر با حیات حیوانی آشنا شد، دیگر بر خاک ساکن نمی ماند، چه او را با عالم انسانیت و با آسمان آشنایی است و چشمانش را جلوات تجلی خالقش خیره می نماید:

وز نما مردم ز حیوان سر زدم	از جمادی مردم و نامی شدم
پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم	مردم از حیوانی و آدم شدم
تا بر آرم از ملایک بال و پر	حمله دیگر بمیرم از بشر
آنچه اندر وهم ناید آن شوم	وز ملک هم بایدم قربان شوم
گویدم کانا إلیه راجعون	پس عدم کردم، عدم چون ارغنون

(مولوی)

حال بر خود نگر تا در چه مرحله و کجایی، جمادی یا گیاهی، یا حیوان و یا انسانی، و با خالق و رازق و حیات بخش و مرجعت چه ارتباطی هست، از این اندیشه هرگز به در میا.

﴿ وَ الْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ ﴾^۲.

وزن و ارزش تو با حق سنجیده می شود؛ سُخت، نگاهت، اکتسابت و رفتارت؛ خود را وزن کن قبل از آنی که تو را وزن کنند.

۲. سوره اعراف، آیه ۸.

۱. سوره توبه، آیه ۳۸.

کاخی برای بهشتیان

«یا احمد انّ فی الجنّة قصرًا من لؤلؤ فوق لؤلؤ و درّة فوق درّة
لیس فیها نظم و لا وصل، فیها الخواص، انظر الیهم فی کلّ
یوم سبعین مرّة و اکلّمهم کلّمًا نظرت الیهم و ازید فی ملکهم
سبعین ضعفًا و اذا تلذّد اهل الجنّة بالطّعام و الشّراب، تلذّد
اولئک بذکری و کلامی و حدیثی، قال یا ربّ ما علامة
اولئک؟ قال سجونون قد یسجنوا السنّتهم من فضول الکلام و
بطونهم من فضول الطّعام».

«ای احمد: در بهشت کاخی است از درّ و مروارید و فوق آن‌ها، بدون
هیچ وصل و اتصالی سر برافراشته که مقرّبان درگاه الهی از آن
بهره‌منداند. در هر روز هفتاد بار به آن‌ها می‌نگرم و در هر بار با آن‌ها
گفتگو می‌کنم و به شوکت و جلالشان هفتاد بار می‌افزایم، و اگر عیش
کامروایی بهشتیان به خوردن و آشامیدن است، کامجویی ایشان به
یاد و گفتگوی ایشان با من است. پیامبر عرضه داشت: پروردگارا!
نشان ایشان چیست؟ خداوند فرمود: ایشان خوددارانند، زبانشان
را از زیاده‌گویی و اندرونشان را از زیاده‌خواری».

سخن چیست؟

بدان ای عزیز! که اکثر روابط ما رابطه بدن با بدن است، مصافحه رابطه دو دست است، معانقه رابطه دو آغوش است، اما سخن رابطه دو جان است با یکدیگر. وقتی دانشمندی سخن می‌گوید، انتقال دانش اوست به مستمع، که از جانش برخاسته، وقتی دوستی سخن می‌گوید، تراوشات عشق و محبت از کلامش می‌بارد و یا با دشمنی همگی ارتباط جان‌هاست با یکدیگر.

و این سخنوری یکی از مظاهر قدرت نمایی حق تعالی است، برای انسان. یک اختراع یا ابداع است، دقت شود که برای گفتار، شما حروف الفباء را نخست می‌سازید و سپس از تجمع آن یک لغت را و زان پس یک جمله را، آن وقت آنچه در جان دارید از عالم غیب به ظهور نشانید و این از عجائب خلقت انسان و نموداری از تجلی غیب به عالم شهود است، طبعاً آن جان که از علم و ایمان بهره‌مند است از گلزار درونش روایح قدس می‌وزد و جان آلوده شمیم آلوده را منتشر می‌کند

جان چه باشد جز خبر در آزمون هر که را افزون خبر جانش فزون

جان ما از جان حیوان بیشتر از چه؟ زان رو بیشتر دارد خبر

(مولوی)

ارتباط خداوند با خلق

دقت فرما که مخاطب با سه جلوه می‌تواند ارتباط برقرار نماید: یک

گفتار، دو رفتار و ارتباط سوم مکاتبه است. گفتار خداوند قرآن است که سراسر وحی است که رسول الله ﷺ می شنوند و سپس برای ما بازگو می فرماید:

﴿ وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِن هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۖ ﴾^۱

حضرت پرردگار در این کلام آسمانی بر خاکیان جلوه نموده و خود را به تماشا نهاده:

﴿ إِنَّ اللَّهَ قَدْ تَجَلَّىٰ فِي كِتَابِهِ لِعِبَادِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴾^۲؛ به راستی که خداوند در کتابش بر بندگان متجلی شد و لی اکثر مردم نمی دانند.

(حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام)

«قرآن دستور ادب آموز خداوند است از این دستور به اندازه توانایی خود فراگیرید. هر آینه تهی ترین خانه ها آن خانه ایست که از کتاب خدا تهی باشد.»

(حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)

«و اعلموا انه ليس على احد بعد القران من فاقه و لا لاحد قبل القران عن غنى»^۳؛ همی دانید که هیچ کس با داشتن قرآن فقیر نیست و هیچ کس بدون قرآن غنی و بی نیاز نخواهد بود.

(حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام)

۱. سوره نجم، آیات ۴ و ۵. ۲. هزار نشانه، ص ۵۴۹. ۳. نهج البلاغه، ۱۷۱.

تجلی خدا در سه جلوه

ای عزیز!

تا به افسوس به پایان نرود عمر عزیز در سخن‌های الهی نظری باید کرد

(حافظ)

«انّ هذا القرآن مأدّبه الله فتعلّموا مادّبه ما استطعتم»^۱؛ به راستی که

این قرآن ادب استان است، ادب استان خداند، پس پیامزید کتاب
خود سازی خویش را به اندازه توانتان.

(حضرت محمد ﷺ)

آن که با قرآن نشیند، و در قرآن بیاندیشد، و با آن مأنوس باشد، قرآن را
در اعمال خود پیاده کند، خود همیشه قرین قرآن باشد.

آهوانه در ختن چر زعفران	که نیاید خورد و جو همچون خران
تسا بیابی حکمت قوت رسل	معدّه را خو کن بدان ریحان و گل
خوردن ریحان و گل آغاز کن	خوی معدّه از گه و جو باز کن
معدّه جان سوی ریحان می‌کشد	معدّه تن سوی کهدان می‌کشد
هر که نور حق خورد قرآن شود	هر که گاه و جو خورد قربان شود

(مولوی)

مخاطبه دوم از طریق مکاتبه است که عالم طبیعت کتاب خداوند است
که به تعداد هر موجودی اوراق دارد:

۱. بحارالانوار، ج ۸۹، ص ۱۹.

محقق را که وحدت در شهود است	نخستین نظره بر نور وجود است
دلی کز معرفت نور و صفا دید	ز هر چیزی که دید اول خدا دید
به نزد آن که جانش در تجلاست	همه عالم کتاب حق تعالی است

(شبیتری)

با آن که در عالم طبیعت موجودی نیست که آیتی از پروردگارش نباشد، بسیاری از مردم آن را شیئی می بینند و در آن علم و حکمت و رحمت را تماشا نمی کنند و از خالق آن غافل اند:

﴿ وَكَأَيِّنُّ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴾^۱. چه بسیار مردم کم اندیش که می نگرند آیات الهی را در آسمانها و زمین معذالک در آن نمی اندیشند و از آنها غافلند.

﴿ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴾^۲; برای شما رویانید سبزه زارها زیتون و نخل و انگورها و همه میوهها را به راستی که در این نشانه است برای اندیشمندان.

تا تماشاگاه شما از زینت آراسته شود، زمین را با رنگهای مختلف بیاراست آسمانی آبی درختان و کشتزارهای سبز رنگ و هزار رنگ تا در هنر سرای پروردگار به تماشا نشیند و از یاد او غافل نمانید.

﴿ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۵. ۲. سوره نحل، آیه ۱۱.

يَذَكَّرُونَ^۱؛ و آن چه را که رویانید در زمین، دارای رنگ‌های

مختلف است در این نشانه ایست برای یاد کنندگان.

﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ

وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ^۲؛ و هر آینه برای شما در نگرش به

چهارپایان عبرتی است، آنگاه که می‌آشامید از آنچه در بطن

آن‌هاست از میان سرگین و خون، شیری ناب و خالص و پاک برای

شما نوشندگان.

آنچه در طبیعت می‌بینی، همه مکاتبه‌ی خداست با تو، گه گاه به

مطالعه این کتاب می‌نشینی؟

هر چیز که هست آن چنان می‌باید هر چیز که آن چنان نمی‌باید نیست

«من لم يدله حَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ

دورانِ الْفَلَکِ بِالشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ الْآيَاتِ الْعَجِيبَاتِ عَلٰی أَنْ وِرَاءَ

ذَلِكِ امْرَا هُوَ اعْظَمُ مِنْهُ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ اَعْمٰی وَ اضلَّ سَبِيْلًا قَالَ فَهُوَ

عَمَّا لَمْ يَعْاينِ وَ اضلَّ سَبِيْلًا^۳؛ گر آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمد و

شد شب و روز و گردش کهکشان‌ها و حرکات خورشید و ماه و

نشانه‌ها و عجائب عالم طبیعت، تو را راهنمایی نکند، که فراز این

عجائب امر دیگری است، عظیم‌تر از این‌ها او در آخرت کور

محشور می‌شود و فردی است گم کرده راه.

(امام باقر عليه السلام)

۱. سوره نحل، آیه ۱۳.

۲. سوره نحل، آیه ۶۶.

۳. توحید صدوق، باب ۶۷، حدیث ۶.

گر تو را چشم خرد باز باشد به فرمان:
﴿ فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ ﴾^۱؛ به هر سو که بنگری با این دید خدا
را می بینی.

همچو آن حجره زلیخا پر صور	که کند یوسف به ناگاهش نظر
چون که یوسف سوی او می ننگرید	خانه را پر نقش خود کرد از مکید
تا به هر سو بنگرد آن خوش عذار	روی او را ببیند او بی اختیار
بهر دیده روشنان یزدان فرد	شش جهت را مظهر آیات کرد
تا به هر حیوان و نامی کانگرنند	از ریاض حُسن ربّانی چرند
از قدح گر در عطش آبی خورید	در دورن آب حُق را ناظرید
آن که عاشق نیست او در آب در	صورت خود ببند ای صاحب نظر
صورت عاشق چو فانی شد در او	پس در آب اکنون کرا ببند بگو

(مولوی)

سوم: دیدار خداوند در خود

و این بود نامه حضرت پروردگارت با تو که مادام در تجلّی دیگر هست،
باقی ماند هدایای او، که هر چه داری هدیه اوست، و یک لحظه بی هدایای
او حیاتی تو را نیست، دلکش ترین اسماء محبوب، ربّ است، که لحظه
لحظه با تو در کار است، با قلبت، با ریهات، با حیاتت:
﴿ اَوْ لَا يَذْكُرُ الْاِنْسَانَ اَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا ﴾^۲؛ آیا انسان
یادآور نمی شود در حالی که هیچ نبود، ما او را خلق کردیم.

۲. سوره مریم، آیه ۶۷.

۱. سوره بقره، آیه ۱۱۵.

﴿ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً ﴾^۱؛ آیا

نیامد آدمی را که در روزگاران چیزی قابل ذکر نبود.

تا نگویی این مطالب چه ربطی با تفسیر حدیث مذکور دارد، یادم افتاد که ما را انسی با سخن است، که با دوستی یا بگوئیم و یا بشنویم، کدام دوست بهتر از پروردگارت، که مادام در این سه جلوه با تو در سخن است، وقتی در کنار گفتار و دیدار و رفتار او هستی، رفیقی شفیق، چه نیابت با انس دیگری است.

فضول کلام

دقت فرما که کاخ ناب دُرّ و مروارید را خداوند ویژه کسانی قرار داد، که از فضول کلام پرهیز داشته باشند:

سخن کز دهان ناهمایون جهد چو ماریست کز خانه بیرون جهد

نگه دار از او خویشتن چون سزد که نزدیکتر را سبکتر گزد

نفرمودند گفتاری نداشته باش، فرمودند زیاده گوی مباش. سخنی گوی که در آن حکمت و اندرز و معرفت و یاد باشد، هزل و لغو و غیبت و سخن چینی و دهها سخن این چینی را باید از گفتار بیرون ریخت:

« جمع الخیر فی ثلاث خصال: النَّظَرُ وَ السَّكُوتُ وَ الْكَلَامُ، كُلٌّ نَظَرٌ

لِیْسَ فِیْهِ اعْتِبَارٌ فَهُوَ سَهُوٌ، وَ كُلٌّ سَكُوتٌ لِیْسَ فِیْهَا فِکْرٌ فَهُوَ غَفْلَةٌ

وَ كُلٌّ کَلَامٌ لِیْسَ فِیْهِ ذِکْرٌ فَهُوَ لَعْوٌ، فَطَوْبُی لِمَنْ کَانَ نَظْرُهُ عِسْرَةً وَ

۱. سوره انسان، آیه ۱.

سکوت‌ه فکره و کلامه ذکرأ؛^۱ تمام نیکی‌ها در سه صفت است: نگاه، سکوت و سخن، هر آن نظری که در آن عبرت نباشد سهو است، و هر آن سکوتی که در آن اندیشه نباشد، غفلت است و هر آن کلامی که در آن یادی نباشد، لغو است. پس خوش بر آن بنده‌ای که نگاهی عبرت‌آمیز داشته باشد و سکوتی با اندیشه و کلامی که یادی از خدا در آن باشد.

(حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ)

عارفی را دیدند، مادام در سکوت به سر می‌برد و کمتر در گفتگو بود، او را گفتند: معلوم می‌شود تو کجایی؟! فرمود:

«ادخلنی ربی جنّة القدس یخاطبونی بذاته و یکاشفنی بصفاتہ»؛ گه مخاطب ذاتم دارد و گه مکاشفه صفات.

این است مقام:

﴿ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ * فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ * قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ﴾^۲

دلنشین شد سختم تا تو قبولش کردی آری، آری سخن عشق نشانی دارد (حافظ)

«من عرف الله و عظّمته منع فاه من الكلام و بطنه من الطّعام و عفى نفسه بالصّيام و التّقيام. قالو بآبائنا و امّهاتنا یا رسول الله! هؤلاء اولیاء الله؟ قال: انّ اولیاء الله سکتوا فکان سکوتهم ذکرا و نظروا فکان نظرهم عبرة و نطقوا فکان نطقهم حکمة و مشوا فکان مشیهم

۱. تحف العقول، ص ۲۱۵. ۲. سوره الحاقه، آیات ۲۱-۲۳.

بین النَّاسِ بركة»^۱؛ هر آن کس شناخت خدا و عظمتش را باز دارد دهانش را از سخن و شکمش را از طعام و باز دارد نفسش را از سقوط، به وسیله روزه و قیام سحرگاه. گفتند یا رسول الله! تو را به پدران و مادراتان، اینان اند دوستان خدا. فرمود: به راستی که دوستان خدا، خاموشند ولی خموشی ایشان یاد خداست، می نگرند ولی نگرشی عبرت آمیز، سخن می گویند اما سخن ایشان حکمت است، در میان مردم اند ولی آمیزش ایشان با مردم برکت است.

(حضرت محمد ﷺ)

اما ای عزیز! بدان که جان مخزن سخن است، تا حکمت در جان نروید، سخن حکمت آمیز از آن نتراود:

«قال عیسیٰ لبنی اسرائیل: این ینبت الزّرع؟ قالو فی التّراب... فقال انا اقول لکم لاینبت الحکمہ الاّ فی قلب مثل التّراب»^۲؛ حضرت عیسیٰ ﷺ به بنی اسرائیل فرمود: کشت کجا روید؟ گفتند: در خاک. پس فرمود: من می گویم برای شما حکمت نروید جز در آن قلب که خاک گونه باشد.

آنچه عمر را ضایع سازد و فرصت ها را از آدمی برباید و قلب را تیره کند، پرگویی است:

«لولا تکثیر فی کلامکم و تمریح قلوبکم لرأیتما ما رأیت و سمعتم

۱. اربعین شیخ بهایی، ج ۲، ص ۷۶. ۲. تحفة المراد، ص ۸۴.

ما سمعت^۱؛ گر نبود زیاده گویی شما و آشفته‌گی قلبیتان، هر آینه می‌دیدید آنچه را من می‌بینم و می‌شنیدید آنچه را من می‌شنوم.

(حضرت محمد ﷺ)

نه تنها لغو نگوید، و هزل نیافد، بلکه از استماع آن‌ها نیز چشم پوشد. بشنوید سخنی که در آن حکمت و معرفت باشد:

«اذ لم تکن عالما ناطقا فکن مستمعا واعیا»^۲؛ اگر عالم و سخنگو

نیستی شنونده‌ای مشتاق باش. (حضرت علی ع)

و کافی است برای انسان توجه بر این که خداوند که هم او خالق اندام توست ناظر بر آن‌ها نیز هست:

﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^۳

از شنیدن سخنان بی‌محتوا و وقت‌گیر و بحث‌های بی‌نتیجه و بساکفر آميز آن‌گونه پرهیز که صاحب خرمنی از آتش افروختن کنار خرمنش می‌پرهیزد، چنین نیست که عمر تو از خرمن او گران‌بها تر نباشد:

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا

وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾^۴؛ هر

آینه نازل شد بر شما در کتاب، که چون شنیدید بر آیات خداوند

کفران می‌ورزند و مسخره می‌کنند، نشینید با ایشان، تا درآیند در

سخنی دیگر.

۱. المیزان، ج ۵، ص ۲۹۲. ۲. غررالحکم. ۳. سوره اسراء، آیه ۳۶. ۴. سوره نساء، آیه ۱۴۰.

«کَلَّمَا شَغَلَكَ عَنِ اللَّهِ فَهُوَ صَنَمٌ». هر آنچه تو را از خدا باز دارد

بُتْ تُو اسْت^۱
(حضرت علی عليه السلام)

بنابراین،

جز صحبت عارفان کامل مگزین جز جانب بندگان مقبل منشین

شد هیزم تیره نور از صحبت نار شد زنده غذا چو گشت با زنده قرین

سخنی نیز بشنو از مولی محمد بیدآبادی در حکمت: «غیبت مکن،
تهمت مزین و حسد مبر و بخل مورز و زبان را در میدان بیان سرگردان مدار،
که از زبان تا زبان را یک نقطه مسافت بیش نبود و محرم با نقطه‌ای مجرم
می‌شود. چشم از باطل بیوش و گوش به غیر حق مده و در هر قدمی و دمی
ذکری و فکری به جای آر و مراقبه را از دست مده».

بارگاه در گشاده

هیچ عزیزی را، در همیشه گشاده نیست، و هیچ سلطانی را اجازه ورود
مادام نبود، جز درگاه سلطان السلاطین که مادام به روی بندگان گشاده و
دعوت بار عام نهاده:

﴿ وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ

شُكُورًا ۲﴾؛ هم اوست که شب و روز را پی در پی یکدیگر قرار داد،

تا هر آنکس اراده یاد و سپاس دارد بفرماید.

«پروردگارا! راه آمدن به سوی تو از طریق دل، وه که چه مطبوع

۲. سوره فرقان، آیه ۶۲.

۱. کلمات قصار.

است، الهامی که موجب یاد توست چه شیرین، طعم محبت و عشق
تو چه پاکیزه و لذت بخش، شراب قرب تو تا چه حد گوارا^۱.

(امام سجاد علیه السلام)

از صبا پرس که ما را همه شب تا دم صبح بوی زلف تو همان مونس جان است که بود

«الهی و استغفرک من کلّ لذّةٍ بغير ذکرک و من کلّ راحةٍ بغير
امنک و من کلّ سرورٍ بغير قربک و من کلّ مشغلٍ بغير طاعتک»^۲.

(امام سجاد علیه السلام)

زلفت هزار دل به یکی تار مو ببست راه هزار چاره گر از چار سو ببست

تا هر کسی به بوی نسیمی دهند جان بگشود نافه‌ای و در آرزو ببست

شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو ابرو نمود و جلوه‌گری کرد و رو ببست

(حافظ)

دریغ آدمی را که چون بر این گلزارها ره گشوده‌اند، روی به
خاراستان و ماراستان غفلت و هزل و لغو آرد، و از یاد جانبخش
او روی برتابد:

﴿ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنْ
الْحَقِّ ﴾^۳؛ آیا نرسیده است آن‌گاه برای مؤمنان، که دل‌هایشان به یاد
خدا خاشع شود؟

خیز تا بر کلک آن نقاش جان افشان کنیم کاین همه نقش عجب درگردش پرگار داشت

(حافظ)

۲. مناجات الذاکرین.

۱. مناجات العارفین.

۳. سوره حدید، آیه ۱۶.

گفتار نیک

حال که دانستی در مقام خلیفه الله تو را مقام فرمودند، که در آفرینش سخن، توانایی داشته باشی، و همان گونه که پروردگار تو: ﴿إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱؛ چون اراده خلق چیزی داشته باشد، زمانی که گوید باش! هستی می پذیرد.

تو را نیز در این آفرینش، برای ایجاد گفتار اجازت فرمود، تا از این اختیار، تو را چه برداشت باشد. بهترین گفتار ذکر و یاد خداست، که شکرانه‌ی توان گفتار است. سخنی که یاد او برای تو و یا دیگران باشد، که یاد او شیرین ترین کلام است: «یا من ذکره حلو»^۲.

نام تو آهنگ سازم هر شب است	صد ستاره ناظر این یارب است
جز جمال مطلق در پیش نی	مرغ حقم نغمه‌ایم بیش نی
خوش هم آوازیم در ذکر نگار	هر دو همرازیم در شب‌های تار
ساز یک تازی دگر کوکو سستی	آنچه می‌گوید نه کو آن هو سستی
هوی من با هوی او آمیخته است	اشک ما با اشک شبنم ریخته است
در سپیده هر دو آوا سر دهیم	نغمه‌ای یکتا ز دو پیکر دهیم

(مؤلف)

و این یاد، در خلوتگاهی با خدای خویش و یا در مجمعی برای دیگران، تا آن‌ها را به سوی پروردگارت رهنمون باشی، این دو یاد بهترین سخن

۲. دعای جوشن کبیر.

۱. سوره یس، آیه ۸۲.

است.

و بیرهیز از آن مجلسی، که تو را از این گونه سخنان بازدارند و از شنیدن ذکر او اعراض کنند.

﴿ فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴾^۱

روی گردان، از آن کس که از یاد من سر پیچد، و اراده نکرده است

جز حیات دنیا را.

نیک گفتار، دیگر، سخنی است در بسط علم و دانش، یا پریشی تا بر دانش تو افزون شود و یا بر دانش دیگری بیفزائی.

و بدان که علم با جان تو در آمیزد و متحد شود و هرچه از علم، بیشتر بهره بری، عظمت خویشتن را در افزائی:

داد حق با تو در آمیزد چو جان آن چنان که آن تو باشی و تو آن

گر نماند اشتهای نان و آب بدهد بی این دو قوت مستطاب

اما دقت فرما که آن علم تو را سعه و عظمت دهد که خواه بگویی و خواه بجویی بدان عمل کنی، و گرنه نه تنها سودی برای تو نباشد، بر مسئولیت تو بیفزاید. خداوند بسا لغزش نادانی را صرفنظر کند، ولی گناه دانا را نیامرزد.

«العلم تهتف العمل فان اجابه و الا ارتحل»^۲؛ دانش ندای عمل در

دهد، گر پذیرفتی بماند و گرنه رخت بر بندد.

(امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام)

۱. سوره نجم، آیه ۲۹.

۲. کنز العمال، حدیث ۲۹۲۸۹.

« لا يقبل الله عملاً إلا بمعرفة و لا معرفة إلا بعمل^۱؛ نپذیرد خداوند

عملی را جز با معرفت و معرفتی نباشد جز در سایه عمل.

(امام صادق علیه السلام)

علمی مطلب که قیل و قالی باشد علمی بطلب که علم و حالی باشد

یعنی که تو را ز خویشتن برهاند از شرک و ریا و کبر خالی باشد

(قدوة الحقیق)

و اگر از آغاز جوانی در کسب علم بکوشی، مابقی عمر را با چراغ معرفت می‌گذرانی، و وای بر آن کس که بی این چراغ در سنگلاخ دنیا بخواهد بگذرد.

۲ «الیواقیت تشتري بالمواقیت و المواقیت لا تشتري بالیواقیت»؛

گوهرها را با فرصت‌ها توان خرید و فرصت‌ها را با گوهرها نتوان به چنگ آورد.

به زر نخریدی این جان را، از آن قدرش نمی‌دانی

که هندو قدر نشناسد متاع رایگانی را

و بدان که عمل تو راست و نور از گرد و غبار و دود به سختی گذرد، شایسته مجلس علم، سکوت و وقار و احترام به عالم است و عالم را سزد که سخن را با مزاح و شوخی و کنایه و غیبت نیامیزد.

«ینبغی للعالم: أن یکون قلیل الضحک، کثیر البکاء، لا یمازح و لا

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۹۶. ۲. مثل است.

یصاحب و لا بیماری و لا یجادل إن تکلم، تکلم بالحق، و إن صمت، صمت عن الباطل و إن دخل، دخل برفق و إن خرج خرج بحلم»^۱ سزد دانشمند را: کم بخندد، زیاد گریه کند، در میان درس مزاح نکند و شوخی ننماید و از مجادله صرف نظر کند. گر سخن گوید، سخنش از روی حقیقت باشد و گر سکوت کند، سکوتش از باطل بود و گر در موضوعی وارد می شود با مدارا وارد شود و گر موضوعی را ترک می کند، با حلم و مدارایی خارج شود.

(حضرت محمد ﷺ)

و در سایه علم و معرفت است، که توانی با سخن امر به معروف و نهی از منکر نمائی. و سخنی که از آن چاره نیست، کلامی که برای رفع نیاز خود و آشنایی با دوستان و بستگان به کارگیری ولی بر تو لازم است، که در این سخنان مبادا لغزشی پیش آید و گناهی کنی که بسا فتنه‌ها از آن خیزد و بس حقوق ضایع شود.

«اجعل الدنیا کلمتین: کلمة فی طلب الحلال و کلمة للآخرة و الثالثة تَصْرُ و لا تنفع فلا تردّها الخیر»^۲؛ دنیا را در دو کلمه خلاصه کن: کلامی در طلب حلال و کلمه دیگر برای آخرت و کلمه سوم زیان می‌رساند و سود نمی‌دهد، پس آنرا نخواه.

(امام باقر ﷺ)

۱. کنز العمال، حدیث ۲۹۲۸۹. ۲. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۷۸.

بخواه و بجوی علم را، بگوی و بشنو اما معارف را، بطلب و نگه‌دار
حکمت را، مشنو و برخیز مجلس غیبت را، وا نه و ترک کن گفتار لغو را،
پریشان مگو و پریشان مشنو، تا آشفتگی در جانت ره نیابد.

هر چه بینی در جهان دارد عوض از عوض گردد تو را حاصل غرض

بی‌عوض دانی چه باشد در جهان عمر باشد عمر قدر آن بدان

«انّ علیّ لسان کلّ قائل رقیبا، فلیتق الله العبد و لینظر ما قال»^۱؛ بر

زبان هر گوینده‌ای نگهبانی است، از خدا بترسید و پروا کنید و

بنگرید تا چه می‌گویید؟

(حضرت محمد ﷺ)

۲
«کلام الرّجل میزان عقله»

(حضرت علی رضی الله عنه)

چون سفالین کوزه‌ای را می‌خری امتحانی می‌کنی ای مشتری

می‌زنی دستی بر آن کوزه چرا؟ تا شناسی از طنین اشکسته را

بانگ اشکسته دگرگون می‌بود بانگ، چاوش است و پیشش می‌دود

(مولوی)

به همان اندازه که:

کاسه چینی که صدا می‌کند خود صفت خویش ادا می‌کند

سخن شخص، نموداری از شخصیت و باطن اوست.

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۲۷۷. ۲. غرر الحکم، ج ۴، ص ۶۲۹.

سقوط و گناه در سخن

۱ - غیبت:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴾^۱؛ ای گروندگان! از بسیاری گمان‌ها پرهیزید، چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است، کاوش نکنید و از یکدیگر غیبت ننمایید، آیا کسی از شما دوست دارد گوشت برادر مرده خود را بخورد، آنرا همگی ناخوش خواهید داشت، از خدا بترسید. زیرا خداوند توبه پذیر و مهربان است.

در این آیه دقت کنید که مراتب ایجاد غیبت از کجا شروع می‌شود: آشنایی را در رهگذار با زنی می‌بینید، نسبت به او سوء ظن پیدا می‌کنید، در حالی که شاید آن زن از محارم اوست. پس این ظن و اندیشه غلط که پنداری بیش نبوده، خود گناه است، چه رابطه شما را با یک مسلمان تیره می‌کند، سپس به تجسس درباره رابطه او یا آن زن می‌پردازید، در حالی که ربطی با شما ندارد و این امر یک فضولی زشت است، که خداوند می‌فرماید: لا تجسسو و ز آن پس یا با پندار و یا با حقیقت، مسئله را با دیگران در میان می‌گذارید، این جاست که خداوند مسئله خوردن گوشت

۱. سوره حجرات، آیه ۱۲.

مردار برادرت را به میان می آورد، وه که چه مثال مشمئز کننده ای و زان پس تقوا و پرهیزگاری پیشه کنید و از خدا بترسید.
والله که اگر نبود جز همین آیه در مذمت غیبت، بر عاقل می سزد که از گفتاری که در آن غیبت باشد، بدنش به لرزه در آید:

چنین گفت دیوانه مرغزی	حدیثی کز آن لب به دندان گزی
من ار نام مردم به زشتی برم	نگویم به جز غیبت مادرم
که دانند پروردگان خرد	که طاعت همان به که مادر برد

(سعدی)

و دانی که حق الناس اگر در این جا تسویه نشد، آنجا صاحب حق طالب حق خود است و چون حقی جز برداشتن از اعمال خیر طرف نیست، ناچار از کردار حسنه عیبت کننده آنقدر بردارد تا نسبت به غیبت کننده راضی شود، جناب سعدی می فرماید: اگر چنین است بگذار مادرم اقلأ از این سرمایه برخوردار باشد. گویند که شنید مردی که فردی در مجلس به غبت او پرداخته، فردا هدیه ای برای او ارسال داشت و نامه ای و بر آن نگاشت که: شنیدم دیروز مقدار انبوهی از حسنات خود مرا تقدیم کردی، به پاس این عمل، این هدیه را تقدیم می دارم. و بدان که انسان بدبین، خود بیمار است و این بیماری دنیا را در چشم او تیره نموده، چه جز ذات حق تعالی و معصومین هیچ موجودی از عیب مصون نیست، ولو صد حسن دارا باشد. ولی انسان بدبین به هیچ یک از محاسن ننگرد و چشمانش مادام متوجه عیوب مردم است، و چنین انسانی بیمار است:

گرت عیب جویی بود در سرشت نبینی ز طاووس جز پای زشت
گویند حضرت عیسی مسیح علیه السلام با حواریون در رهگذاری می‌گذشتند
که لاشه سگی آنجا بود، یکی آب دهن می‌انداخت یکی از بوی بد لاشه،
بینی خود می‌گرفت و یکی روی برمی‌تافت، حضرت به نظاره ایستاد،
پرسیدند: آقا به چه می‌نگرید؟ فرمود: بنگرید! چه دندان سفیدی دارد!
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: غیبت سخت‌تر از زناست. عرض شد:
یا رسول الله چگونه؟! فرمود: زناکار توبه می‌کند و خداوند از او درمی‌گذرد.
غیبت‌کننده توبه می‌کند ولی خداوند از او نمی‌گذرد، تا وقتی که غیبت
شده حلالش کند.^۱

چگونه است که عیب جوی حسود، گر صد حسن در کسی بیند، از آن‌ها
چشم پوشد و گر یک عیب مشاهده کند، آن را همه جا بازگو نماید، بشنو از
جناب سعدی حکایتی در این موضوع:

جوانی خردمند و فرزانه بود	که در وعظ چالاک و مردانه بود
قوی در لغت بود در نحو چُست	ولی حرف شین را نگفتی درست
یکی را بگفتم ز صاحب‌دلان	که دندان پیشین ندارد فلان
بر آمد ز سودای من سرخ روی	کزین جنس بیهوده دیگر مگوی
تو در وی همان عیب دیدی که هست	ز چندین هنر چشم عقلت بیست
یقین بشنو از من که روز یقین	نمییند بد، مردم نیک بین

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۰.

بود خار و گل با هم ای هوشمند	چه در بند خاری، تو گل دسته بند
گرت زشت خویی بود در سرشت	نبینی ز طاوس جز پای زشت
منه عیب خلق ای فرومایه پیش	که چشمت فرو پوشد از عیب خویش
چو بد ناپسند آیدت، خود مکن	پس آن‌گه به همسایه گو بد مکن

(سعدی)

و یکی از مشکلات مهم غیبت کردن، این است که: هر حق التّاسی را توان با صاحب حق، در میان نهاد، جز غیبت را. مثلاً شما در معامله‌ای مبلغی زیادتر از کسی گرفته‌اید، با او در میان نهادن و مبلغ را پرداختن، یا حلال بودی طلبیدن آسان است و هیچ کدورتی ایجاد نمی‌گردد، ولی در مسئله غیبت، کدورتی دیگر حاصل می‌شود. و زین رو علمای اخلاق توصیه می‌کنند که اعمال خیری را به نیت تقدیم به او انجام دهد، که در روز رستاخیز که روز احقاق حقوق است، چون مواجه با طلب‌کار شد، با هدایایی جبران کمبودها را بنماید. ولی مانعی ندارد که در ایام حیات، بدون نام بردن از غیبت بطور کلی از همه حلال بودی بطلبد و بدان که بسا در گناهی لذتی یا سودی تصور شود، ولی در غیبت کردن اشخاص نه لذتی و نه سودی، جز فرمانبرداری از شیطان و افزودن بار سنگینی بر دوش خود.

کذب و دروغ

دیگر آفتی است بر گفتار و آن پایمال کردن حقیقتی است در گفتار و بدترین دروغ سخنی است از پندار خود و اظهار آن که این سخن گفتار خدا یا رسول ﷺ است:

﴿ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالْحَقِّ إِذْ جَاءَهُ الْبَيِّنَاتُ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴾^۱ و کیست ستمکارتر از آن که بر خداوند دروغ بست و چون سخن راست را دریافت، آن را به دروغ بست، آیا دوزخ جایگاهی برای کافران نیست؟

دقت شود که بسا مسئله‌ای شرعی را از کسی می‌پرسند و او نمی‌داند، ولی حاضر نیست بر جهل خود در آن مسئله اقرار کند و پاسخی خلاف اظهار می‌نماید و شریعت را به بازی می‌گیرد و بدون علم می‌گوید: «به نظر من...». این گونه مکالمات که کم هم نیست، دروغ بستن به خدا و رسول است، که بسا شخصی عمری را در غلط بکار برد و ظلمه آن دامنگیر طرف گردد.

﴿ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴾^۲ در روز قیامت آنان که دروغ بر خداوند بستند، خواهی دید که روی‌هایشان سیاه گشته، آیا دوزخ جایگاهی برای متکبران نیست؟

۲. سوره زمر، آیه ۶۰.

۱. سوره زمر، آیه ۳۲.

در این آیه دروغ بستن به خدا را بسا معلول تکبر دانسته‌اند، یعنی حاضر نیستند، بعضی پرسش‌ها را بگویند: «نمی‌دانم». می‌خواهند با ندانستن، دم از علم زنند و به ناچار دروغی در جواب پرسش طرف می‌بافند و می‌لافند تا به نادانی متهم نشوند، این بدترین دروغ‌ها است. و دیگر دروغی است نسبت به اعتقادات که همه حقایق ایمانی را دروغ پندارد و زیر پا نهد:

﴿فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى﴾؛^۱ نه تصدیق نمود و نه

نماز گذاشت، همگی را دروغ پنداشت و روی بگردانید.

و بسا یک دروغ آسیب‌ها بر پاکند و از آن فتنه‌ها زاید و خانمان‌ها بر باد

دهد:

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾؛^۲

برگوی در زمین بگردید، زان پس بنگرید، چگونه بود عاقبت و

پایان کار دروغگویان.

امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود:

«اعظم الخطايا عند الله اللسان الكذوب و شرّ الذّابة ندامة يوم

القيامة»؛^۳ بزرگترین گناه در روز قیامت نزد خداوند، زبان

دروغگوست و بدترین پشیمانی، پشیمانی روز رستاخیز است.

و بدان که دروغگو، کارش بدان انجامد، که راست او را باور نکنند.

۱. سوره قیامت، آیه ۳۱.

۲. سوره انعام، آیه ۱۱.

۳. محجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۴۳.

اما دروغی که باعث گردد، کدورت از میان دو تن برخیزد و دوستی و محبت جانشین گردد و روا بلکه ثواب است.

رسول خدا ﷺ فرمود: دروغ گفتن در سه جا روا باشد، اول کسی که برای اصلاح بین مردم دروغ گوید. دیگر آن که در میدان جنگ به دروغ خودستایی کند. و داستانی که زن و مرد با هم در میان نهند برای جلب محبت یکدیگر.^۱

سخن چینی

سخن چینی بسا گناهش اشد از دروغ باشد و فتنه‌ها برانگیزد و خاندان‌ها را به جان هم اندازد و در نتیجه سخن چین و نمّام را عمری شرمنده و خجل سازد.

ندیدم ز نمّام سرگشته‌تر	فرو مایه و بخت برگشته‌تر
کنند این و آن خوشی دگر باره دل	وی اندر میان کوربخت و خجل
میان دو کس آتش افروختن	نه عقل است خود در میان سوختن

(سعدی)

«شَرُّ النَّاسِ مَنْ سَعَى بِالْأَخْوَانِ وَ نَسَى الْإِحْسَانَ»؛ بدترین مردم کسی است که از برادران سعایت کند و خوبی را از یاد برد.

(حضرت علی عليه السلام)

۱. سنن ابن داود، ج ۲، ص ۵۷۸. ۲. غرر الحکم.

آنچه میان دو تن کدورت ایجاد کند و در دوستی و محبت خلل انگیزد، ولو راست باشد نمامی است.

«اسوء الصدق التمیمه»؛ زشت ترین راست، سخن چینی است.

(حضرت علی علیه السلام)

﴿مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا﴾^۲

در تفسیر این آیه آمده است، که هر آن کس کدورت بین دو نفر را با گفتار خود از میان بردارد، بهره‌ای او را از این وصلت خواهد بود و هر آن کس با گفتاری بر کدورت میان دو نفر برافزاید گناهی برای اوست. ای عزیز! ایجاد مهر و محبت در جامعه، کاشت گل و ریحان است و بذر پاشی کینه و دشمنی، ایجاد مارستان و خارستان است، چون توانی باگفتار گل افشانی، خار را برچین.

به مأمنی رو و فرصت شمر غنیمت وقت که در کمین‌گه عمرند قاطعان طریق

(حافظ)

۱. غرر الحکم.

۲. سوره نساء، آیه ۸۵.

لغو

﴿ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ
اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴾^۱؛ به راستی که مؤمنون رستگارانند، هم آنان که

نمازی با خشوع دارند، هم آنان که از لغو دوری می‌گزینند.

دقت شود که در این آیات که وصف بندگان مؤمن مطرح می‌شود، بعد از تأکید بر خواندن نمازی با خشوع، دومین صفت مؤمنان را اعراض از لغو مطرح می‌فرماید. و لغو سخنی است که نه فایده دنیایی در آن مطرح باشد، و نه بهره آخرت. خواهی گفت: ما را چنین سخنی نیست، در حالی که اگر دقت کنی، اکثر سخنان از این سنخ است، شایسته است اگر در مجلسی، لغوی از کسی صادر شود، ماهرانه سخن را تغییر دهید و حکمتی به میان آورید.

﴿ وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ﴾^۲؛ خوبان

شهادت دروغ نمی‌دهند و چون بر لغوی گذرند، کریمانه می‌گذرند.

بهشتیان را استماعی از لغو نیست، چه آنجا دار سلام است.

﴿ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا ﴾^۳؛ نمی‌شنوند در آنجا لغوی،

سخن آنجا سلامت و ستایش است.

و خوبان و متقین، که قدر ساعات عمر همی دانند و آنان را غنیمت

۱. سوره مؤمنون، آیات ۱-۳. ۲. سوره فرقان، آیه ۷۲. ۳. سوره مریم، آیه ۶۲.

دانند و دقایقی از آنرا بیهوده نگذراند، در مجالس لهو و لغو شرکت نجویند، و اگر نا خود خواسته مجلسی پیش آمد زیرکانه از آن فرار می‌کنند.

﴿وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ﴾^۱ و چون لغوی را بشنوند، از آن

روی گردانند و گویند: اعمال ما برای خودمان و اعمال شما برای

خودتان. درود بر شما، ما نادانان را پیروی نمی‌کنیم.

در این آیه کریمانه از بدان گذاشتن و نیالودن خویش بالهو و لغو، مطرح

است، که بسا برای تذکر و تعلیم دیگران سودمندتر افتد و بدان را مجذوب خوبان کند.

و چون گفتار و سخن زمانمند است، چه در گفتن و چه در شنیدن، در

تمتع آن، عمر بر باد می‌دهی، و گرت عادت افتد، روزها و شب‌ها را که

سرمایه معرفت اندوزی و عبادت و قرب حق تعالی است، کلاً به باد می‌دهی

و تهی دست به سوی پروردگارت باز می‌گردی.

از دیده گر سرشک چو باران چکد رواست کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر

این یک دو دم که وعده دیدار ممکن است دریاب کار خود که نه پیداست کار عمر

(حافظ)

﴿اعظم الناس قدراً من ترک ما لا یعنیه﴾^۲ پر ارج‌ترین مردم، آن

کس است که بیهوده‌ها را وا نهد.

(حضرت محمد ﷺ)

۱. سوره قصص، آیه ۵۵. ۲. الامالی، شیخ صدوق، ص ۷۳.

گویند: خلیفه‌ای بود، بر لب بحر نشسته و درج جواهر در پیش نهاده، یک یک به بحر می‌افکند. او را گفتند: این چه کار است، مگر نمی‌دانی هر یک به چه ارزد؟ گفت صدای آب را دوست دارم! بس عجب داری این خلیفه را!!! این خلیفه مگر آدمی است و این جواهر ساعات عمر اوست، که یک یک به دریای عدم اندازد برای جزئی حظّی.

گر ساعات عمر را قدر می‌دانستی، دمی از آن را به غفلت نمی‌گذرانیدی، بهره‌ی مجالست‌هایی که با یاران داری، که بسا ساعاتی چند به طول انجامید، بنگر تا چه بود و از همان ساعات چه بهره‌ها می‌توانستی داشته باشی:

چو غنچه و گل دوشینه صبحدم فرسود	من و تو جای شگفت است گر نفرسائیم
بدین شکفتگی امروز از چه غزه شوی	چه روشن است که پژمردگان فردائیم
ز طیب صبحدم آن به که توشه برگیریم	که آگه هست که تا صبح دیگر اینجانیم؟
فضای باغ، تماشاگه جمال حق است	من و تو نیز در آن از پی تماشا کنیم
چو غنچه‌های دگر بشکفند ما برویم	کنون بیا که صف سبزه را بیارائیم

(پروین اعتصامی)

«راحت النفس ترک ما لا یعنیها»^۱ آسایش جان در رها کردن

بیهوده‌هاست.

(حضرت محمد ﷺ)

۱. تفسیر المعین، ص ۳۹۲.

حضرت ادریس علیه السلام را در دعا چنین تمنا بود: بار خدایا! دلم را از هر چیزی حلال یا حرام که از آن در راه سفر به سوی توست و از آن توشه‌ای برندارم و در آن روز که با تو دیدار کنم بهره‌ای از آن نبرم، دور گردان.^۱

فرمایش حضرت علی علیه السلام است که: هر کس از آنچه بیهوده هست دوری کند به سوی آنچه سودمند است ره جوید.^۲

«انَّ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ يَعْمَلَانِ فَيَكُ، فاعْمَلْ فِيهَا وَ يَأْخُذَانِ مِنْكَ فَخُذْ مِنْهَا»؛^۳ به راستی که شب و روز در تو کار می‌کنند، تو هم در آنها کار کن و از آنها بگیر، چه آنها از تو می‌گیرند.

(حضرت علی علیه السلام)

هر روز از نور چشم و توان بازوه‌هایت و هر شب از ساعات عمرت، ساعت‌ها می‌کاهد، چگونه است که تو از این دو چیزی نستانی؟ نمازی، ذکری، مطالعه‌ای، خدمتی، گره‌گشائی، امر به معروفی، نهی از منکری و از همه برتر اندیشه و تفکری در اسماء‌الله.

این‌ها مختصری بود از مراقبت در کلام و سخن، گرت آن کاخ یک پارچه دژ و الماس آروزست، اما شرط دیگر آنها:

۲. غرر الحکم، ۸۵۲۰.

۱. بحارالانوار، ج ۹۸.

۳. نهج البلاغه.

دوری از پرخوری

گوسفندان را رسم بر این است، که چون به علفزاری رسیدند، بدون جویدن معده را پرکنند و در سر فرصتی دیگر آنرا برآورند و بجوند، چون در زندگانی نه خود و نه صاحبشان، جز تن پرواری هدفی دیگر ندارند. هر آن وقت جویده آدامس را می‌یابم، بر این خاطر می‌افتم، که آن گوسفند بر این نشخوار چیزی عایدش می‌شود، ولی معده این جویده، صدای برخورد لب و دندان را می‌شنود و در انتظار وصول چیزی! ولی هیچ عایدش نمی‌شود. سالکی را که تمنای شراب جان پرور عشق است، بس زشت آید که منحصراً به حرکت فکین بی‌بهره قائم باشد، و بدان ای عزیز! که روح آدمی با آن که بدن را در همه ابعاد اداره می‌کند، توجه خاصش به نیاز عضوی از بدن است که بدن نیازمندتر است، وقتی غذایی معده را پر کرد، روح بر آن است که این غذ تحلیل رود و از برآیند آن، همه سلول‌های بدن بر سر سفره نشینند و نیاز خود را تامین کنند و این نیاز با مختصر غذایی ترمیم شود و روح آزاد گردد، تا بتواند به امر معنوی شخص برسد. نیازی که جان خود بر آن دارد، وقتی سرگرمی جان کلاً صرف ترمیم تن است، کجا تواند به نمازی با حضور و یا ذکر با نور توجه پردازد؟

جان ز هجر عرش اندر فاقه‌ای تن ز هجر خاربن چون ناقه‌ای

جان گشاید سوی بالا بال‌ها تن زده اندر زمین چنگال‌ها

(مولوی)

یکی از علمای بزرگ تبریز خدمت عارف بزرگوار نامه‌ای می‌نگارد و دستوری برای سیر و سلوک خود می‌خواهد، این بزرگوار آخوند ملا حسین قلی همدانی است که اکثر عرفای بزرگ این سده، شاگرد بی واسطه یا با واسطه ایشان بوده‌اند، در جواب این درخواست آخوند، کف دستی کاغذ از صندوق بر می‌دارد و چنین می‌نگارد:

«الحذر الحذر من كثرت قواطع: كثرة الطعام و كثرة المنام و كثرة الكلام و كثرة معاشرت مع الانام و عليك به تقييها و تبديلها به ذكر الملك العلام و السلام»؛ دوری، دوری از چهار رهنزن: پرخوری، پرخواهی، پرگویی و زیاد با مردم معاشرت کردن، و چون بس صرفه جوئی در عمر افتاد، آنرا به عبادت و ذکر پروردگار بکار گرفتن.

اگر هر چه باشد مرادت خوری	ز دوران بسی نامرادی بری
تنور شکم دم به دم تافتن	مصیبت بود روز نیافتن
کشد مرد پرخواه بار شکم	وگر در نیابد کشد بار غم
شکم بنده، بسیار بینی خجل	جوی مشک بهتر که یک توده گل

(سعدی)

و مختصر و مفید این سخن را خداوند در این آیه بیان فرموده:
 ﴿كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا﴾^۱؛ بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید.

۱. سوره اعراف، آیه ۳۱.

گیاه نیز چنین باشد که اگر آب بدان نرسد خشکد و اگر آب مادام بر او باشد فاسد گردد.

وقتی عنوان بصری جهت درک معرفت به خدمت امام صادق علیه السلام مشرف می‌گردد و امام توصیه‌هایی درباره کسب معرفت به او می‌آموزند و وی اصرار دارد که سفارش‌های دیگری بر آن مطالب بیفزایند، امام از جمله آن سفارشات چنین می‌فرماید: «سه چیزی را که به ریاضت نفس مربوط است این است که: از خوردن آنچه را میل و اشتها بدان نداری خودداری کنی، که موجب حماقت و کودنی نفس است و دیگر آن که تاگرسنه نشوی دست به سوی غذا نبری و آنکه که خوری، حلال را استفاده نمایی و با نام خداوند به خوردن پرداززی و یاد آر فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله را که: آدمی هیچ ظرفی را بدتر از شکم خویش پر ننمود. اما چون چاره از خوردن نیست یک سوم معده را به غذا اختصاص ده و یک سوم دیگرش را به آب و یک سوم آخر را به هوا و تنفس»^۱.

مپرور تن آر مرد رأی و هُشی	که آنرا چو می‌پروری می‌کشی
خردمند مردم هنر پرورند	که تن پروران از هنر لاغرند
خور و خواب تنها طریق دد است	بر این بودن آئین نابخرد است
به اندازه خور زاد اگر مردمی	چنین پر شکم؟! آدمی یا حُمی؟!!

(سعدی)

۱ . میزان الحکمه، ج ۸، ص ۳۹۸۳.

﴿ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى
لَهُمْ ﴾^۱؛ کافران بهره می‌برند و می‌خورند به همان گونه که
چهارپایان، و آتش جایگاه آنهاست.

نه سپاسی و نه توجهی به منعم و نه حمدی، پر می‌خورند و پر
می‌گویند، و سر از خاک به بالا، برای شکرانه برن دارند.

« لا يَتَمَتَّعُوا الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ فَإِنَّ الْقُلُوبَ تَمُوتُ
كَالزَّرْعِ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهَا الْمَاءُ. »^۲

(حضرت محمد ﷺ)

خور و خواب تنها طریق دد است	بر این بودن آنین نابخرد است
ن‌دارند تن پروران آگهی	که پر معده باشد ز حکمت تهی
همی میردت عیسی از لاغری	تو در بند آنی که خر پروری
درون جای قوت است و ذکر و نفس	تو پنداری از بهر نان است و بس

(سعدی)

و چون در جلد اول این مجموعه، درباره تن پروری و پرخوری سخن
رفت، بیش از اینت سخن به درازا نکشتم، فقط این بدان که روحانیت انسان
و عبادت و ذکر او با پرخوری سازشی ندارد، دمی رامش گزین، تا دنباله
سخن را پیش گیریم.

۱. سوره محمد(ص)، آیه ۱۲. ۲. بحارالانوار، ج ۶۲، ص ۳۳۱.

محبت به فقرا

«یا احمد انّ المحبّة لله هی المحبّة للفقراء و التّقرب الیهم، قال: یا ربّ و من الفقراء؟ قال الذّین رضو بالقلیل و صبروا علی الجوع و شکروا علی الرّخاء و لم یشکوا جوعهم و لا ظمّاهم و لم یكذبوا بالسنتهم و لم یغضبوا علی ربّهم و لم یغتمّوا علی ما فاتهم و لم یفرحوا بما آتاهم».

«ای احمد! محبت نسبت به خدا همان محبت نسبت به فقرا و نزدیکی جستن به ایشان است».

«پیامبر عرض کرد: پروردگارا! فقرا چه کسانی هستند. خداوند فرمود: آنان که به اندکی از دنیاوی خشنود و بر گرسنگی شکیبابند، در آسایش و نعمت شکرگزارند و بر گرسنگی و تشنگی ناسپاس نیستند و از آنچه را از دست می دهند دل آزرده نشوند و بر نعمت های الهی شادمانی نکنند».

نخست باید دانست که نظام یک جامعه، مرهون اختلاف سطح

سرمایه ها و استعدادهاست، که خداوند هم در قرآن فرموده است:

﴿أَهُمْ یُقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیَاةِ

الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا
 وَرَحْمَةً رَّبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ^۱؛ آیا آن‌ها باید فضل و رحمت
 خداوند تو را تقسیم کنند، در صورتی که ما خود معاش و روزی
 آن‌ها را در حیات دنیا تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری
 دادیم، تا بعضی بعضی را مسخر خدمت نمایند، ولی رحمت
 خداوند از آنچه جمع می‌کنند بسی بهتر است.

برای برپا شدن یک ساختمان، مهندس، بتا، نجار، کارگر، نازک کار،
 آجرپز و کارگر معادن گچ و آهک و راننده اتومبیل حمل ابزار و ده‌ها فرد
 دیگر در کارند، که طبعاً از نظر استعداد و بهره‌دهی و درآمد یکسان نیستند
 و همین اختلاف است که سطوح فقر و غنا را مختلف می‌نماید، اگر این
 اختلاف نباشد، این ساختمان هرگز برپا نمی‌شود و جالب آن‌که در این
 اختلاف همه محتاج یکدیگرند.

برای پرواز یک هواپیما، هزاران قطعه ابزار در کار است، بعضی کوچک و
 برخی بزرگ، که اگر یک قطعه از کار افتد، منجر به سقوط هواپیما شود و به
 کارگیری این هواپیما، هماهنگی همه ابزارها را می‌طلبد، و در این امر
 چیزی را بر چیزی برتری نیست. این مثال بر آن آوردم، که ثروتمند نپندارد
 که خداوند او را بر فقیر برتری داده، بلکه نظام جامعه این امر را می‌طلبد و
 اگر انسان نیاز خود را به هماهنگی افراد جامعه بداند، نه تنها دست دوستی
 به سوی همه می‌فشارد، بلکه هیچ‌گونه برتری و امتیازی برای خود قائل

۱. سوره زخرف، آیه ۳۲.

نیست. یک استاد متخصص دانشگاه، ظہر نیازمند شاطر نانوائی است و در خدمت او برای تهیه نان سر تعظیم فرود می‌آورد، اینجا دیگر بحث غرور و تکبر نیست، بسا شاطر نانوا را نیاز به این استاد نیست، ولی این استاد نیازمند اوست. این مقدمه را بدان آوردم، تا کسی نپندارد که فقر نتیجه دوری از قرب خداوند و غنی دلالت بر قرب او دارد.

فقیر کیست؟

﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ﴾^۱؛ برای

مردان بهره است از آنچه کسب کردند و برای زنان نیز بهره از کسب خویش است.

در خبر است که: خداوند روزی همه را مقدر فرموده، ولی کلید درگشایی آن اکتساب است. با اکتساب بسا فقر از جامعه برخیزد، بعضی کسب پائین را برای خود خواری و خفت می‌بینند، در حالی که گدایی و تمنای کمک از دیگران را عزت می‌پندارند، و به عکس گاهی دیده می‌شود کسانی که از یک عضو محرومند، ولی در اکتساب کوشایند و دست تمنا به سوی کسی دراز نمی‌کنند.

﴿طلب الكسب فریضة بعد فریضة﴾^۲؛ کسب کردن، واجب بعد از

واجب است. (حضرت محمد ﷺ)

یعنی به همان گونه که انجام واجبات ضروریست، اکتساب نیز از

۱. سوره نساء، آیه ۳۲. ۲. مدینة البلاغہ، ج ۲، ص ۵۱۶.

ضروریات است.

«رحم الله امرأً اكتسب طیباً و انفق قصداً و قدم فضلاً لیوم فقره و حاجته»؛^۱ خدای رحمت کند مردی را که کسبی پاکیزه داشته باشد و از روی اقتصاد و میانه روی خرج کند و مازاد را برای روز تنگدستی و نیازش از پیش فرستد.

(حضرت محمد ﷺ)

آمد جوانی خدمت رسول الله ﷺ و از فقر و تنگدستی خود نالید، حضرت فرمودند: چرا به کاری نمی‌پردازی؟ عرض کرد: کاری نیافتم. حضرت فرمودند: به فلان باغ برو و چوب نسبتاً ضخیمی بیاور. جوان روز دیگر با تهیه آن چوب به خدمت رسید. حضرت با آن چوب تیشه‌ای ساختند و به دست جوان دادند و فرمودند: از صبح که برخاستی به تهیه هیزم پرداز و آنرا به بازار آور و بنگر که خداوند چگونه روزی تو را فراهم می‌آورد. دیری نپایید که این جوان حتی در ردیف ثروتمندان قرار گرفت. برای فقیر تهیه کار به مراتب بهتر از یاری کردن او با صدقه است. کسب نانی که بعد از اکتساب، به دست آید بس گواراتر از لقمه ایست که از انفاق دیگران کسب شود.

یکی را تب آمد ز صاحب‌لان
کسی گفت شکر^۲ بخواه از فلان
بگفت ای پسر تلخی مردنم
به از جور روی ترش بردنم

(سعدی)

۱. کنز العمال، ج ۴، ص ۵. ۲. در گذشته شکر داروی تب بوده است.

مردی به خدمت امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: من کار دستی بلد نیستم و از کار تجارت و کسب هم آگاهی ندارم. محروم و محتاجم. حضرت فرمود: کار کن و بار را به سرگیر و از مردم چیزی مخواه، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگ را بر دوش می گرفت، و آنرا بر دیواری که داشت می نهاد و سنگ در جای خود بود و معلوم نبود که عمق سنگ چه بود. جز آن که آن سنگ بر جای خود باقی مانده.^۱

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با دست خود صدها نخل غرس کرد و باغستان‌ها ایجاد نمود.

حتی برای اشخاص ناتوان و علیل، بسیار کارها مقدور است، در یک کارگاه نانوايي چندین نفر در کار و کوشش‌اند، تا نانی از تنور برآید، ولی فروشنده نان، روی صندلی با آرامش تام نشسته و نان را به مشتری تقدیم می‌دارد، که حتی یک انسان فاقد پا از عهده چنین کاری برآید. زنان و دختران عشایر در کنار دار قالی بافی، بر جای نشسته و قالی‌هایی را می‌بافند، که چشم جهانیان را زان هنر خیره می‌نمایند. بسا پیرمردان سالخورده را دیده‌اید که در کنار خیابان روی یک کرسی نشسته و ترازویی در پیش نهاده و بدین وسیله خداوند روزی او را می‌رساند.

هر آن کس روزی را از راه حلال به دست آورد، تا خود و نانخورانش از آن بهره‌ور شوند، مانند کسی باشد که در راه خداوند جهاد کرده باشد.^۲

(امام کاظم علیه السلام)

۱. فروع کافی، ج ۵، ص ۷۷. ۲. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۱.

شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد که هفت سال به جان خدمت شعیب کند
 بسیاری از پیامبران با چوپانی یا زراعت امرار معاش می‌کردند. این
 سخن را به اینجا کشیدم تا گروهی که خداوند، تن ساز و فرصت، به ایشان
 عطا فرموده، بسیاری کارها را شأن خود نمی‌دانند و در انتظار و بسا تمتای
 کمک دیگران را دارند، اینها را نتوان جزء فقرا محسوب کرد، بسیاری از
 زنان با پاک کردن سبزی یا حبوبات و یا بافندگی و خیاطی ارتزاق می‌کنند
 که بسا یک انسان فلج هم از عهده بعضی کارها برآید.

خارکن پیری با دلق درشت	پشته خار همی برد به پشت
لنگ لنگان قدمی بر می‌داشت	هر قدم دانه شکری می‌کاشت
کای فرازنده این چرخ بلند	وی نوازنده دل‌های نژند
کنم از جیب نظر تا دامن	چه عزیزی که ندادی با من؟
در دولت به رخم بگشادی	تاج عزت به سرم بنهادی
نوجوانی به جوانی مغرور	رخش پندار همی راند ز دور
آمد آن شکر گذاریش به گوش	گفت: کای پیر خرف گشته خموش
بار بر پشت نهی زین سان گام	عزت چیست عزیزیت کدام؟
پیر گفتا که چه عزت زین به	که نیم بر در تو بالین نه
که فلان آب بده تا نانم	نان و آبی که خورم و آشامم
شکر گویم که مرا خوار نکرد	به خسی چون تو گرفتار نکرد

(جامی)

صدها فرشته بوسه بر آن دست می‌زنند کز کار خلق یک گره بسته وا کند

فقیران نیازمند

آنچه حدیث شریف بدان اشاره دارد کسانی هستند که در حقیقت به هیچ وجه استعداد کار و اکتساب ندارند، یا کاری را نمی‌یابند، که در مرحله اولی، باید دولت حقوقی برای آن‌ها در حد تامین زندگی آنان معین کند و در مرتبه دیگر مردم به این کار شریف پردازند، شکرانه سلامت و موفقیت خویش، گونه‌ای که منتی در کار نباشد، با ایشان درآمیزند، همان گونه که با بستگان، دعوت از ایشان کنند و بر سفره خویش نشانند و احترام از ایشان نمایند، بیش از آنچه از ثروتمندان، و بر سفره ایشان نهند بهترین را، نه زائده سفره خویش را.

﴿لَنْ تَتَّالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾^۱؛ به مرز نیکی نرسید جز

آنکه ببخشید آنچه را دوست دارید.

بخششی در حیطه عشق و محبت و دوستی، نه منت و سبک سری. دقت شود که بسیار کسان، در راه خدا می‌بخشند، ولی برای بخشش اهل بیت علیهم‌السلام آیه نازل می‌شود، چرا که انگیزه بخشش ایشان، حبّ الله بود.

﴿وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾^۲ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا؛ بر عشق و دوستی او مسکین و یتیم و اسیر را اطعام دادند، [و نیت آنان چنین بود که:

۱. سوره آل عمران، آیه ۹۲. ۲. سوره انسان، آیات ۸ و ۹.

اطعام ما برای رضای خداوند است، انتظاری برای پاداش و سپاسگذاری نداریم.

شرافت این گونه بخشش در کلمه «علی حبه» نهفته است، اگر کسی را دوست دارید، وابستگان بدو نیز از محبت شما برخوردارند، این راز در این بیت سعدی نهفته است:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
این محبت نه تنها به انسانها تعلق می‌گیرد، بلکه همه مخلوقات خدا را شامل می‌شود، در خبر است که آب دادن به گیاه تشنه‌ای، در پیشگاه حضرت رحیم، خود ثواب است.

سگی در بیابان یکی تشنه یافت	ببرون از رمق در حیاتش نیافت
کله دلو کرد آن پسندیده کیش	به جبل اندر آن بست دستار خویش
کرم کرد و احسان و بازو گشاد	سگ ناتوان را دمی آب داد
خبر داد پیغمبر از حال مرد	که یزدان گناهان او عفو کرد

(سعدی)

وقتی محبت با سگی چنین پاداش در نزد خداوند دارد، نیکی بر بنده‌ای از بندگان حضرت دوست را چه پاداش است؟
ثروتمندان منافق که در کنار رسول الله ﷺ نوعاً فقرا را مشاهده می‌کردند و غرور و تکبر آنان اجازه نمی‌داد که در کنار پیامبر با ایشان درآمیزند. درخواست کردند، که فقرا را از خود بران، تا ما بتوانیم با تو در تماس باشیم.

خداوند پاسدار حرمت فقر این آیه را نازل فرمود:

﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾^۱؛ شکیبایی ده نفست را، در برابر آنان که می‌خوانند پروردگارشان را در هر بامداد و شبانگاه، اراده کردند رضایت پروردگار را، چشمانت را از ایشان باز مدار، آیا اراده کرده‌ای زینت حیات دنیا را، اطاعت مکن آنانرا که غافل کردیم دلشان را از یادمان و پیروی کردند هوای نفس را و کار ایشان تباه هست.

دقت شود که در آیه فوق از آن فقیران یاد می‌شود که رنج فقر ایشان را از یاد خدا باز نداشته، اراده کردند رضای خدا را و بر آن راضی‌اند و هم او را می‌خوانند، هر بامداد و شبانگاه، مانند آنان که دود فقر چشمان دل ایشان را تیره کرده و خداوند را فراموش کرده‌اند و بر مال آلوده ثروتمندان حسد می‌خورند.

و در چند آیه بعد از این آیه، برای دلداری این گونه فقیران می‌فرماید:

﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾^۲؛ ثروت و اولاد همگی زینت حیات زود گذر دنیاست، جاودانی‌ها و اعمال نیک در پیشگاه پروردگارت از دید بهره و آرزو بس بهتر است.

۲. سوره کهف، آیه ۴۶.

۱. سوره کهف، آیه ۲۸.

چون زندگی به پایان رسید:

آن به در می‌رود از باغ به دلتنگی و داغ وین به بازوی فرح می‌شکند زندان را
دستگاهی نه که تشویش قیامت باشد مرغ آبی است چه اندیشه کند طوفان را

(سعدی)

به خاطر دارم: بعد از انقلاب، مردم در گروه‌های مختلف به خدمت حضرت امام خمینی - قدس الله سره - می‌رسیدند و امام برای آنان سخن می‌گفت. ایشان در یکی از این سخنان فرمود: «یک موی سر این کوخ نشینان و شهید دادگان به همه کاخ‌ها و کاخ‌نشینان جهان شرف و برتری دارد.»^۱

اصبغ بن نباته گوید: «در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودم، که مردی آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! به خدا قسم، من تو را به خاطر خدا دوست دارم. امام علیه السلام فرمود: راست می‌گوئی، سرشت ما نهفته و محفوظ است. خداوند از انسان در پشت آدم علیه السلام بر آن پیمان گرفته است، پس فقر را به عنوان لباسی که سراسر وجودت را فرا بگیرد اختیار نما، که من از پیامبر خدا شنیدم که فرمود: ای علی به خدا قسم فقر در فراگیری دوستان تو سریع‌تر از حرکت سیل به میانه درّه است.»^۲

و نیز از امام صادق علیه السلام رسیده است که: «فقرای مؤمنین چهل سال قبل از ثروتمندان ایشان به بهشت می‌رسند.»^۳ باز از ایشان رسیده است که

۱ . www.imam - khomeini - isf . com

۲ . بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳.

۳ . بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۸.

پیامبر فرموده است: خوشا به حال مساکینی که صبر پیشه کرده‌اند، اینها همانانی هستند که ملکوت آسمان‌ها و زمین را می‌بینند.^۱
و نیز از پیامبر رسیده است: «از دانشمندان پرسش کنید با دانایان هم‌سخن شوید و با فقرا همنشینی کنید».^۲
همه این احادیث در شأن آن بنده مؤمن است، که با اندک راضی باشد و قناعت افتخار او:

در این بازار اگر سودیست با درویش خرسند است

الهی منعم‌گردان به درویشی و خرسندی

یکی به حضرت عرض کرد:

«و من الفقراء؟ قال الذین رضوا بالقلیل»؛ کیستند فقرا؟ فرمود: هم

آنان که به اندک راضی‌اند.

خنک آن پیشه‌کار حاجتمند	به کم و بیش از این جهان خرسند
گشته قانع به رزق و روزی خویش	صبر در کار کرده سر در پیش
شب شود سر به سوی خانه نهد	آنچه حق داد در میانه نهد
خرده نانی به عاجز و درویش	برساند هم از نصیب خویش

(کمال الدین اصفهانی)

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: بپرهیز از این که در امور دنیاوی به بالاتر از خویش چشم بدوزی، زیرا همین کلام خداوند بزرگ به پیامبرش تو را کافیست:

۱. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۶. ۲. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۵۶.

﴿ فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ ﴾^۱؛ به شگفت نیافکند تو را

اموال و اولاد ایشان.

و نیز:

﴿ وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا ﴾^۲؛ چشمانت را به سوی، زیور و تجملات گروهی که از آن

بهره‌مند شدند مدوز.

دو لقمه نان اگر از گندم است اگر از جو دو تایی جامه اگر کهنه است اگر از نو

به چارگوشه ایوان خود به خاطر جمع که کس نگوید از این جای خیز و آن جا رو

هزار بار نکوتر به نزد ابن یمین ز فَرِّ سُلْطَنَتِ كَيْقَبَادِ وَ كَيْخَسْرُو

(ابن یمین)

فقر ممدوح

رسول خدا ﷺ فرمود:

«الفقر فخری و به افتخر»^۳؛ فقر افتخار منست و بدان می‌بالم.

این فقر محصول معرفت است و کمال معرفت آن، انتهای سلوک

سالکان است.

وقتی دانستی که قبل از تاریخ تولدت، نه ماه در شکم مادر بودی و قبل

از آن وجودی نداشتی، هستی بخش پروردگارت بود، خودی در کار نبود.

۱. سوره توبه، آیه ۵۵.

۲. سوره طه، آیه ۱۳۱.

۳. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۵۵.

﴿ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ * أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ﴾^۱؛ آیا به یاد

نداری، که قطره آب گنبدیده‌ای بودی؟ آیا شما خود آفریدگار خود
بودید؟ و یا ما آفریدگار شمائیم؟

﴿ أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ * أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ

الْمُنزِلُونَ ﴾^۲؛ به آبی که می‌آشامید نمی‌نگرید، آیا شما آن را از

آسمان نازل کردید، یا ما؟

از قدح گر در عطش آبی خورید در درون آب حلق را ناظرید

آن که عاشق نیست او در آب در صوت خود ببند ای صاحب هنر

(مولوی)

خرم آن جان که مادام در پیاله ناظر عکس جانان است.

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

(حافظ)

﴿ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴾^۳؛ به

کشتزار خود نمی‌نگرید؟ آیا شما زراعت می‌کنید یا زارع مائیم؟

مثل این که در آفرینش، در روزی سفره‌ام، در آب جامم، همه جا باید

کنار ایستم و کارساز، خالق، رازدار و ربم را بنگرم. این یک واقعیت است

که منکری ندارد. اما متاسفانه خودبینی ما جای خدایینی ما را پر کرده،

۱. سوره واقعه، آیات ۵۸ و ۵۹.

۲. سوره واقعه، آیات ۶۸ و ۶۹.

۳. سوره واقعه، آیات ۶۳ و ۶۴.

بزرگان نه در اعتقاد که در نگارش و سخن هم از خود به بنده تعبیر می‌کردند و در ضمائر سوم شخص بکار می‌بردند و ضمیر من را برای خود گناه می‌دانستند:

نردبان این جهان ما و منی است عاقبت زین نردبان افتادنی است
 لاجرم هر کس که بالاتر نشست استخوان او بتر خواهد شکست

(مولوی)

﴿ وَلَا تَمْسُ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ
 الْجِبَالَ طُولًا ﴾^۱ هرگز در زمین به کبر و ناز ره مران، و غرور و
 نخوت مفروش، زمین را نتوانی شکافت و در بلندی به عظمت
 کوه‌ها نرسی.

﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ
 يَسْلُبُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ ﴾^۲
 آنان که جز خدای را می‌پرستند پشه‌ای را نتوانند آفریدن ولو با هم
 اجتماع نمایند و اگر مگس چیزی از آنان بگیرد، نتوانند بازستانند.
 وه که طالب و مطلوب تا چه حد ناتوانند.

«هو حیات کل شیئی»؛ اوست حیات هر چیزی.

و چه ظلم از این بدتر، که آدمی حیات و قیام را که هر دو از آن حضرت
 حی و قیوم است از آن خود داند.

۱. سوره اسراء، آیه ۳۷. ۲. سوره حج، آیه ۷۳.

﴿ وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ﴾^۱؛ شرمسار

و سرافکنده‌اند، آن روز در برابر حضرت حی و قیوم، و ناامید شد
هر که دامن خود را با ظلم آلود.

در مناجات آن سرور جهانیان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانید:

«مولای یا مولای انت الغنی و انا الفقیر و هل یرحم الفقیر الا الغنی
مولای یا مولای انت القوی و انا الضعیف و هل یرحم الضعیف الا
القوی»^۲.

تا به آنجا که:

«مولای یا مولای انت الحی و انا المیت و هل یرحم المیت الا
الحی».

این نه بحث آینده زنده است، که بالاخره روزی حیات از او سلب
می‌شود، بلکه داستان زمان گفتار است، که گوینده با بهره از حیات خداداد،
درخواست دارد، چه بزرگان گفته‌اند:

«الماهیات ما شمت رائحة الوجود و لا شمها ازلاً و ابداً»؛ ماهیات
بویی از وجود نبرده، و ازلاً و ابداً آنرا نخواهند بوید.

روی هم رفته توان گفت که محصول فقر، خواه درک تنگدستی خود، و
یا درک ناچیز بودن خویشتن، در برابر وجود مطلق و هستی خداوند است،
که قله معرفت است، آدمی را از اوج منیت و خود خواهی و تکبر به خضوع و

۱. سوره طه، آیه ۱۱۱. ۲. مناجات امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه.

خشوع و ناچیز بودن و روی بر خاک مالیدن هدایت می‌کند و برعکس عدم این معرفت، زاده‌اش تکبر و نازش به خود و روی از خداوند برگردانیدن است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «خداوند در برابر هیچ پیامبر یا فرشته مقربی عذر خواهی نکرده، اما از فقرای شیعه ما عذر خواهی نموده. عرض شد: چگونه. فرمود: روز قیامت منادی ندا می‌کند: فقرای مؤمنین کجایند؟ گروهی از میان مردمان سر برآوردند، پروردگار بر آنان تجلی می‌فرماید: به عزّت و جلال و عظمت سوگند، که خواسته‌های شما را در دنیا به واسطه کم ارزشی آن، از شما منع کردم، بلکه برای امروزتان اندوخته‌ام. آن‌گاه امام فرمود: آیا این گفته خداوند را عذر خواهی نمی‌دانید؟

برخیزید و امروز در میان آفریدگانم گردش کنید و هر آن‌کس به وسیله جرعه آبی، بر شما منت دارد او را از جانب من به بهشت دعوت نمایید.»^۱
باری چنین است ثمره فقر، خواه این فقر، محصول معرفت و خواه فقر امور مادی، که در کنار آن صبر و رضایت باشد.

چشم دل باز کن که جان بینی	آنچه نادیدنی است آن بینی
گر به اقلیم عشق روی آری	همه آفاق گلستان بینی
هم در آن پا برهنه جمعی را	پای بر فرق فرقدان بینی
هم در آن سر برهنه قومی را	بر سر از عرش سایبان بینی

(هاتف اصفهانی)

معنی زهد

زهد به معنی بی میلی است که فرموده‌اند: معنی زهد در این آیه مندرج است:

﴿لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾^۱؛ نه غمگین

شوید بر آنچه از دست دادید و نه شادمان بر آنچه به شما دادیم.

و این مقام خاص بندگانی است که فنای دنیا و نعمات آن را به یقین دریافت نموده‌اند. دقت فرمایید که اگر در مسافرتی شبی را در مهمانخانه‌ای باید بگذرانید، استراحت روی تخت خوابی نرم یا بر بستر زمینی ناهموار چندان تفاوتی ندارد، یا اطاقی با لوستری صد لامپ و اطاق دیگر با شعله‌ای نورتاب چه تفاوت را می‌طلبید؟ چون هر دو را ساعتی بیش دوام نیست.

شربده‌ایم که محمود غزنوی شب دی	شراب خورد و شبش در سمور گذشت
فقیر گوشه نشینی لب تنور خزید	لب تنور بر آن بی‌نوی عور گذشت
علی‌الصباح بر او بانگ زد که ای محمود	شب سمور گذشت و لب تنور گذشت

(لا ادری)

معنی زهد آن است که آدمی بر آنچه از روزی خداوند، برای او مقدر فرموده، راضی و شاکر باشد، و به فراخی روزی ثروتمندان ننگرد، و صلاح‌دید خداوند را بر صلاح‌دید خود، ترجیح دهد که او عالم به هر امری است.

۱. سوره حدید، آیه ۲۳.

امام باقر علیه السلام می فرمایند: بپرهیز از این که در امور دنیایی به بالا دست خویش چشم دوزی، زیرا همین کلام خداوند بزرگ به پیامبرش برای تو کافیست که فرمود:

﴿ وَلَا تُمَدَّنْ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ﴾^۱؛ مال و فرزندان ایشان موجب شگفتی تو نشود، چشمانت را به زیور زندگانی دنیا که گروهی از آن بهره منداند مدوز.

« فان دخلك من ذلك شئى فاذاكر عيش رسول الله صلى الله عليه وآله فانما كان قوته الشعير و حلوة التمر و قوده السقف اذا وجدته»^۲؛ پس اگر وسوسه دنیایی در دلت گذشت، زندگانی پیامبر صلى الله عليه وآله را یاد آر که خوراکش نان جو، و شیرینی اش خرما و سوخت آتشش علف بیابان بود، البته اگر این ها را هم پیدا می کرد.

زمانه پسندي آزاد وار داد مرا زمانه را چونکو بنگری همه پند است

به روز نیک کسان گفت غم مخور زنهار بسا کسا که بروز تو آرزومند است

(رودکی)

یکی از بزرگان گوید: اگر خداوند می خواست نعمات و روزی های مادی دنیا را، به تساوی قسمت کند، اطمینان داشته باش که سهم تو کمتر از آن است که اکنون از آن بهره مندی.

و چون درباره زهد، در جلد اول این مجموعه سخن رفت، این جا به این بحث کفایت می کنم.

۱. سوره طه، آیه ۱۳۱. ۲. کافی، ج ۲، ص ۱۳۷.

شکر

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾^۱؛ اگر سپاسگزار باشید، بر نعمات شما

ببافزایم.

شکر نعمت نعمت افزون کنم کفر، نعمت از کفت بیرون کنم

شایسته انسان قدردان و نعمت‌بین، آن است که از مولای کریم خود تشکر کند، و این کار لازمه‌ی دیدار نعمت است، که متأسفانه ما نه تنها منعم را فراموش کرده‌ایم، که حتی نعمت‌هایی را که دائم از آن‌ها برخورداریم، از یاد برده‌ایم، اگر مختصر سر دردی به سراغ ما آمد، همه نعمتهایی را که از آن‌ها برخورداریم فراموش می‌کنیم.

ندیدم مطلبی را که سعدی علیه‌الرحمه بر آن دست نهاده است، درباره شکر، چه با توجه به نیاز انسان به هوا که لازم‌ترین نعمت است چنین فرماید:

«منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت، هر نفسی که فرو می‌رود، ممد حیاتست و چون برآید مفرح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب است.»

از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش به در آید
﴿اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾^۲

۲. سوره سبأ، آیه ۱۳.

۱. سوره ابراهیم، آیه ۷.

و آنچه سعدی در این فراز فرموده، مربوط به معارف آن دوره است و آنچه را امروز ما در مسئله تنفس می‌دانیم، در هر نفس گلبول‌های قرمز در کنار ریه جمع آمده و یک واحد اکسیژن گرفته، از طریق رگ‌ها و مویرگ‌ها این واحد اکسیژن را به میلیاردها سلول بدن رسانیده و فضولات آن‌ها را که انیدرید کربن است، تحویل گرفته و باز به اطراف ریه آمده، آن‌ها را برای بازدم تحویل می‌دهند. این است نعمت خداوند، در هر دم و بازدم؛ که اگر چند دقیقه تعطیل گردد، مرگ انسان حتمی است.

﴿سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُصِفُونَ﴾؛ بس بزرگ است خداوند،

چگونه وصف شود.

این سخن این جا هم تمام نیست. دقت فرما که جوّ زمین برخوردار از هوا، منحصراً بیست کیلومتر است، که تراکم آن باعث رنگین بودن آسمانست. نظیر آب که چون متراکم گردید به رنگ آبی خود می‌نماید، وگرنه آن را رنگی نیست، فضاوردانی که به کره ماه سفر کرده‌اند. اسم زمین را مروارید آبی نام نهاده‌اند و گفته‌اند: زیبایی زمین در فضا در میان همه ستارگان بی‌نظیر است.

باری تنفس انسان و حیوانات از روز ازل، کسب اکسیژن و باز پس دادن انیدرید کربنیک است و لازمه این کار در میلیاردها سال، از بین رفتن اکسیژن در فضا و جو است، ولی دست حضرت رزّاق و حکیم، تنفس گیاهان را عکس‌العملی بر این رفتار قرار داد، که آن‌ها برای ساخت سلولز

اندامشان، نیاز به کربن دارند و از جو می‌گیرند و برای انسان و حیوانات اکسیژن تقدیم می‌دارند و این داد و ستد میان حیوانات و گیاهان باعث شده که این جو پایدار بماند، حال بنگر که انسان عاجز، به چه طریق و به کدام یک از نعمات خداوند تواند سپاس بگذارد؟

تو خسته و نشد این راه را کرانه پدید تبارک الله از این ره که نیست پایانش

(حافظ)

بسا حضرت امام صادق علیه السلام همین نعمت را مورد نظر داشتند که فرمودند: « برای هر نفسی از نفس هایت، شکری و بلکه هزار و بیشتر از هزار شکر، بر آن واجب است.»^۱

نفس می‌نیارم زد از شکر دوست	که شکری ندانم که در خورد اوست
عطایی است هر موی از او تنم	چگونه به هر موی شکری کنم؟
ستایش خداوند بخشنده را	که موجود کرد از عدم بنده را
کرا قوت وصف احسان اوست	که اوصاف مستغرق شأن دوست
بدیعی که شخص آفریند ز گل	روان و خرد بخشد و هوش و دل
چو پاک آوریدت بهش باش و پاک	که ننگ است ناپاک رفتن به خاک
چو روزی به سعی اوری سوی خویش	مکن تکیه بر زور بازوی خویش
چو آید به کوشیدنت خیر پیش	به توفیق حق دان نه از سعی خویش

(سعدی)

خواجه عبدالله انصاری فرمود: خدایا آن که را عقل دادی، چه ندادی

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۷۱.

و آن که را عقل ندادی چه دادی؟ و این عقل است که تو را رهسپار دیار دوست کند، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان»؛^۱ عقل و خرد است

که با آن خدا عبادت می شود و بهشت با آن به دست می آید.

و این گوهر تابناک در میان موجودات خاص، انسان است، آیا هرگز

سپاس آن را داشتید؟

﴿ وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ

السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾^۲؛ بیرون آورد خداوند،

شما را از شکم مادرانتان، در حالی که چیزی نمی دانستید و قرار داد

برای شما، گوش و چشم ها و دل و خرد را، بسا سپاسگزار باشید.

بنگر که این نعمت عظیم را، هرگز سپاس گزارده ای؟

بر این ستایش امام سجاد علیه السلام نیز به دقت تأمل نما: «ستایش خداوندی

را، که اگر شناخت حمد خود، در برابر احسان های پیاپی و نعمت های

فراوانی را که به بندگانش عطا می کند از آنان باز دارد، از نعمت هایش بهره

می گیرند و ستایش نمی کنند، از روزی او بر خوردار می شوند و سپاس آن را

نمی گویند و در این صورت است، که از مرز انسانیت به مرز حیوانیت سقوط

می کنند و در زمره آنان می شوند که خداوند در کتاب استوار خود

می فرماید: «نیستند مگر مانند حیوانات و بلکه گمراه تر از آنان».^۳

۱. اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، ج ۱، کتاب عقل و جهل، ص ۱۱.

۲. سوره نحل، آیه ۷۸.

۳. صحیفه سجادیه، دعای شماره ۱.

دوستی هدیه‌ای برای شما می‌آورد، پزشکی نسخه شفابخشی برای شما می‌نگارد، یاری باری از دوش شما بر می‌دارد؛ حداقل عکس العمل شما تشکر از آن‌هاست، و مهر ورزیدن به آن‌ها. چگونه توان به خود اجازت داد که در میان هزاران نعمت خداوند، غرق باشیم و نه تنها سپاسگزار او نباشیم، بلکه در مقابل صدها نعمت، به عصیان او عمر گذرانیم؟
اگر خداوند، بندگان خود را در برابر نافرمانی‌اش وعده عذاب هم نمی‌داد، باز واجب بود که به شکرانه نعمت‌ها نافرمانی نکنند.^۱

(امام صادق علیه السلام)

سپاس خداوند را به جای آر، اما چون قدمی برای دیگران برنداشتی، انتظار سپاس، نداشته باش. بلکه سپاس دار خداوند را، که این توفیق به تو عنایت فرمود: ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ﴾.^۲
«اگر به کسی خوبی کنی، در واقع با این کار خود را گرامی داشته‌ای و به خودت آبرو دادی، پس به سبب خوبی که به خودت کرده‌ای، از دیگران خواهان تشکر مباش».^۳

(حضرت علی علیه السلام)

ای عزیز! خالق و رازق و ربّ تو روز درگشاده، شب در نیسته در انتظار است، شب خواهی بیا، در گشاده است، روز خواهی بیا، در باز است، گر سپاسگزاری، او سامع النجواست

۱. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۶۹. ۲. سوره هود، آیه ۸۸. ۳. غررالحکم ۳۵۴۲.

﴿ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ

شُكُورًا ﴾^۱؛ هم اوست که قرار داد، شب و روز را پی در پی و به دنبال

یکدیگر، برای هر آن کس که اراده یاد و یا سپاس را داشته باشد.

تو قائم به خود نیستی یک قدم	ز غیبت مدد می‌رسد دم به دم
چو پوشیده چشمی بینی که راه	ندانند همی وقت رفتن ز چاه
تو گر شکر کردی، که با دیده‌ای	و گرنه تو هم چشم پوشیده‌ای
ببین تا یک انگشت از چند بند	به صنع الهی به هم درفکند
تأمل کن از بهر رفتار مرد	که چند استخوان پی زد و وصل کرد
از آن سجده بر آدمی سخت نیست	که در صلب او مهره یک لخت نیست
دو صد مهره بر یکدیگر ساخته است	که گل مهره‌ای چون تو پرداخته است
نزیبید تو را با چنین سروری	که سر جز به طاعت فرود آوری

(سعدی)

این‌ها نعمات کالبد تو است که عمری در خدمت تو است و اگر یکی از آن‌ها را کمبود داشتی، زندگی بر تو سخت می‌گذشت، در خارج از کالبد یعنی در عالم طبیعت، بنگر تا چقدر نعمت بر سر سفره تو نهاده:

﴿ وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا

تَشْكُرُونَ ﴾^۲؛ قطعاً شما را در زمین قدرت عمل دادیم و برای شما

در آن وسائل معیشت نهادیم، اما چه اندک سپاس می‌گزارید.

۱. سوره فرقان، آیه ۶۲. ۲. سوره اعراف، آیه ۱۰.

بنگر تا کدام گیاه از ثمره خود استفاده می‌کند، ماه‌ها می‌پرورد و می‌پزد تا بر سر سفره تو نشاند، چند رقم میوه، چند نوع حبوبات، چند مواد دارویی و چند صنعتی؟ که تواند که از آب و گل برای بستر و لباس تو پنبه سازد؟! هزاران موجود در خدمت و فرمانبری تواند، شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری و سپاس این همه نعمت نگذاری.

﴿اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾^۱ خداوند است که شب را برای شما پدید آورد، تا در آن بیارامید و روز را روشنی بخش قرار داد، خداوند بس بخشنده است بر مردم و بیشتر مردم ناسپاسند.

آیتی که به تعداد شبانروز عمرت در منظرت قرار داشت و از آیات بسیار بزرگ خداوندت هست و در قرآن هم زیاد تکرار شده، آمد و شد شب و روز است که از آغاز آفرینش کره زمین و منظومه شمسی در جریان بوده، این آیت که آرامش بخش انسان است و ساختار حیات آدمی گونه‌ایست که جداً به آن نیاز دارد، دمی بر این اندیشه نشین که چرا هیچ وقت به شکرانه آن نپرداختم؟

شب از بهر آسایش توست و روز	مه روشن و مهر گیتی فروز
سپهر از برای تو فراش وار	همی گستراند بساط بهار

وگر رعد چوگان زند برق تیغ	اگر باد و برف است و باران و میغ
که تخم تو در خاک می‌پروند	همه کار داران فرمانبرند
که سقای ابر آبت آرد به دوش	اگر تشنه مانی ز سختی مجوش
قنادیل سقف سرای تواند	خور و ماه و پروین برای تواند
زر از کان و برگ تر از چوب خشک	ز خارت گل آورد و از نافه مشک
که شکرش نه کار زبان است و بس	به جان گفت باید نفس بر نفس

(سعدی)

در این پرسش پروردگارت هم، دمی به تأمل نشین:

﴿ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ ﴾^۱؛ یا رسول الله ﷺ! بر ایشان

بگوی گر شب را جاودان تا روز قیامت قرار می‌دادیم، کدام قدرت توان داشت تا نور رخشان خورشید را، برای شما باز آورد؟

﴿ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴾^۲؛ بگو چه

تصور دارید، گر خداوند برای شما روز را تا قیامت جاودان ساخت، کدام خدا جز الله قادر بود که شب را برای آسایش شما باز

آورد؟ آیا نمی‌نگرید؟!

وہ کہ انسان چه ناسپاس است.

۲. سوره قصص، آیه ۷۲.

۱. سوره قصص، آیه ۷۱.

بالاترین سپاس

بالاترین سپاس، بعد از تشکر عوامل نعمت رسان، این است که، روی بر منعم حقیقی داشته باشی، چرا که همه این عوامل واسطه‌های فقیراند، مادر را سپاس دار که در کودکی شیره جان خود را در کام تو نهاد، ولی از او بپرس: شیر را در سینه تو که آفرید؟ یک سر سوزن در تهیه آن تو هم در کار بودی؟ و یا نه ماه در رحم خود از خوراک و سایر نیازهای من تو در کار بودی؟ جواب بدون شک منفی است. اگر با تعقل به هر نعمت که از آن برخوردار می‌بویی، جز دست حضرت منعم حقیقی را، در ساختار آن نبینی.

﴿ وَكَأَيُّنَ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ

الْعَلِيمُ ﴾^۱؛ و چه بسیار حیوانات که خود بار روزی خود نکشند

و خداوند است که به آنها و شما روزی می‌رساند و هم اوست شنوا

و دانا.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «کمترین سپاسگزاری این است که انسان،

نعمت را مستقیماً از ناحیه خداوند بداند و جز او علتی برای آن نداند و نیز به آنچه خداوند عطایش کرده، خرسند باشد و با نعمت او مرتکب گناه نشود.^۲

توانایی تن مدان از خورش که لطف حقت می‌دهد پرورش

به حقش که گر دیده بر تیغ و کارد نهی، حق شکرش نخواهی گزارد

چو رویی به خدمت نهی بر زمین خدا را ثناگوی و خود را مبین

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۰. ۲. مصباح الشریعه.

گدایی است، تسییح و ذکر و حضور	گدا را نشاید که باشد غرور
نخست او ارادت به دل بر نهاد	پس این بنده بر آستان سر نهاد
گر از حق نه توفیق خیری رسد	کی از بنده چیزی به غیری رسد؟
چه اندیشی از خود که فعلم نکوست	از آن در نگه کن که توفیق اوست

(سعدی)

ابوبصیر به امام صادق علیه السلام عرض کرد: آیا شکر را حدی است؟ که چون بنده آن را به جای آورد شاکر محسوب شود؟ حضرت فرمودند: آری. عرض کرد: آن حد چیست؟ فرمود: خدا را بر هر نعمتی که در زمینه خانواده و مال به او می‌دهد، شکر گوید و چنانچه در نعمتی که به مال او می‌دهد برای خداوند حقی باشد، آن را بپردازد.^۱

و این است سخن خداوند عزوجل:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾^۲؛ پاک است

خدایی که این مرکوب را مسخر ما گردانید، در حالی که ما توان آن را نداشتیم.

یک الاغ و یا اسب با قدرتی که دارد باری را بر می‌دارد و فرسنگ‌ها می‌برد که به هیچ وجه ما توان حمل آن را نداریم، یعنی قدرتی دارد بیش از قدرت ما، معذالک حتی از یک کودک فرمانبرداری می‌کند، در آیه فوق خداوند این نکته را یاد آور می‌شود، که این خضوع به امر حق تعالی است و جای سپاس دارد.

۱. اصول کافی، ج ۲، باب الشکر، حدیث ۱۲. ۲. سوره زخرف، آیه ۱۳.

خنده جام

مستحب است در آغاز صرف خوراک، با آیه شریفه بسم الله الرحمن الرحيم دهان را خوشبو سازیم. امید که این دستور نه فقط لفظ باشد، بلکه دقت شود که بر سر هر سفره که نشستیم، سفره انداز اسماء الله هست و اسماء عین ذات اوست، حضرت رزاق، سفره رنگین ایام عمر تو را گسترده. اگر نوشابه و آبی بر سر سفره داری می فرماید:

﴿ أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ * أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ ﴾^۱؛ آیا نمی نگرید بر آبی که می نوشید؟ آیا از ابر شما آنرا فرود آوردید یا ما آنرا نازل کردیم؟

اگر برنج یا نانی که سفره شما را رنگین کرده، یا میوه‌ای بر سر سفره دارید، پرورش آن را شما به عهده داشتید یا ما؟

﴿ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴾^۲؛ آیا نمی نگرید بر آنچه کشت کرده‌اید؟ شما کشاورز آن بودید یا ما؟

دانه را از انبار آوردید و در زیر خاک نهان کردید و به دنبال کار خود رفتید، در دل تیره خاک، ریشه به اعماق زمین رفت و ساقه مزرعه شما را آراست، این الهام بر این ساقه و ریشه از جانب شما بود یا ما؟!

﴿ إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى ﴾^۳؛ به درستی که خداوند شکافنده دانه و هسته است.

۱. سوره واقعه، آیات ۶۸ و ۶۹. ۲. سوره واقعه، آیات ۶۳ و ۶۴. ۳. سوره انعام، آیه ۹۵.

بر سر هر سفره، به تعداد نعماتی که گسترده شده، توان به تماشای حضرت دوست نشست. خوانده‌اید در سوره دهر ﴿سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾^۱، چون سقاهم فعل ماضی است و در این سوره بحث نعمات بهشتیان است، و ماضی بهشت دنیاست، که گر تو را این دیده باشد، نه تنها از نعمات حضرت منعم و رزاق برخوردار، که سرمست عشق و محبت او می‌شوی، از حضرت امام صادق علیه السلام در معنی این آیه پرسیده شد، فرمودند: این شراب طهور، سالک را از هر چه جز اوست پاک می‌کند. ساقی چون جام برگرفت و به دست سالک عاشق داد، سالک نه تنها جام زلال محبوب را می‌نگرد، که در این جام به تماشای عکس او سرمست می‌شود.

در درون آب حـق را ناظرید	در عطش گر از قدح اُبی خورید
صورت خود ببند ای صاحب هنر	آن که عاشق نیست او در آب در
پس در آب اکنون کرا ببند بگو	صورت عاشق چو فانی شد در او

(مولوی)

اگر با این دید به هر نعمت نگری، لذتی تو را دست دهد، که نعمت را فراموش کرده، به تماشای منعم نشینی:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما

(حافظ)

حافظ با همین دید، از حضرت ساقی چنین تمثایی دارد:

۱. سوره انسان، آیه ۲۱.

ساقی به نور باده بر افروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما
ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی‌خبر ز لذت شرب مدام ما
هرگز نمیرد آن‌که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

(حافظ)

و در غزلی دیگر:

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد عارف از خنده می در طلب خام افتاد
جلوه‌ای کرد رخس روز ازل زیر نقاب این همه نقش در آیینه اوهام افتاد
هر دمش با من دل سوخته لطفی دگر است این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد

(حافظ)

بسا طمع خام، آرزوی عاشق دل سوخته‌ایست که چون عکس محبوب
را در جام به مشاهده می‌نشیند، تمنّای دیدار خود او را دارد و مسلّم این
تمنّای طمع خام است.

دیدار اسماء در طبیعت

گر تو را در یک سفره، به تماشای حضرت رزاق سر مست کرد، این سرمستی تو را بدانجا ره نماید که در عالم طبیعت از تماشا و تفکر در اسماء، هر روزه صد جام برگیری به: ﴿اسمائک الی ملات ارکان کل شیئی﴾.^۱

این جا با این دید، هر موجود سفره ایست از تجلی اسماء حق، و تو را کامی داده‌اند، که هر چه از این سفره برگیری تشنه‌تر باشی:

مرا به قند و شکرهای خویش مهمان کن علف میاور پیشم که من نیم حیوان
فرشته از چه خورد از غذای نور خورد خوراک ماه و ستاره ز آفتاب جهان

(مولوی)

گر با چشم بینای عقل پرده و حجاب از معلول برگیری به تماشای علت سرمست شوی و همه جا به تماشای حضرت دوست نشینی.

«لاحجاب بینه و من خلقه الا خلقه».^۲

(امام صادق علیه السلام)

گر توانی این حجاب مادی را واپس زنی و به تماشای ملکوت عالم نشینی آن دم بینی، که قلبت خانه خداست:

«قلب المؤمن عرش الله»؛^۳ دل مؤمن خانه خداست.

«لم یسعی ارضی و لا سمائی و وسعی قلب عبیدی المؤمن».^۴

۱. دعای کمیل. ۲. توحید صدوق.
۳. بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۳۶. ۴. بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۳۹.

ملاصدرا از درک سخن عرفا عاجز بود، اما چون در فلسفه رسید به این نکته که: معلول علت تامه، از خود هیچ ندارد، جز مرتبه نازله‌ی علت، این جا بود که فرمود: «آلان حصص الحق»؛ امروز حقیقت آشکار شد.

برای مثال شعله مختصری از خورشید در اطاق شماست، این شعله از خود چه دارد؟ گرمی دارد، مرتبه نازله خورشید است، روشنی دارد، مرتبه نازله آن است، انرژی دارد، مرتبه نازله انرژی خورشید است، پس بالاستقلال از خود چه دارد؟ هیچ. فرمایش امام صادق علیه السلام است که: ارتباط روح مؤمن به خداوند، از ارتباط نور خورشید به خورشید، شدیدتر است.^۱ این معرفت را بر همه عالم هستی، گر تطبیق فرمایی، این فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روشنگر ادعای سرمستی عارفان از دیدار عالم طبیعت است: «ما رأیت شیئی الاّ و رأیت الله قبله و فیه و بعده».^۲ نمی‌بینم چیزی را جز این که قبل از آن و در آن و بعد از آن خدا را می‌بینیم.

به صحرا بنگرم صحرا تو وینم	به دریا بنگرم دریا تو وینم
به هر چه بنگرم کوه و در و دشت	نشان از قامت زیبا تو وینم

(باباطاهر)

گر این فرمایش مولای متقیان را می‌پذیری که: «قوله فعله». پس

همه عالم صدای نغمه اوست	که شنیده است این صدای دراز
-------------------------	----------------------------

(عراقی)

۱. بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۱۴۸. ۲. علم الیقین فیض، ج ۱، ص ۴۹.

آن وقت مشاهده می‌کنی که:

﴿ وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴾^۱

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

(فروغی بسطامی)

گر به تماشای این آیات نشینی، آن وقت است که از آن ساغر، جام‌ها بر کف‌گیری، که عمری تو را سرمست عشق خدا داند. این جا دیگر خوراک جانت، از سفره گسترده طبیعت، نور الهی است که:

﴿ اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴾^۲

نیست غیر از نور آدم را خورش	از جز آن جان را نیایی پرورش
زین خورش‌ها اندک اندک دل ببر	کاین خوراک خربود نی جان حز
تا غذای اصل را قابل شوی	لقمه‌های نور را اکل شوی
چون خوری یکبار از ماکول نور	خاک ریزی بر سر نان تنور

(مولوی)

دیدار ظواهر طبیعت را، بسی حیوانات از مادر مشاهده قوی‌تر باشند، ولی عقل فرمان می‌دهد که به بواطن بنگر، چرا که هر ظاهری را باطنی است، آنچه خداوند فرماید دیدار بواطن است:

﴿ أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. ۳ وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴾^۴

۱. سوره ذاریات، آیه ۲۰. ۲. سوره نور، آیه ۳۵.
 ۳. سوره اعراف، آیه ۱۸۵. ۴. سوره ذاریات، آیه ۲۰.

گر از این سفره، طعام جان برگیری، در کنار آن شراب سرمست کننده، دیدار اسماء است، که نیست شیئی که جاننش اسماء الهی نباشد و «باسمائک الّتی ملأت ارکان کل شیئی»^۱، گر در سحرگاه ساغری تو را سرمست می‌کرد، اینجا دیگر در کنارت خمی از شراب است، اما بینیم، آنان را که از این ساغر جام‌ها نوشیدند، از شراب ما را چه خبر آورده‌اند؟ آنچه را مرحوم شبستری رحمة الله علیه، با زبان شیرین خود بیان دارد چنین است:

شراب و شمع و شاهد عین معناست	که در هر صورتی او را تجلاً ست
شراب و شمع ذوق و نور عرفان	بین شاهد که از کس نیست پنهان
ز شاهد بر دل موسی شرر شد	شرابش آتش و شمعش شجر شد
شراب و شمع و شاهد جمله حاضر	مشو غافل ز شاهد بازی آخر
شراب و شمع جان انوار اسراست	ولی شاهد همان آیات کبرا ست
شراب بیخودی در کش زمانی	مگر از مکر خود یابی امانی
بخور می تا ز خویشت وارهند	وجود قطره با دریا رساند
شرابی خور که جامش روی یار است	پیاله چشم مست باده‌خوار است
شرابی می‌طلب بی‌ساغر و جام	شراب باده خوار و ساقی آشام
شرابی خور ز جام وجه باقی	سقا هم رنهم او راست ساقی
طهور آن می بود کز لوث هستی	تو را پاکی دهد در وقت مستی
ز رویش پرتوی چون در می افتاد	بسی شکل حبابی بر وی افتاد

۱. دعای کمیل.

جهان و جان بر او شکل حساب است	حبابش اولیایی را قیاب است
همه عالم چو یک میخانه اوست	دل هر ذره‌ای پیمانه اوست
خرد مست و ملایک مست و جان مست	هوا مست و زمین مست آسمان مست
فلک سرگشته از وی در تکاپوی	هوا در دل به امید یکی بوی
ز عکس او تن پژمرده جان یافت	ز تابش جان افسرده روان یافت

(شبستری - گلشن راز)

ابیات دیگری نیز در دیوان وی است که به جهت اختصار صرف نظر شد.
و اما سخن شراب در این حدیث را به تماشا نشین:

«إِنَّ لِلَّهِ شَرَاباً لَأَوْلِيَاءَهُ، إِذَا شَرِبُوا سَكُرُوا، وَإِذَا سَكُرُوا طَرِبُوا، وَإِذَا طَرِبُوا طَابُوا، وَإِذَا طَابُوا ذَابُوا، وَإِذَا ذَابُوا خَلَصُوا، وَإِذَا خَلَصُوا طَلِبُوا، وَإِذَا طَلِبُوا وَجَدُوا، وَإِذَا وَجَدُوا وَصَلُوا، وَإِذَا وَصَلُوا اتَّصَلُوا، وَإِذَا اتَّصَلُوا لَا فَرْقَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ حَبِيبِهِمْ»^۱؛ خداوند تعالی را شرابی است برای دوستانش، که چون نوشند سرمست گردند و چون سرمست شدند به طرب و نشاط آیند، و چون به طرب آمدند پاک شوند و چون پاک گردیدند، ذوب شوند و پس از ذوب خالص گردند و زان پس در طلب افتاد و بعد از طلب می‌یابند و چون یافتند می‌پیوندند، و در آن حال است که تفاوتی میان آن‌ها و معشوقشان نیست.

۱. تحفة المراد، ص ۱۰۱؛ جواهر الاسرار، ص ۳۰۲، منقول از حضرت رسول ﷺ؛ مصباح کفعمی، ص ۵۲۹.

پشت کنم به عالمی جانب دوست رو کنم	جام شراب عشق کو تا که به می وضو کنم
نیست میبزم که با غیر تو گفتگو کنم	ای تو همه نیاز من، قبله‌ی من نماز من
بگذرم از نشاط دل با غم عشق خو کنم	گر همه خرمی رسد بی تو و بی حضور تو
روزه گشاست یار من، روی به سوی او کنم	ماه صیام و روزه‌ام، روزه ز هرچه غیر تو
تا که به کیمیای می، جان تو شستشو کنم	زاهد شهر گر کند، منع شراب گو بیا
کشتی باده آورم، در خم و در سبو کنم	قطره‌ای از شراب جان، گر برسد به جام دل
چیست گرانبهاتر از دوست که آرزو کنم	آتش و گنج عشق تو، شادی هر دو عالم

(الهی قمشه‌ای)

شراب در شعر حاج ملاهادی سبزواری عارف بزرگوار:

تا دمی بیاسایم از حجاب ظلمانی	ساقیا بده جامی، زان شراب روحانی
در مصاف عشق ای دل، کی بود پشیمانی	دین و دل به یک دیدار، باختیم و خرسندیم
حور و جنت ای زاهد، بر تو باد ارزانی	ما ز دوست غیر از دوست، حاجتی نمی‌خواهیم

(حاج ملاهادی سبزواری)

و اما می در کتاب ملامهدی نراقی:

فدای تو و عهد و پیمان تو	بیا ساقیا من به قربان تو
فتد در دلم عکس روحانیان	مئی ده که افزایدم عقل و جان
فلاطون مه ملک یونان زمین	شنیدم ز قول حکیم مهین
همه دردها را شفا و دواست	که می بهجت افزا و اندوه زداست
شمرده خبیث و نموده حرام	نه آن می که شرع رسول انام
نموده است نامش شراب طهور	از آن می که پروردگار غفور
بده یک قدح زان می غم‌گداز	بیا ساقی ای مشفق چاره ساز

(مثنوی طاق‌دیس ملامهدی نراقی)

و اما از زبان ملاصدرا آن فیلسوف و عارف بشنو:

ساقیا می در قدح کن بهر من	وارهان جان را ز قید خویشتن
زان مئی کز وی بر افروزد روان	می توان دیدن به نورش آن جهان
ساقیا جامی که بی خویش آمدم	یک قدم از خویشتن پیش آمدم
جان بی عشق و دلی بی سوز و غم	آن بود بادی و این خاکی به هم
ساقیا مستم کن از جام الست	تا به مستی و انمایم هر چه هست
بیاده‌ای کز وی درون روشن شود	خانه تاریک دل گلشن شود
آتش می قبله مستان بود	صورت او معنی انسان بود
ساقیا می ده که مجلس شد دراز	با مخالف زین نوا چندین مساز
گر نبودی جام می با من قرین	می‌فردم من ز یاران چنین
ساقیا از می فزون، کم معنی‌ام	مستی‌ام ده وارهان از هستی‌ام
وا رهانم از وجود خویشتن	نیست سدی همچو من در راه من

(ملا صدرا)

و اما ساقی نامه حافظ گذشته در ابیات غزلیات، که فراوان بحث می و ساقی است، در ابیات مثنوی، خود مستقلاً به بحث ساقی و می پرداخته است:

بیا ساقی آن می که حال آورد	کرامت فزاید کمال آورد
به من ده که بس بی‌دل افتاده‌ام	وز این هر دو بی‌حاصل افتاده‌ام
بده ساقی آن می کز آن جام جم	زند لاف بینایی اندر عدم

بیا ساقی آن کیمیای فتوح	که با گنج قارون دهد عمر نوح
بده تا به رویت گشایند باز	در کامرانی و عمر دراز
بده تا بگویم به آواز نی	که جمشید کی بود و کاووس کی
دم از سیر این دیر دیرینه زن	صلایی به شاهان پیشینه زن
همان منزل است این جهان خراب	که دیده‌است ایوان افراسیاب
چه خوش گفت جمشید با تاج و گنج	که یک جو نیرزد سرای سپنج
بیا ساقی آن آتش تابناک	که زرتشت می‌جویدش زیر خاک
به من ده که در کیش رندان مست	چه آتش‌پرست و چه دنیاپرست
بیا ساقی آن بکر مستور مست	که اندر خرابات دارد نشست
به من ده که بدنام خواهم شدن	مرید می و جام خواهم شدن
بیا ساقی آن آب اندیشه سوز	که گر شیر نوشد شود بیشه سوز
بده تا روم بر فلک شیر گیر	به هم بر زخم دام این گرگ پیر

(حافظ)

و مولوی را در وصف این شراب ابیاتی است:

ای ساقی جان پر کن آن باده پیشین را	آن راهزن دل را و آن راهبر دین را
آن می که ز دل خیزد با روح در آمیزد	مخمور کند جوشش مر چشم خدابین را
این باده انگوری مر امت عیسی را	وین باده منصورى مر ملت یاسین را
خم‌هاست از آن باده، خم‌هاست از این باده	تا نشکنی آن خم را، هرگز نجشی این را
این حالت اگر باشد اغلب به سحر باشد	آن را که براندازد مر بستر و بالین را

(مولوی)

تا نگویی که از بحث شکر، به کجاها آمدی، و گر نفرمودند: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»^۱. گر نتوانی آن‌ها را شمارش، چگونه این موضوع انجام یابد، مبتدیان را شکر نان و آب است و عارفان را شکر شراب، کاروانیان را سپاس مرکب و جوال است و واصلان را سپاس وصال، تشنگان را شکر آب و شرب است و مقربان را سپاس قرب.

«اوحی الله تعالی الی داود: تعلم علم النافع قال: ما العلم النافع؟ قال ان تعرف جلالی و عظمتی و کبریائی و کمال قدرتی علی کل شیئی فهذا الذی یقرّبک الیّ»^۲؛ وحی فرمود خداوند بزرگ بر داود علیه السلام: بیاموز دانش نافع را. گفت: چیست دانش نافع؟ فرمود: گر بشناسی جلال و عظمت مرا و کمال قدرتم بر هر چیزی، این دانش تو را به من نزدیک می‌کند.

(حضرت علی علیه السلام)

افسوس و صد افسوس که در دانشگاه‌ها، علوم طبیعی را در یک خط افقی ترسیم می‌کنند و هیچ کاری بر آن خط عمودی، که یک سرش در آسمان و سر دیگرش در زمین است ندارند.

دل هر ذره‌ای که بشکافی آفتابیش در میان بینی

(هاتف اصفهانی)

۱. سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

۲. فیض القدر، ج ۲، ص ۲۴.

دل ذرات را می شکافند ولی این خورشید درخشان را نمی بینند، دیدار این خورشید است که ساقی آن شراب را به کام عاشق می ریزد.
﴿أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۱؛ آیا بر وجود پروردگارت کافی نیست، که او بر هر چیز حضور دارد.

و چون عالم را دیدی و با آن حضور پروردگارش را ننگریستی، آن چشم باطن کور است که خداوند بر این کوری، به جان حبیبش سوگند می خورد.
﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^۲؛ بجانت سوگند، اینان در مستی شان کوراندند.

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ﴾^۳؛ بگو آیا بینا و کور یکسانند؟ و یا نور و تاریکی ها یکسان؟

خوش بر آن بینایان که در طول عمر، در این نمایشگاه به تماشای خداوند نشستند و با سرمایه‌ای سرشار، دنیا را ترک گفتند.
«ما رأيت شيئاً إلاّ و رأيت الله قبله و بعده و فيه و معه»^۴؛ ندیدم چیزی را جز اینکه قبل و بعد و در آن و با آن، خدا را دیدم.

(حضرت علی عليه السلام)

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزا دیده تماشا کنم تو را
«...فرایتک ظاهراً فی کلّ شیئی و أنت الظاهر لکلّ شیئی»^۵.

۱. سوره فصلت، آیه ۵۳. ۲. سوره حجر، آیه ۷۲.
۳. سوره رعد، آیه ۱۶. ۴. بحر المعارف، ج ۲، ص ۱۰۱.
۵. دعای عرفه امام حسین عليه السلام.

و یا:

«عمیت عین لا تراک»؛ کور باد چشمی که تو را نبیند.

(دعای عرفه امام حسین)

«یا من دلّ علی ذاته بذاته»؛ ای آنکه ذاتت بر ذاتت گواهی

می دهد.

(دعای صباح امیرالمؤمنین علیه السلام)

ای به ره جستجو نعره زنان دوست دوست

ور به حرم ور به دیر کیست جز او اوست اوست

پرده ندارد جمال غیر صفات جلال

نیست بر آن رخ حجاب، نیست بر آن مغز پوست

با همه پنهانی اش هست در اعیان عیان

با همه بی رنگی اش در همه زو رنگ و پوست

باز در این انجمن، یوسف سیمین بدن

آینه خانه جهان، او به همه رویروست

جامه دران گل از آن، نهره زنان بلبلان

غنچه بیچد به خود، خون به دلش تو به پوست

پرده حجازی بساز، یا به عراقی نواز

غیر یکی نیست راز مختلف از گفتگوست

دم چو فرو رفت هاست، هوست چو بیرون رود

یعنی از او در همه، هر نفسی های و هوست

(حاج ملاهادی سبزواری)

ما آنقدر در عالم طبیعت فرو رفتیم که حیات الهی خود را از یاد برده ایم:
«لا تجعل طبیعتک حاکمة علی حیاتک الالهیه»^۱

(محبی الدین)

در مدرسه و دانشگاه درسی از معده و کبد، درسی از قلب و ریه، درسی از اعصاب و رگ‌ها، و درسی هم از استخوان‌ها؛ از جانت چه خبر که آن گوهری الهی است، این یعنی در طبیعت فرو رفتن و خدا را رها کردن. در حالی که:
«لو لا انّ الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لتنظروا الی ملکوت السّماء»^۲؛ اگر شیاطین احاطه بر دل‌های بنی آدم نمی‌کردند، هر آینه می‌توانست به ملکوت آسمان‌ها بنگرد.

(حضرت محمد ﷺ)

«ما انعم الله علی عبد اجل من ان لا یكون فی قلبه مع الله غیره»^۳
هیچ نعمتی خداوند به بنده‌اش ارزانی نداشته همانند آن‌که در قلب او به جز خدا چیزی نباشد.

(امام صادق علیه السلام)

بر این حدیث گرانقدر نیز دقت فرما:

«لو علم الانسان ما فی فضل معرفة الله ما مدّو اعینهم الی ما متع الله به الاعداء من زهرة الحیات الدنّیا و نعمتها و کانت دنیاهم عندهم اقلّ ممّا یطّونهم بارجلهم، و لتنعّموا بمعرفة الله تعالی و

۱. فتوحات مکیه، باب ۶۸. ۲. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۱۶۱.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۰۱.

تَلَذُّوا بِهَا تَلَذُّذٌ مِّن لَّمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ،
 إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ أَنَسٌ مِّنْ كُلِّ وَحْشَةٍ وَصَاحِبٌ مِّنْ كُلِّ وَحْدَةٍ وَنُورٌ فِي
 كُلِّ ظُلْمَةٍ وَ قَوْلٌ مِّنْ كُلِّ ضَعْفٍ وَ شِفَاءٌ مِّنْ كُلِّ سَقَمٍ^۱؛ اگر مردم
 می دانستند برتری معرفت الله را، هرگز چشم نمی گشوندند به سوی
 نعماتی که از بهره های دنیاست، که خداوند به دشمنانش داده
 است، و دنیای ایشان پست تر است از خاکی که بر آن پا می نهند و
 هر آنکس بهره مند شد از معرفت الله، لذتی می برد که گویی در
 باغ های بهشت، می خرامد همراه با اولیاء خداوند. به راستی که
 معرفت الله انس است در هر وحشتی، و همنشین است در هر
 تنهائی، نور است در هر ظلمتی، و نیروست در هر ضعفی و شفاء
 است در هر بیماری.

(امام صادق علیه السلام)

خود ندانم از بحث شکر، به کجاها افتادم. چون بحث نعمت هایی بود که
 باید به شکرانه آن نشست، و بالاترین آن ها معرفت الله هست، که ساغر پر بار
 مستی به واسطه آن نوشیده می شود، زین رو بهره مند شدن از این نعمت،
 که افضل و اعلی نعمتی است که خدا به بندگانش می دهد، چند صفحه ای را
 در این دو نعمت گذرانیدیم، و امید که هر بهره مند از این نعمات، شکرانه
 آنرا از یاد نبرد.

فقیران زاهد

در متن حدیث فرمودند: فقیرانی که به کم راضی اند. «رضوا بالقلیل»، گر آدمی نیاز خود را بسنجد، مسلّم بیش از نیاز را گر طلب نکند، آرامش جان و تن را برای خود فراهم کرده، و فعالیت و توجه جان را، معطوف زیاده خواهی برای تن کرده، گویی یک دانشمند و استاد دانشگاه را به رفتگری برگماشتند. و مهم اینکه آدمی در جان خویش به بی نهایت ها سر و کار دارد و در نیاز تن به محدودیت ها، آنجا با ابدیت و اینجا با زوال پذیرها.

لا تزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی عالم اکبر و

مپندار تو جرمی کوچک هستی، در تو پیچیده شده جهانی بس بزرگ.

(حضرت علی علیه السلام)

«کل وعاء یضیق بما جعل فیہ الاّ وعاء العلم یتسع»^۱؛ هر ظرفی با

مظروفش، گنج آن کاسته می شود، جز ظرف دانش که گنجش

می افزاید.

(حضرت علی علیه السلام)

چند جرعه توان نوشید؟ چند لقمه توان بلعید؟ در یک روز چند جامه

توان پوشید؟ در یک شب در چند بستر توان آرמיד؟ می بینید که همه را

محدودیت است.

اما در عمر چند کتاب را مطالعه توان کرد، از معارف الهی چند توان

۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۷۲.

سیراب شد؟ در یاد خدا و عبادت او چند توان نشست. والله اگر عمر انسان تا هزار سال می‌رسید، گنج همه این‌ها را توان داشت، این سوی را ذخائر از نور است و تن پروری را خوراکی برای گور.

و گیرم تقاضا و تکاپو همه برای تن، در وقت رفتن دست‌ها تهی و جان رنجور از فقر است.

پس خوش بر آن کسان که به برآمدن نیاز تن قانع‌اند و شکر آنرا گزارند. بسا توشه همین قانعان، از روزی ثروتمندان بیشتر است، چه آنان جانشان اسیر تکاثر، آن‌گونه گشته که پیکر را ناتوان ساخته، تا بدانجا که توان استفاده از روزی را بر آنان کاسته، نه شب خواب و نه روز آرامی دارند.

دو لقمه نان اگر از گندم است اگر از جو	دو تایی جامه اگر کهنه است اگر از نو
به چار گوشه ایوان خود به خاطر جمع	که کس نگوید از اینجای خیز و آنجا رو
هزار بار نکوتر به نزد ابن یمین	ز فرّ مملکت کیقباد و کیخسرو

(ابن یمین)

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیده شد: اما زهد چیست؟ فرمودند: همه زهد در این آیه جمع شده است:

«لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»^۱؛ نه غمگین بر

از دست رفته‌هایتان باشید، و نه شادمان بر دست آوردها.^۲

بنابراین تمجید و ستایش آن فقیران قانع که لب به شکایت نگشودند و راضی به رزق و روزی خود بودند، و عزت نفس را رها نکردند.

۱. سوره حدید، آیه ۲۳. ۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۹.

«الاحتراز عن الكذب و الاجتناب عن السخط الربّ»
از دروغ پرهیز کرده و از آنچه خدا را به خشم آورد دوری می‌کنند.

راستی با فطرت انسان سازگار است، و دروغ ناسازگار، گفتار راست همانند جویباری است که زمزمه کنان با نیروی خود می‌رود و گفتار دروغ مثل آبی است در اعماق چاهی، که به زور آن را در دسترس قرار می‌دهند و از این رو در محاکمات دستگاهی است به نام «دروغ سنج»، که بر دست متهم می‌بندد و در محاکمات از نوسان حرکات قلب، قاضی می‌فهمد که کدام قسمت را دروغ گفته است. چرا که دروغگو در هنگام گفتار دروغ، ضربان قلبش تغییر می‌کند.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾؛^۱ خداوند هدایت

نمی‌فرماید بنده دروغگو و کافر را.

بر این حدیث نیز دقت فرما:

انسان دروغی می‌گوید و به واسطه آن از نماز شب محروم می‌گردد و در پی این محرومیت، از روزی محروم می‌شود.^۲ (امام صادق علیه السلام)
معاشرین شخص، گر چندین بار از شخصی دروغ شنیدند، دیگر راستش را هم باور ندارند، و سخنش را نشنوند و یک نحوه خواری و پستی

۱. سوره زمر، آیه ۳.

۲. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۶۰.

در اجتماع نصیبتش می‌شود.

«اول عقوبة الكاذب ان صدقه يرد عليه»^۱؛ نخستین کیفر دروغگو

این است، که راستش را هم باور ندارند. (حضرت علی عليه السلام)

«الكاذب على شفا مهوات و مهانة»^۲؛ دروغگو بر لب پرتگاه

سقوط و فرومایگی قرار دارد. (حضرت علی عليه السلام).

و بدترین دروغ‌ها دروغی است، که به خدا و رسولش نسبت دهند، بر دروغی اصرار دارد و می‌گوید خدا می‌داند و یا مطلبی را بیان می‌کند و می‌گوید حضرت رسول صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه فرموده است، در حالی که واقعیت جز این است.

«لا تكذبوا علي فانه من كذب علي فليلج النار»^۳؛ بر من دروغ

نبندید که هر آنکس بر من دروغ بندد، به آتش در افتد.

(حضرت محمد صلی الله علیه و آله)

و دانی که بعد از رحلت آن جناب، چه دروغ‌ها بر او بستند، و چه تفرقه‌ها ایجاد کردند، و چه فتنه‌ها از این دروغ‌ها برخاست و چه جنگ‌ها که برانگیختند و چه خون‌ها ریخته شد. و پیامبر از وقایع بعد از خود نوعاً خبر می‌داد، چنانکه در آخرین سخنرانی خود، در حجة الوداع فرمود:

دروغگویان بسیار به من دروغ بسته‌اند، و در آینده نیز خواهند دروغ

به من بندند. هر آنکس عمداً بر من دروغ بندد، باید جایگاه خود را در

آتش آماده سازد. پس هر آنگاه حدیثی به شما رسید، آنرا بر کتاب و

۱. نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۳۰.

۲. غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۵. ۳. کنز العمال، ج ۳، ص ۶۲۵.

سنت من عرضه دارید، آنچه موافق کتاب خدا و سنت من باشد،
بگیرید و آنچه مخالف باشد، عمل مکنید.^۱ (حضرت محمد ﷺ)

و باشند کسانی، که برای شوخی و مضحکه و خندانیدن جمعی، یکی را دست اندازند و از قول او مضحکه‌ای را علم کنند، اینان هم دروغ می‌گویند، و هم غیبت می‌کنند و باری سنگین به دوش خود می‌گذارند و شنوندگان را هم از معصیت مصون نداشته‌اند. رسول الله ﷺ فرمود:

«وَيْلٌ لِلَّذِي يَحْدُثُ فَيَكْذِبُ لِيَضْحَكَ بِهِ الْقَوْمُ، وَيَلُ لَه وَيَلُ لَه»^۲

وای بر آنکس که دروغ گوید تا مردم را بخنداند، وای بر او، وای بر او.
باری افراد متدین و متعهد را بینی که تعهد آن‌ها کتبی نیست، به دفاتر ثبت اسناد نیازی ندارند، تعهد آن‌ها تعهد واقعی و قول و سخن آن‌ها شواهد نمی‌طلبد، در بازار و معاملات، همه آن‌ها را قبول دارند، سخن آن‌ها راست و قول آن‌ها قبول و تعهد آن‌ها عملی است، این‌ها با گزینش اینگونه اخلاق، کارگشای زندگانی خویشند؛ و بسا کسان که نه سخنشان راست و نه تعهد آن‌ها عملی است و نه سند رسمی آن‌ها، به آسانی به مرحله اجرا می‌رسد.

کسی را که عادت بود راستی	خطا گر کند در گذارند از او
وگر نامور شد به ناراستی	دگر راست باور ندارند از او

اجتناب از سخط رب

ای عزیز! دنیا، دار آزمایش است:

﴿ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ

۱. سفينة البحار، ج ۲، ص ۴۷۴. ۲. مجموعه وزام، ص ۸۱.

الْأَنْفُسِ وَالْأَثْمَارِ وَبَشَرِ الصَّابِرِينَ^۱؛ هر آینه بیازمائیم شما را بر خیری، از قبیل ترس و گرسنگی و کمبود مال و جانها، بشارت باد شکیبایان را.

اگر در این حالات شکیبایی نبود، بسا گله و شکایت و عدم رضایت باشد و نوعاً این عدم رضایتها، از خداوند است، که بنده صلاح خود را بر صلاح خداوند ترجیح دهد و علم خود را در صلاحیت بر علم خداوند، بیشتر داند. بر خلاف آن بنده، که بر این کمبودها و بسا مصائب راضی باشد و سپاسگزار، طبعاً چنین کس مشمول آیه: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾^۲ می باشند. از توصیفات آن که خداوند از بنده مؤمنش در این حدیث دارد:

«رَضُوا بِالْقَلِيلِ وَصَبَرُوا عَلَى الْجُوعِ وَشَكَرُوا عَلَى الرِّخَاءِ وَ لَمْ يَشْكُوا جُوعَهُمْ وَ لَا ظَمَأَهُمْ»؛ با اندک خرسند و بر گرسنگی صابر، در نعمت و آسایش شکرگذار و بر گرسنگی شکایتی ندارند.

امیرالمؤمنین علیه السلام چنین فرماید: «هر آنکس تنگدست گردد و گمان نبرد که این تنگدستی، عین توجه و عنایت خداوند به اوست، امید خیر و نیکویی از بین برده است، برای هر کس گشایش رزقی پیدا شود و گمان نبرد که این گشایش و راحتی، وسیله الهی برای سقوط تدریجی اوست، خود را از امر ترسناکی که متوجه اوست در امان پنداشته است»^۳.
کنایه از اینکه بسا گشایشها که سبب آلودگی انسان باشد و بسا تنگیها که سبب رشد و توجه او گردد.

۲. سوره مائده، آیه ۱۱۹.

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۵.

۳. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۵۱.

«عدم الاغتمام علی ما فات و عدم الفرح بما آتاهم الله تعالی
و لم یغتموا علی ما فاتهم و لم یفرحوا بما آتاهم».
غمی بر از دست رفته‌ها ندارند، و بر آنچه به ایشان داده شده
شادمانی نکنند، نه بر گم گشته‌ها اندوهگین و نه بر یافته‌ها
شادمانند.

این صفات خاص بندگانی است که بر خداوند و پروردگار خویش توکل
دارند، و هر آنچه او در حق ایشان روا دارد، مورد پسند ایشان است. چه
می‌دانند که علم خداوند بر صلاح‌دید ایشان از علم خودشان بیشتر است،
هر آن نعمت که از ایشان سلب شد حتماً باعث فساد ایشان بود، و هر آن
بخشش که به ایشان داده شد در صلاح‌دید آنها بود.

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست بر صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست

(حافظ)

به نزد طبیبی حاذق رفتید، گاه گوید: کیسه خونی از شما بگیرند. و
زمانی گوید: فلان سرم به شما تزریق کنند. آنجا قصه دادن بود و اینجا
گرفتن. چگونه شما بر هر دو راضی هستید؟ با آن که احتمال بر اشتباه
پزشک همیشه رواست. چگونه انسان متوکل به حضرت پروردگار، بر فعل
خدا راضی نباشد، در حالی که احتمال بر اشتباه او هرگز روا نباشد؟

حاشا که من از جور و جفای تو بنالم بیداد لطیفان همه لطف است و کرامت

(حافظ)

و عین این فراز از اوامر خداوند در قرآن است:

﴿لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ

مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾؛^۱ تا اینکه بر از دست داده‌ها غمگین نشوید و بر به

دست آمدن‌ها شادمان نگردید، و خدا دوست ندارد هر متکبر به

خود نازنده را.

بساشادمانی بر اکتساب‌ها، خواه مال و خواه جاه و خواه قدرت باشد، که خداوند به دنبال رضایت بر تقدیر خداوند، نازش بر اکتساب‌های شخص باشد، که نعمت‌ها را آدمی از نتیجه دستاوردهای خود داند، و بدان بنازد، که می‌فرماید: خداوند دوست ندارد هر مختال فخور را. و مختال در حقیقت خیال باف را گویند، که این نازش‌ها نوعاً خیال بافی است و عقل و خرد فرمان دهد، که بود و نبود همه در خدمت حضرت حکیم است. عاشقی که به دیدار معشوق رود، در بند دیدار اوست، نه پذیرایی او، که چون دیدار حاصل آمد، پذیرایی هر گونه که باشد مورد پسند است.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست	عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است	به ارادت ببرم درد که درمان هم از اوست
زخم خونینم اگر به نشود به باشد	خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست
غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد؟	ساقیا باده بده شادی آن کاین غم از اوست

۱. سوره حدید، آیات ۲۲ و ۲۳.

پادشاهی و گدایی بر ما یکسان است که بر این در همه را پشت عبادت خم از اوست
سعدیا گر بکند سیل فنا، خانه دل دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست
(سعدی)

رامش و آسایش، در تسلیم بودن اوامر خداوند است، که از آن راضی
باشی یا نباشی، آن امر واقع خواهد شد، ولی تسلیم در برابر آن، تو را آرام
دارد، و سرکشی و عدم رضایت، باعث شکستگی و ناراحتی تو خواهد شد.
﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا
رَادَ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾؛^۱ اگر
خداوند ضرری برای تو اراده کند، هیچ کس جز او نتواند آن ضرر را
برطرف نماید و اگر برایت خیری اراده نماید، هیچ کس نتواند فضل
خدای را برگرداند، به هر یک از بندگانش هر چه بخواهد می‌دهد و
او آمرزنده و مهربان است.

پس وقتی کار به دست حضرت غفور و رحیم است، از چه آدمی در برابر
مقدرات حضرت غفور و رحیم، راضی نباشد. حضرت رسول ﷺ از جبرئیل
پرسید: معنی و توضیح صبر چیست؟ جبرئیل گفت: در ناخوشی صبر کنی،
همچنان که در خوشی، و بر تنگدستی صابر باشی، همچنان که در
بی‌نیازی، و در مصیبت صبر پیشه کنی، همچنان که در سلامت و عافیت، و
اینکه بنده در مصائبی که بر او وارد می‌شود، در نزد مخلوق شکایت نبرد.^۲

۱. سوره یونس، آیه ۱۰۷. ۲. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۸۷.

یکی درد و یکی درمون پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد
 مو از هجرون و وصل و درد و درمون پسندم آنچه را جانون پسندد

(بابا طاهر)

بر این حدیث نیز به تفکر نشین: خداوند بزرگ می‌فرماید: هر آن کس راضی به قضای من نیست و بر تقدیر من ایمان نمی‌آورد، خدای دیگری غیر از من جستجو کند.^۱

(حضرت محمد ﷺ)

اساس اطاعت خداوند، رضایت از افعال اوست، در آنچه بنده می‌پسندد و نمی‌پسندد. البته خداوند هیچ کاری نسبت به بنده انجام نمی‌دهد، مگر اینکه برای او خیر است.^۲

(امام صادق علیه السلام)

روبروی امر خداوند، طاغوتی در درون تو است، که با آن امر مخالف است و سالک در آغاز سلوک، به جنگ با این طاغوت باید برخیزد، با هر گناهی که آدمی مواجه می‌گردد، صدای این طاغوت را از درون جان می‌شنود، گام‌های سلوک بر سر این طاغوت زدن است، تا بدانجا که دیگر آوای شوم او را نشنود، که این در معنی لا اله الا الله مستور است.

تسیخ لا در قتل غیر حق براند	در نگر زان پس که بعد از لا چه ماند؟
مانند الا الله، باقی جمله رفت	شاد باش ای عشق شرکت سوز زفت
خود هم او بود اولین و آخرین	شرک جز از دیده‌احول ^۳ مبین

(مولوی)

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۴۱. ۲. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۳۸. ۳. دو بین.

«یا احمد محبتی محبۃ الفقراء فاذن الفقراء و قرب مجلسهم
منک ادنک و بعد الاغنیاء و بعد مجلسهم منک فان الفقراء
احبائی».

ای احمد: محبت من محبت فقراء است، به فقراء نزدیک شو و
جایگاهشان را به خود نزدیک ساز، تا من به تو نزدیک شوم؛
و از سرمایه داران، دوری کن و جایگاهشان را از خود دور ساز، که
همانا فقراء، دوستان من هستند.

سرمایه حقیقی هر کس عمر اوست، که با این سرمایه در گذرگاه دنیا، با
کسب اعمال خیر، توشه می‌اندوزد، توشه‌ای که می‌تواند با خود ببرد، و امر
حق تعالی بر آن است، که در کسب این سرمایه کوشا باش:

﴿ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى ﴾^۱

در حقیقت باید گفت که سرمایه داران حقیقی اینانند.

این حدیث قدسی را از یاد مبر:

«اکثر من الزاد فان الطريق بعيد بعيد، و جدد السفینه ان البحر عمیق
عمیق، و اخلص العمل فان الناقد بصیر بصیر، اخر نومک الی القبر،
و فخرک الی المیزان و شهوتک الی الجنه و راحتک الی الاخره و

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۷.

لذَّتْكَ إِلَى الْحُورِ الْعِينِ وَ كُنْ لِي أَكْنَ لَكَ، وَ تَقَرَّبَ إِلَيَّ بِاسْتِهَانَةٍ
الدُّنْيَا وَ تَبَعْدَ عَنِ النَّارِ لِبُغْضِ الْفَجَّارِ وَ حَبِّ الْإِبْرَارِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ
أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»^۱

توشه را زیاد بیاندوز، که راه بسی دور است، کشتی را نوسازی کن که
اقیانوس بس ژرفناک، و عملت را خالص و ناب کن، که عمل سنج
بس بیناست؛ خوابت را برای قبر گذار، و افتخارت را برای سنجش
اعمال، و خواسته‌هایت را برای بهشت، و راحت و آسایش را
برای آخرت، و لذتت را در دیدار و وصال حور العین؛ تو برای من
باش، تا من برای تو باشم؛ با من نزدیک شو، با کوچک شمردن دنیا؛
و دور شو از آتش، با بغض ظالمان، و دوستی نیکان؛ که به راستی
خداوند پاداش نیکان را ضایع نمی‌سازد.

این حدیث ناب و تذکر دهنده را، سزد که بر هر جمله‌اش صفحاتی
نگاشته شود.

عزیزان! راه بسی دور است، پنجاه شصت سال عمر دنیا را پشت سر
نهادی، و دیدی دردها و رنج‌ها را، دیدی خوشی‌ها و ناخوشی‌ها را، خدا
داند که طول برزخ چند باشی، که خوشی‌ها و ناخوشی‌های آن، بس
عظیم‌تر از دنیاست، و زان پس قیامت و رستاخیز، که در آنجا چه باشیم و
چگونه سرنوشت خود را رقم زنیم؟ که: «إِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ»^۲
و «أَكْثَرُ مِنَ الزَّادِ فَإِنَّ الطَّرِيقَ بَعِيدٌ بَعِيدٌ».

۱. کتاب کلمة الله، سید حسن شیرازی، ص ۴۷۱.

۲. سوره غافر، آیه ۳۹.

در سفر حج، طّی طریق با قوافل گذشته، سعدی را واقعه‌ایست در بیابان فید.

شبی خوابم اندر بیابان فید	فرو بست پای دوییدن به قید
شتربانی آمد به هول و ستیز	مه‌ار شتر بر سرم زد که خیز
مگر دل نهادی به مردن ز پس	که بر می‌نخیزی به بانگ جرس
مرا همچو تو خواب خوش در سر است	ولیکن بیابان به پیش اندر است

(سعدی)

عزیزان! بیابان به پیش اندر است، آیا توشه‌ی طّی این طریق را، با خود دارید؟

رهگذران بی‌توشه این بیابان را، خداوند این گونه به شرح می‌پردازد:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَقَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾^۱؛ آنان که کفر ورزیدند، اعمالشان چون سرابی است در بیابان، که تشنه آنرا آب پندارد، و چون بدانجا رسید چیزی نمی‌یابد، زان پس خود را در پیشگاه خداوند می‌بیند، و خداوند به حساب او می‌رسد، که سریع الحساب است.

طّی این بیابان، گذرگاه عمر است، و این سراب، پندارهای باطل و زودگذر، آرزوهای مال و جاه و مقام، و وصول به دقائق احضار و در آن لحظات دانستن، که عمری به امید آب رفتن، و در پایان به جای آب به سراب رسیدن.

۱. سوره نور، آیه ۳۹.

دور است سر آب در این بادیه هشدار تا غول بیابان نفریبد به سرابت

(حافظ)

و سراب خطای حواس است، که گاه در بیابان، آدمی تصور می‌کند، در
انتهای صحرا دریایی از آب است، و وای از این پنداری که عمری به دنبال
دنیا دویدن و بدان دل بستن، و هدف را از یاد بردن و به خدا ننگریستن، و
در پایان، دست‌ها را خالی یافتن و عمر را پشت سر نهادن.

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است	بیار باده که بنیاد عمر بر باد است
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود	ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
تو ای بلند نظر شاهباز سدره نشین	نشیمین تو نه این کنج محنت آباد است
تو را ز کنگره عرش می‌زنند صغیر	ندانمت که در این دامگه چه افتاده است

(حافظ)

از تعلقات آزاد، فقیرانی هستند که عمرشان در طلب دنیا بر باد نرفت، و
همیشان بس والا بود، که دنیا را بر خدا نگزیدند و سرای جاوید را بر دنیای
گذرای دون از دست ندادند.

تهی دستان یاد و شناخت منعم و خالق خویش را، خداوند در تشبیهی
دیگر، برای سفری دریایی چنین می‌فرماید:

﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ
سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ
لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾^۱؛ و یا مانند آن تاریکی، در

۱. سوره نور، آیه ۴۰.

ژرفنای دریا، که می‌پوشد دیده را، موجی و زان پس موجی دیگر و بر فراز سر آن ابری بس تیره، تیرگی‌ها یکسان نیستند، بعضی تیره‌تر از دیگری است، تا بدانجا که گر دست خود را پیش آوری، آنرا نبینی، و هر آنکس که خداوندش نوری نبخشید، دیگرش نوری نخواهد بود.

با چشم به ظواهر دنیا نگریستن، و به نعمات آن دل بستن، و به کسب آن‌ها عمر گذرانیدن، و دل به اندوخته‌ها سپردن، و عمر در کسب مال به پایان آوردن، و زان پس همه را رها کردن، و تهی دست به صحرای محشر ورشکسته گام نهادن:

﴿ وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ ﴾^۱؛ هر آینه بر ما وارد می‌شوید، یکه و تنها و پشت سر می‌نهد آنچه را از اموال کسب کردید.

طبعاً این‌گونه غافلان را سخنی جز از اکتسابات دنیاوی خویش نیست. معلومات و اندوخته‌های ذهنی ایشان، مال و خانه و باغ و متاع تجارت و پست و مقام، سود و زیان و سرمایه، نرخ و قیمت و تجارت و معامله است. نیستند از آنان که خداوند در حقشان فرمود:

﴿ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ﴾^۲؛ مردانی که تجارت و معامله ایشان را از یاد خدا باز ندارد.

آنچه خداوند در حدیث فرموده، که از مجالست با ایشان بپرهیز.

۲. سوره نور، آیه ۳۷.

۱. سوره انعام، آیه ۹۴.

مراد این فریفتگان به دنیا است، که در مجلس آن‌ها جز سخن دنیا نیست. تا خسته‌ات نبینم داستانی را از زبان سعدی علیه الرحمه به مثل آورم، که شبی این بنده خدا گرفتار یکی از ایشان گردیده و سرش به درد آمده: «بازرگانی را شنیدم که صد و پنجاه شتر بار داشت و چهل بنده خدمتکار، شبی در جزیر کیش، مرا به حجره خویش درآورد، همه شب نیارمید، از سخنان پریشان گفتن، که فلان انبارم به ترکستان و فلان بضاعت به هندوستان است و این قباله فلان زمین است و فلان چیز را فلان ضمین. گاه گفتم که خاطر اسکندریه دارم، که هوایی خوش است، و باز گفتم که نه دریای مغرب مشوش است. سعدیا سفری دیگر مانده است، اگر آن کرده شود، بقیت عمر خویش به گوشه‌ای بنشینم. گفتم: آن کدام سفر است؟ گفت: گوگرد پارسی خواهیم بردن به چین، که شنیده‌ام قیمتی عظیم دارد، و از آنجا کاسه چینی به روم آورم، و دیبای رومی به هند، و فولاد هندی به حلب، و آبگینه حلبی به یمن، و برد یمانی به پارس، و زان پس ترک تجارت کنم و به دکانی نشینم. انصاف از آن ماخولیا چندان فرو گفتم، که بیش طاقت گفتش نماند، گفت: ای سعدی آخر تو هم سخنی بگوی، از آن‌ها که دیده‌ای و شنیده‌ای. گفتم:

آن شنیدستی که در اقصای غور^۱ بار سالاری^۲ بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور

جداً این سفری را که این بازرگان طرح کرده، با قوافل آن روز صد و پنجاه سال عمر را طلب می‌کرده و غفلت آدمی تاکجاست، که بسا روزی از

۱. بیابانی در افغانستان. ۲. بازرگانانی که یک کاروان بار داشتند.

عمرش بیش نمانده.

«لو ظهرت الآجال لافتضح الآمال»؛^۱ گر پرده از مرگها برداشته شود، بسا آرزوها که به رسوایی گراید.

(حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام)

وه آدمی را که بدین جهان درآمده، تا به تماشای خدا نشیند و جاذبه حسن او، چنانش مشغول دارد، که دل از هر چیز برگیرد و بدو پردازد، کارش به جایی رسد، که همه چیز را ببیند و خدا را در عمر نبیند:

صبحدمی که بر کنم دیده به روشنائیت	بر در آسمان زخم حلقه آشنائیت
سر به سریر سلطنت، بنده فرو نیاورد	گر به توانگری رسد، نوبتی از جدائیت
پرده اگر بر افکنی، وه که چه فتنهها رود	چون پس پرده می‌رود این همه دلربائیت
گوشه چشم مرحمت بر صف عاشقان بکن	تا شب رهروان شود روز به روشنائیت
و قتی اگر برانیم، بنده دوزخم مکن	کاتش آن فرو کشد، گریه‌ام از جدائیت

(سعدی)

و مراد از فقیران، بندگان عابد و راضی و تنگدستی هستند، که همت به قرب خدا بستند و هم و غم آنان سلوک الی الله هست، و بر این عزم آن چنان راسخ بودند، که فرصتی بر طلب دنیا نیافتند، خاک دادند و زر خریدند. غزالی را سخنی جالب است او فرماید: اگر کسی را مخیر کنند که کوزه‌ای زر خواهی به امانت، که فردا از تو بستانند؟ یا کوزه‌ای سفال خواهی، که از آن خودت باشد؟ بر انسان عاقل واجب است که سفال باقی را بر زر

۱. غررال حکم و دررال کلم.

فانی ترجیح دهد. تا چه رسد که گویندش طلای باقی خواهی یا سفال فانی؟ و بدان که دنیا سفال فانی ست و آخرت زر باقی. بنابراین تمجید از فقرا، آنانند که حضرت باری تعالی در این آیه به وصف ایشان پرداخته:

﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا﴾؛ صدقات ویژه فقرایی است، که در راه خداوند، ناتوان و بیچاره‌اند و توانایی آن که کاری پیش گیرند ندارند، و از فرط عفاف آنچنان احوالشان بر مردم مشتبه شود، که پندارند غنی و بی نیازند. شما باید از سیمای آن‌ها به فقر آنها پی برید، که با عزت نفس، هرگز چیزی از کسی طلب نکنند.

گر چه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم گر به آب چشمه خورشید دامن تر کنم

(حافظ)

و هم آنان که در راه معرفت، دست از کمر برداشته، فرمان حق تعالی را که فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۲.

و مپندار که نعمت خداوند، ذلت و فقر موهبت است، این تمهیدها برای آن است که مباد گروهی در اثر کمبودها، از شکر و عبادت دست کشند و روی بر عدم رضایت و کفران آورند و تشویق بر آنان که صبر و عفت پیشه کنند و بدانند که کار حضرت باری تعالی، بی مصلحت نیست و چه در فقر و

۱. سوره بقره، آیه ۲۷۳. ۲. سوره فاطر، آیه ۱۵.

چه در غنا، هر دو امتحان خداوند از بنده است، و گرنه می‌بینیم که در بعضی از احادیث فقر را مذمت فرموده‌اند:

همانا تنگدستی سبب ذلت و خواری نفس و دهشت عقل و جلب و کشش غم‌ها و اندوه‌ها می‌باشد.^۱
(حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ)

تنگدست‌ترین مردم کسی است که با داشتن ثروت و دارایی، زندگی را بر خویشتن تنگ و سخت گیرد.^۲
(حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ)

تنگدستی با وام مرگ سرخ است.^۳
(حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ)

و همچنین بسا ثروتمندانی که با ثروت خود، بهشت را می‌خرند و با خدمات به فقرا، درهای رحمت را به روی خود می‌کشایند، این همه مساجد و بیمارستان‌ها، درمانگاه‌ها و مدارس را جز ثروتمندان بنا کرده‌اند؟ با خمس و زکات چند طلبه به تحصیل مشغولند؟ این همه مجالس دینی، با ثروت چه کسی برپاست؟ پس دقت فرما که نه هر فقیر و نه هر ثروتمندی، مشمول این حدیث نخواهد بود.

«نعم العون على التقوى الله الغنى»؛^۴ توانگری نیکو یآوری است
برای پرهیزگاری از خدا.
(حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)

«اسئلوا الله الغنى فى الدنيا و العاقبة و فى الاخرة المغفرة و الجنة»؛^۵ از خداوند، برای دنیا توانگری و تندرستی مسألت کنید و برای آخرت آمرزش و بهشت.

(حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)

۱. غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۱۸. ۲. ناسخ التواریخ، ج ۶، ص ۳۵.
۳. غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۷. ۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۵.
۵. کافی، ج ۵، ص ۷۲.

«ذم التزین بلبین الثیاب و طیب الطّعام و لین الوطاء و الاتّباع
النّفس الامّارة بالسّوء.»
بد است خود آرایی با جامه نرم، تن پروری با خوراک گوارا و بستر
نرم و اطاعت از نفس اماره.

در این فراز، حضرت پروردگار نمونه‌ای از تلقیات نفس اماره را برای
راهنمایی حبیب خود بیان فرموده، که طلب آن‌ها از خواسته‌های نفس
اماره است و آنچه او می‌خواهد، نوعاً از این سنخ است، چرا که فرمود:

﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾^۱.

باید دانست که سالک راه، هر چه به اوامر نفس، تن در داد، از راه می‌ماند
و متوقف می‌شود، اولین اثر این رامش، خو کردن به لذت‌ها و ماندگار شدن
در زمین و علاقمند شدن به دنیا است.

﴿أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ﴾^۲؛ چسبید به زمین و پیروی کرد از

هوای نفس خویش.

در حالی که عدم آرامش و تحمّل سختی‌ها و مبارزه با امیال و
خواسته‌ها، رجوع به آخرت و پروردگار را، بس آسان می‌سازد. این‌ها

۱. سوره یوسف، آیه ۵۳.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

درس‌های آغازین مبارزه است، هر آنچه به نفس آرامش دهید و با خواسته‌های او تن در دهید، او قوی‌تر و اراده شما ضعیف‌تر می‌شود، و هر آنچه در انجام خواسته‌های او شما مخالفت نمایید، شما بهادری قهرمان، و او ضعیفی ناتوان می‌گردد، و از اینجاست که نفس اماره، ضعیف و حالات و تقاضاهایش دگرگون می‌شود، و نسبت به ارضای خواسته‌ها ناامید گردیده و تبدیل به نفس لوّامه می‌گردد، که نفس تا حدودی قداست دارد. تا به آنجا که خداوند را با آن سوگند است:

﴿وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾^۱؛ سوگند به نفس لوامه.

صاحب این نفس در میان مبارزات، علیه شیطان و نفس اماره، ممکن است گاهی سقوط برایش حاصل شود، که در چنین حالی پشیمانی به او دست دهد، اشک‌هایش جاری شود و خود را ملامت می‌کند، و به توبه می‌پردازد. نفس که سر آشنایی با خداوند خویش داشت، تاب دوری از او را ندارد، و در این عقب ماندگی می‌سوزد و می‌گدازد، و همین سوز و گداز است، که او را از آن سقوط و گناه‌رهایی می‌بخشد، و می‌رود و می‌رود تا به مقام نفس مطمئنه رسد.

هنر اینجاست که این راه پست و بلند، سالک را از سلوک باز ندارد، و اگر در تنگنایی از ره باز ماند، دوباره برخیزد و عقب ماندگی را جبران کند و حرکت را از سرگیرد، که ناامیدی از شیطان و امید به فضل خدای رحمان است.

۱. سوره قیامت، آیه ۲.

در عشق دوست ای دل شیدا چگونه‌ای؟ ای قطره با کشاکش دریا چگونه‌ای؟
 ای طایر خجسته پی مرغزار انس در تنگنای وحشت دنیا چگونه‌ای؟
 هیچ از مقام اصلی خود یاد می‌کنی دور از دیار خویشتن اینجا چگونه‌ای؟
 یاد آور از عدم ز نهانخانه قدم پنهان چگونه بودی و پیدا چگونه‌ای؟
 در بحر بی‌کنار، کنارم کشید و گفت بی ما چگونه بودی و با ما چگونه‌ای؟

(فیض کاشانی)

در تنگنای لغزنده این راه، صغیر جان‌بخش حضرت دوست، به گوش می‌رسد، که مترس و بیا که:

﴿وَاللّٰهُ يَدْعُوۡ اِلَىۡ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِيۡ مَنْ يَّشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيۡمٍ
 لِلَّذِيۡنَ اَحْسَنُوۡا الْحُسْنٰى وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوۡهُهُمۡ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ
 اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمۡ فِيۡهَا خَالِدُوۡنَ﴾^۱؛ خداوند همه را به
 سرمنز سعاد و سلامت می‌خواند، و آن‌ها را هر که بخواهد به
 سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند. نیکوکاران به پاداش عمل
 خود، و زیادت لطف خدا، نائل همی‌گردند، هرگز بر رخسار
 پاکشان، گرد ملالت و خجالت ننشینند، اینان بهشتیانند و در آنجا
 جاودانان.

نه لباس فاخر و نه خوراک لذیذ و نه بستر نرم را، خداوند بر کسی حرام
 ننموده. این جا داستان مبارزه با نفس اماره است، تا با آغازین تمناهای او

۱. سوره یونس، آیات ۲۵ و ۲۶.

مخالفت کرد، و این یک تمرین برای وصول به نفس مطمئنه است، که اگر کسی به آنجا رسید، او را از بستر نرم و لباس فاخر باکی نیست. نفس با بستر نرم اگر خو کرد، علاوه بر آن تخت خواب می‌خواهد، و چون در این میل هم ارضاء شد، مدل آن را نمی‌پسندد و تختی با مدلی جدیدتر طلب می‌کند، و چون بر آن لمید، هم خوابه می‌طلبد و چون به وصال او رسید، دنبال به از او می‌گردد، نشنیده‌ای که در همسران بعضی از سلاطین تاریخ، یکصد و پنجاه زنان زیبا روی بودند، خوب این‌ها داستان ارضای نفس اماره است، حال تصور نما که ترک و رهایی از این زندگانی‌ها، در هنگام مرگ، و آزادی از این تمنیات، برای سجود یا رکوعی با حضور امکان دارد؟

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است	بیار باده که بنیاد عمر بر باد است
غلام همت آنم که زیر چرخ کیبود	ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
تو ای بلند نظر شاهباز سدره نشین	نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است
تو را ز کنگره عرش می‌زنند صفر	ندانمت که در این دامگه چه افتاده است

(حافظ)

﴿ ذَرْهُمْ يَا كُلُّوا وَيَمْتَعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ ﴾^۱؛ وانه ایشان را، تا

بخورند و بهره‌مند شوند و آرزو سرگرمشان کند.

این‌ها دام‌ها و سرگرمی‌های نفس اماره است، اما خداوند برای مبارزین

۱. سوره حجر، آیه ۳.

با آن، وعده بهترین‌ها را می‌دهد:

﴿ الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ

رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ﴾^۱؛ ثروت و فرزندان، زینت و آرایش حیات

دنیاست [اما فناپذیر]، و جاودانیان و نیکی‌های بهتر، نزد

پروردگارت، پاداشی نیکو و شایسته آرزوست.

در این آیه دقت شود، که خداوند مال و فرزندان را زینت حیات دنیا، معرفی می‌کند، زان پس بندگان را تشویق می‌فرماید، که اگر مال و فرزندان، دلربایی دارند، چون هر دو در مسیر فنا هستند، بدان که باقیات و صالحات، از آن‌ها بس بهتر است. و در آیه دیگر، بحث لباس را به مثل آورده‌اند، و با پوششی فراتر از آن مقایسه شده است:

﴿ يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ

التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ﴾^۲؛ الا ای فرزند آدم! برای شما لباسی را نازل

کردیم، که زشتی‌های شما را بپوشاند و زینت شما باشد، ولی لباس

تقوا بس برای شما بهتر است.

در این آیه دقت شود، که لباس از سرما و گرما بدن را محفوظ می‌دارد، عیوب اندام را می‌پوشاند، جمالی برای پیکر انسان است، خداوند تقوا را برای جان و روح به مثل آورد، که از خطر گناه و آلودگی، آدمی را باز می‌دارد، و بهترین محافظ انسان در سرای دیگر است.

۲. سوره اعراف، آیه ۲۶.

۱. سوره کهف، آیه ۴۶.

و بسا مضمون حدیث، بر تشویق به لباس ساده و عدم بستر نرم، و خوراک ساده، مربوط به جامعه‌ای بوده، که اکثر مردم در فقر به سر می‌بردند، که در صدر اسلام و نزول وحی، واقعاً چنین بوده، و به ویژه ایام محاصره اقتصادی مسلمانان، در شعب ابوطالب، چنین وضعی را ایجاب می‌نموده، و گرنه چندی بعد که مسلمانان با فتح ممالک اطراف، وضع اقتصادی بهتری یافتند، ما حتی از ائمه اطهار سلام الله علیهم در تشویق به پوشیدن لباس خوب و آبرومند احادیثی داریم، که برای نمونه چند حدیث را یادآور می‌شوم:

«هرگاه خداوند نعمتی به بنده‌اش ارزانی دارد، دوست دارد آن نعمت را در او مشاهده کند، زیرا خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد».^۱

(امام صادق علیه السلام)

لباس بیوش و خود را زیبا کن، که خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، البته این تجمل باید از حلال باشد.^۲

(امام صادق علیه السلام)

عباس بن هلال شامی گوید: به حضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم کسی که غذای ناگوار و لباس خشن می‌پوشد و فروتنانه و خاکسار زندگی می‌کند، چقدر در نزد مردم شکفت آور و خوشایند است؟ امام علیه السلام فرمود: آیا نمی‌دانی که حضرت یوسف علیه السلام که پیامبر و پیامبرزاده

۱. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۵. ۲. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۶.

بود، قبای دیبای زرنگار می پوشید، و در مجالس آل فرعون می نشست و قضاوت می کرد، البته مردم به لباسش محتاج نبودند، بلکه به عدالتش نیاز داشتند. همانا نیاز مردم به امام، در این است، که هنگام سخن، راست گوید، و چون وعده دهد وفا نماید، و در قضاوت و حکومت، به عدل رفتار نماید. خداوند خوردنی ها و نوشیدنی های حلال را حرام نکرده، بلکه حرام را حرام فرموده، چه کم باشد و چه زیاد، و فرموده است: بگو چه کسی زینت هایی را که خداوند برای بندگانش آفریده، و روزی های پاکیزه را، حرام کرده است؟ ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾^۱.

باری تا نپنداری که در این گونه احادیث، گاه یک تضاد به چشم می خورد، هیچ کدام از این بیانات را تضاد نیست، پزشک به یکی می گوید: نیاز به مواد قندی داری. و به دیگری می گوید: نزدیک به مواد قندی نباید بشوی. کسی را نیاز به تزریق خون می داند، و دیگری را به حجامت دستور می دهد. بهتر است سالک راه، به خود بنگرد، که اگر لباس زیبا و فاخر بر غرور او می افزاید، آن را از تن برکند و اگر نیاز است که در جامعه اسلامی آبرومندانه زندگی کند و معرف یک جامعه توانمند باشد و از پوشیدن آن غروری در وی حاصل نشود، و در جامعه ای مرفه زندگی می کند، باید متجمل بگردد و آبروی اسلام و منعم را نبرد.

ضمناً دقت فرما، که در حدیث قدسی چنین آمده است که:

۱. سوره اعراف، آیه ۳۲؛ مکارم الاخلاق طبرسی، باب ۶، فصل ۱، ص ۹۸.

« خلقت الاشياء لاجلك و خلقتك لاجلي »^۱؛ همه چیز را برای

انسان و انسان را برای خود آفریدم.

بنابراین نعمات ظاهری دنیا، همه برای آن انسانی است، که بهره‌برداری از این نعمات را، در راه تکامل و قرب ولی نعمت خود به کار برد، و گرنه سرگرمی‌های خطرناکی است، که او را به نعمات منعم، چنان مشغول دارد، که از منعم باز ماند. اصلاً بذل نعمت، برای شناخت منعم است و کرم برای شناخت حضرت کریم. مباد آنچه‌نانت نعمت مشغول دارد، که از حضرت کریم، باز مانی. بد نیست بر این داستان توجه نمایی:

یکی خرده بر شاه غزنین گرفت	که حسنی ندارد ایاز ای شگفت؟
به محمود گفت این حکایت کسی	بر آسفت ز اندیشه بر خود بسی
که عشق من ای خواجه بر خوی اوست	نه بر قد و بالای دلجوی اوست
شـنیدم که در تنگنایی شتر	بـیفتاد و بشکست صندوق دُر
به یغما ملک آستین برفشاند	وز آنجا به تعجیل مرکب براند
نماند از وشاقان گردن فراز	کسی در قفای ملک جز ایاز
بگفتا که ای سنبلت پیچ پیچ	ز یغما چه آورده‌ای؟ گفت هیچ
من اندر قفای تو می تاختم	ز خدمت به نعمت نپرداختم
خلاف طریقت بود کاولیا	بـجویند غیر از خدا از خدا

(سعدی)

ای عزیز! بدان که تا آدمی در فرمانروایی نفس اماره است، راه حق تعالی را نتواند شناخت، چون نفس اماره که در تسلط شیطان است او را از راه

۱. جواهر السنیّه، ص ۳۶۱.

باز دارد و بسا راه دیگری در برابر او قرار می‌دهد و راه ضلالت را بر او جلوه‌گر می‌سازد، که باید از شرّ آن به خدا پناه برد:

﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾^۱.

تا مبارزه با او را یادگیری و به ستیز با او پردازی، بر این حدیث گرانقدر توجه فرما:

مردی به نام مجاشع بر پیغمبر ﷺ وارد شد و عرض کرد: یا رسول

الله ﷺ! راه رسیدن به حق تعالی چگونه است؟

حضرت فرمودند: شناخت نفس. عرض کرد: یا رسول الله!

موافقت با حق چگونه است؟ حضرت فرمودند: مخالفت با نفس.

عرض کرد: یا رسول الله! راه وصول به رضای حق چگونه است؟

حضرت فرمودند: خشم گرفتن بر نفس. عرض کرد: یا رسول الله!

راه رسیدن به حق تعالی چگونه است؟ فرمود: عصیان و سرکشی

در برابر خواهش نفس. عرض کرد: یا رسول الله! ذکر و یاد حق

چگونه است؟ حضرت فرمودند: فراموش کردن نفس. عرض کرد:

یا رسول الله! راه نزدیک شدن به حق تعالی چگونه است؟

حضرت فرمودند: دوری از خواهش نفس. عرض کرد: یا رسول

الله! راه انس با حق چگونه است؟ حضرت فرمود: وحشت و ترس

از نفس. عرض کرد: یا رسول الله! راه آن چیست؟ حضرت فرمود:

یاری و مدد خواستن از حق بر تسلط بر نفس.^۲

۱. سوره یوسف، آیه ۵۳. ۲. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۷۲.

دوستی با دنیا پرستان

«یا احمد ابغض الدنیا و اهلها و احبّ الاخرة و اهلها، قال: یا ربّ و من اهل الدنیا و من اهل الاخرة؟ قال اهل الدنیا من کثر أکله و ضحکه و نومه، و غضبه، قليل الرضا، لا يتعذّر الی من اساء الیه و لا یقبل عذر من اعتذر الیه، کسلان عند الطّاعه، شجاع عند المعصیة، امله بعید و اجله قریب، لا یحاسب نفسه، قليل تفقه، کثیر الکلام، قليل الخوف، کثیر الفرح عند الطّعام و انّ اهل الدنیا لا یشکرون، عند الرّخاء و لا یصبرون عند البلاء، کثیر النّاس عندهم قليل، یحمدون انفسهم بما لا یفعلون و یدعون بما لیس لهم و یذکرون مساوی النّاس.»

چون از حب دنیا در فرازهای گذشته سخن رفت، در این فراز خداوند سالکان طریق را، از محبت با دنیا پرستان منع می‌فرماید، چه دوستی و معاشرت با ایشان، انسان را با ایشان هم‌رنگ می‌کند، و بذر دنیا دوستی را در جان انسان می‌نشانند. بر این توصیه پروردگار، حضرت علامت و صفات ایشان را می‌یرسد، و خداوند علامت اینان را بیان می‌دارد، و جا دارد که ما نیز با شناخت علامات اینان، کمتر با ایشان در آمیزیم.

و بدان ای عزیز! که یک سنخیت بین حبیب و محبوب، بین عاشق و معشوق، حتماً وجود دارد:

نوربان مَر نوربان را جاذبند ناربان مَر ناربان را طالبند
رگ رگ است این آب شربین و آب شور بر خلاق می‌رود تا نفع صور

(مولوی)

دنیا طلبان، جانشان طلب‌کار نان و آب و مقامات دنیوی است، و خدا طلبان، جاذبه جانشان دیدار اسماء و صفات خدا در دنیاست، در بند بندگی او هستند. ارتباط حبیب و محبوب، جان دنیا پرستان را خاکی و جان خدا پرستان را افلاکی می‌کند. دقت شود که حضرت پروردگار، دنیا را در قرآن چگونه معرفی می‌فرماید:

﴿ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ
أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴾^۱ و نیست حیات دنیا جز بیهودگی و بازی، سرای
آخرت به از اینهاست برای پرهیزگاران، آیا نمی‌اندیشید؟

پس برای انسان‌هایی که اهل تقوا نیستند و تعقل و اندیشه را نیز به بازی گرفتند، آرمیدن به لهو و لعب، که برداشت ایشان از دنیاست، امری ضروریست.

خواب است و خیال این جهان فانی در خواب کجا حقیقت خود دانی؟!

چون روی به سوی آن جهان گردانی پیدا شودت حقایق پنهانی

در آیه دیگر که حضرت پروردگار متذکر می‌شود، دنیا این‌گونه معرفی

۱. سوره انعام، آیه ۳۲.

می‌گردد و پرهیز از دنیا طلبان را توصیه می‌فرماید:

﴿فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾^۱

روی گردان از آن کس که از یاد ما روی گرداند، و اراده نکرده است
جز حیات دنیا را.

پس این اعراض، دستور خداوند است. اما از علامات دنیا دوستان:

«من کثر اكله»؛ اینان زیاد می‌خورند.

طبعاً برای چنین انسانی، هم و غم ایشان در انتخاب و تهیه خوراک
است، که قسمتی از عمر ایشان را به بازی می‌گیرد، از کجا بخریم، با چه
وجهی خریداری کنیم، چگونه طبخ نماییم، دائرة المعارف خوراکی‌ها را
مراجعه نمایند، دسر چند نوع است، چگونه تهیه می‌شود، درجه حرارت
فلان خوراک چگونه؟ وای بر آن عمری، که هدف زندگی فقط پرکردن شکم
باشد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: آن‌که هدفش در زندگی پر کردن
شکم باشد، ارزشش به اندازه همان چیزی است که از شکم خارج می‌شود.
در حدیث عنوان بصری، امام صادق علیه السلام به او می‌فرماید: بدان که معده
انسان جای خوراک و آب و هواست، اگر با خوراک پر شد عرصه را بر آب و
هوا تنگ می‌کند، طبعاً کار را بر تنفس مشکل می‌کند.^۲

شکم بنده بسیار بینی خجل جوی مُسک بهتر که یک توده گل

درختانی که فقط با آب باران تغذیه می‌شوند هم ثمرشان شیرین‌تر و
هم چوب آن‌ها مقاوم‌تر است، اگر بنا بود که سلامتی و طول عمر انسان،

۱. سوره نجم، آیه ۲۹.

۲. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۴.

مرهون خوردن باشد، باید ثروتمندان عمری طویل تر از عمر دیگران داشته باشند، در حالی که نوعاً عکس این به چشم می‌خورد. با پرخوری معده تنبل و بسا دچار زخم می‌شود، و تفکر را اجازه نمی‌دهد، و تمام هم انسان را صرف هضم غذا می‌سازد. چون در صفحات قبل مضرات پرخوری مطرح گردید، این جا فقط به ذکر چند حدیث اکتفا می‌نماییم:

خور و خواب زیاد، جان آدمی را تباه می‌سازد و زبان به بار می‌آورد.^۱

(حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام)

هر آن کس غذا کم خورد، معده‌اش سالم ماند، و صفای دل یابد و هر که پرخور باشد، معده‌اش بیمار و قلبش سخت شود.^۲

(حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)

با خوردن و آشامیدن زیاد، دل‌ها را نمیرانید، زیرا همان گونه که زراعت بر اثر آب زیاد، از بین می‌رود، دل‌ها نیز بر اثر پرخوری می‌میرد.^۳

(حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)

دل در هنگام خالی بودن معده، حکمت را می‌گیرد و هنگام پر بودن معده، آن را به دور می‌اندازد.^۴

(حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)

هر که زیاد سیر شود، پر خوری او را گرانبار کند و هر آن کس پرخوری گرانبارش کند، تیزهوشی را از او بگیرد.^۵

(حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام)

۱. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۱۹. ۲. تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۴۶.
 ۳. تنبيه الخواطر، ج ۱، ص ۴۶. ۴. تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۱۱۹.
 ۵. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۲۱۲.

می‌خندد و می‌خنداند

باید دید آدمی در چه وقت می‌خندد و در چه وقت می‌خنداند؟ آیا خنده در زندگانی خردمندان و اهل تعقل چه جایی دارد؟ در شبانه روز چند بار می‌خندند؟ و از چه می‌خندند؟ آن که می‌داند مسئولیت دارد و بر اعمالش نظارتی دقیق است، گرش بر عبادتی توفیق افتاد، باطن او شادمان است و اگر گناهی مرتکب شده، مسلم دلش غمگین، حزنی از فراق و دوری از پروردگار و غمی بر از دست دادن فرصت‌ها؛ ساعاتی از عمر را که گذشت، آن را جبرانی نیست، اما اگر در عباداتی توفیق از ناحیه پروردگار داشته، طبعاً قلبش آرام و دلش شادمان است، در خطبه هم‌ام از صفات متقین که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برمی‌شمارند یکی هم چنین است:

«بیت حذراً و یصبح فرحاً، حذراً لما حذر من الغفله و فرحاً بما اصاب من الفضل و الرحمه»؛^۱ شب به روز می‌آورد با بیم، و صبح می‌کند شادمانه، بیمی از آنچه از غفلت بر او گذشت، و فرح و نشاطی از توفیقات فضل و رحمت پروردگار.

چون شب فرا رسید و سر بر بالین نهاد، بر بساط محاسبه نشیند، و اگرش غفلتی روی آورده، و در پرداخت سرمایه عمر زیانی کرده، طبعاً غمی فراگیرد، او را از خواب باز دارد، ولی چون در کنار سجاده تهجد و نماز شب چشمان اشک آلودش، بر طلوعه صبح می‌افتد، آن گاه که خورشید جهان افروز، افق خاور را با پرتوی از نور جلال «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲؛

۱. نهج البلاغه، خطبه «همام» ۱۹۳. ۲. سوره نور، آیه ۳۵.

می‌آراید، نشاطی جانبخش او را فرا می‌گیرد، آن‌گاه که خروس‌ها نغمه جانبخش حمد سر می‌دهند و کیوتران تسبیح ذکر هو هو به ستایش پروردگار بردارند، و مرغ حق آهنگ مستانه یاد او سر دهد، مگر می‌شود که بنده عاشق در این کنسرت آسمانی، شرکت نداشته باشد:

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ	هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم
(حافظ)	
مطربی را گفتم این صد نغمه چون	ساز را بیرون جهد از اندرون؟
گفت چون سوراخ نی افزون بود	نمای را آهنگ دیگرگون بود
ساز را هر سیم آهنگی دهد	زخمه بر هر تار او رنگی دهد
زین تلون گونه گون آهنگ هاست	فاصله هر نغمه‌ای فرسنگ‌هاست
گفتمش من ساز یک تارم که دوست	زخمه‌ای بیشم نزد بر تار و پوست
شادمان ز آن زخمه‌ام، دل تنگ نی	زخمه را جز یاد او آهنگ نی
صد طرب از ضربت جانان کنم	همچو گویم، رقص از آن چوگان کنم
دلکش است این نغمه نام حبیب	بر هر آن دردی که بودم شد طیب
این طنین در جان من نجواستی	این خدا در سینه‌ام خود آستی
نام تو آهنگ سازم هر شب است	صد ستاره ناظر این یارب است
جز جمال مطلق در پیش نیست	مرغ حقم نغمه‌ایم بیش نیست
خوش هم آوازیم در ذکر نگار	هر دو همرازیم در شب‌های تار
ساز یک تار دگر کوکو سستی	آنچه می‌گوید نه کو آن هو سستی
هوی او با هوی او آمیخته است	اشک ما با اشک شبنم ریخته است
در سپیده هر دو آوا سر دهیم	نغمه‌ای یکتا ز دو پیکر دهیم

دست تو بر نای من هر جا که سود نغمهٔ رحمانی عشق تو بود
ساز یک تارم ندارم نغمه بیش نیستم جز عاشق نایی خویش^۱

(مؤلف)

گر در هجران می‌گذرانی، اشک با هجران سر و کار دارد نه با خنده،
رهروان این راه شکسته دلانند، نه شادمانان.

با گروهی که بخندند و بخندانند چه کنم چون نه بخندم نه بخندانم
خنده از بی‌خردی خیزد من چون خندم؟ که خرد سخت گرفته است گریبانم

(ناصر خسرو)

والله این حزن که حزن سبزش گویند از صد شادمانی لذت‌بخش‌تر
است، دل‌های محزون با ملکوت متصل است، اولیاء زمان بودند، آنان که با
قارون گفتند: ﴿لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾^۲.

امام علی علیه السلام روزی بر گروهی از انصار گذشت، که با هم صبحت
می‌کردند و قاه‌قاه می‌خندیدند. حضرت فرمود: هر یک از شماها که آرزوها
فریبش داده و در کارهای خیر کوتاهی کرده، سری به گورستان بزند و از
رستاخیز مردگان عبرت گیرد و به یاد مرگ باشد، که یاد مرگ لذت‌ها را در
هم می‌شکند.^۳

امام حسن علیه السلام می‌فرمایند: پیامبر هرگاه شاد می‌شد، چشمش را پائین
می‌انداخت، خنده‌اش تبسم بود، به طوری که دندانهایش مانند دانه‌های
تگرگ نمایان می‌شد.^۴

۱. بخشی از اشعار مؤلف در مجموعه‌ای بنام «ساز یک تار» منتشر شده است.

۲. سوره قصص، آیه ۷۶.

۳. الامالی، شیخ طوسی، ص ۵۲۲.

۴. مکارم الاخلاق، ص ۵۸.

خداوند بدان را به سزای آنچه کردند، فرمود:

﴿فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لِيَبْكُوا كَثِيراً جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱

خانه در غم ساز و با محنت بساز	می‌طلب در عمر خود مرگ دراز
قند شادی میوه باغ غم است	این فرح زخم است و این غم مرهم است
غم چو بینی در کنارش کش به عشق	از سر ریوه گذر کن در دمشق
هر زمان گوید به گوشم بخت نو	گر تو را غمگین کنم غمگین مشو
من تو را غمگین و گریان زان کنم	تاکت از چشم بدان پنهان کنم
تلخ گردانم ز غم‌ها خوی تو	تا بگردد چشم بد از روی تو
ظاهراً کار تو ویران می‌کنم	لیک خارت را گلستان می‌کنم

(مولوی)

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز احادیثی درباره خندیدن و خندانیدن

بشنو:

- از گفتن سخنان خنده آور پرهیز کن، گرچه آنها را از دیگری نقل کنی.^۲
- زاهدان به دنیا دل‌هایشان گریان است، گرچه به ظاهر بخندند، و اندوهشان سخت و بسیار است، گرچه به ظاهر شاد باشند.^۳
- وقار خود را در برابر خوشمزگی‌ها و حکایات مضحک و یاوه‌ها و هرزه‌گوئی‌ها حفظ کنی.^۴
- خنده زیاد، ایمان را محو می‌کند.^۵

۱. سوره توبه، آیه ۸۲
 ۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۱۴
 ۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۳
 ۴. غررالحکم، ۱۰۰۹۷
 ۵. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۲۴۹

کثرت خواب و غضب

دیگر از ویژگی‌های اهل دنیا، کثرت خواب و غضب آن‌هاست، که با این خصوصیات، توان آن‌ها را شناخت. بسا این خواب، همان خواب غفلت باشد که عمری آنها را در بردارد:

«التَّاسُ نِيَامُ وَ إِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا»^۱؛ مردم در خوابند و چون مردند، بیدار می‌شوند.

و از آثار این خواب، چسبیدن به دنیا است، که آن را جاودان پندارند و در آن هنگام که بیدار می‌شوند، برای آن‌ها روشن می‌گردد که همه رؤیا بود. حضرت رسول ﷺ به مجنونی برخورد کردند، از حال او پرسش فرمودند. گفتند: او دیوانه است. فرمودند: او مریض است، دیوانه نیست. «انما المجنون من آثر الدنيا على الآخرة»^۲؛ مجنون کسی است که دنیا را به جای آخرت بگزیند.

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد آن که یوسف به زر ناسره بفروخته بود

(حافظ)

آن که غافل زید، خوابش بسا بهتر از بیداری است و مرگش به از زندگی؛ حلاج در زیارتگاهی بود، مردی را دید، پرسید که او کیست. گفتند: از اولیاء خداست. نزد او آمد و گفت: ای مرد! مرا دعایی کن. آن مرد دست بر آورد و گفت: خدایا مرگش را نزدیک گردان. حلاج گفت: ای مرد! این چه دعایی بود؟ گفت:

۱. مجموعه وزام، ج ۱، ص ۱۵۰. ۲. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۳۱.

والله که برای تو بهترین دعاست، چه هرچه بمانی، بر مظالمت افزون گردد.

پند حکیم عین صواب است و محض خیر فرخنده بخت آن که به سمع رضا شنید

(حافظ)

در اینجا علامت دنیا داران را پر خوری و پر خوابی فرمودند، که نتیجه آن دیدن خواب‌های آشفته و ناراحت کننده است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: کسی که با معده سنگین بخوابد، رؤیاهایش او را دروغزن معرفی می‌کند.^۱ از پر خوابی بپرهیزید، زیرا پر خوابی صاحب خود را در روز قیامت تهی دست می‌گرداند.^۲

امام صادق علیه السلام در سفارش خود به عبدالله بن جندب چنین فرمود: ای پسر جندب! شب را کم بخواب و روز را کم سخن گو، زیرا در بدن آدمی کم‌سپاس‌تر از چشم و زبان نیست.^۳

موسی بن عمران علیه السلام به خداوند عرض کرد: کدام بنده‌ات نزد تو منفورتر است؟ فرمود: مردار شب و بیکاره روز.^۴ (امام باقر علیه السلام)

ساعاتی از عمر عزیز را، به ناچار باید در تهیه روزی و اکتساب به سر برد و ساعتی از شب که آرامشی بیشتر از روز دارد، باید به عبادت پرداخت، که از آغازین‌ترین دستور خداوند به پیامبرش می‌باشد، آنجا که فرمود:

﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾^۵

۱. غررالحکم، ص ۱۳.
 ۲. الاختصاص، ص ۲۱۸.
 ۳. تحف العقول، ص ۳۰۲.
 ۴. قصص الانبياء، ص ۱۶۳.
 ۵. سوره مزمل، آیات ۶ و ۷.

بنابراین پست‌ترین بندگان خدا کسی است که به واسطه پرخوابی هم در اکتساب و هم در عبادت کوتاهی کند.
پرخوابی باعث از دست رفتن دین و دنیا است.^۱

(امام صادق علیه السلام)

آثار غضب و خشم

﴿ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴾^۲؛ هم آنان که در حال وسعت و تنگدستی، از مال خود انفاق می‌کنند و هم آنان که خشم و غضب خود را فرو می‌نشانند و عفو‌کنندگان از مردم، و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

خداوند در کنار بخشندگان مال و عفو‌کنندگان نام فرورندگان خشم را یاد می‌فرماید و هر سه را به حساب محسنین یاد فرموده، و اعلام دوستی هر سه گروه را می‌فرماید.

امام صادق علیه السلام: در روزی که روزه بودند و غلام برای افطار ایشان سفره گسترد، خواست کاسه‌ای آبگوشت گرم بر سفره نهد، پایش لغزید و آبگوشت گرم سوزان، بر سر و لباس امام ریخت، و حال حضرت را دگرگون کرد، اما غلام، بنده‌ای با معرفت بود، تا حس کرد که حضرت را خشم دگرگون کرده، عرض کرد: «و الکاظمین الغیظ» حضرت فرمودند: خشم خود

۱. منتخب میزان الحکمة، ج ۲، ص ۲۱۰۲۵. سوره آل عمران، آیه ۱۳۴.

را فرو نشاندم. غلام عرض کرد: «و العافین عن الناس» حضرت فرمودند: تو را عفو کردم. غلام عرض کرد: «والله يحب المحسنين» حضرت فرمودند: برو که تو را آزاد کردم.^۱

دقت فرمایید که قرائت و آشنایی با قرآن، زمانی ارزشمند است، که انسان در مراحل مختلف زندگی بتواند آن را در خود پیاده کند.

خشم را عواقب و فرزندان است، که بسا از خود فتنه انگیزتر. زبان در آلودگی‌هایی افتد که فحش و غیب و تهمت از آن زاید. دست و پا در جدال برخیزند و بسا فتنه انگیزند، و بسا فتنه به کاسه و کوزه سرایت کند و آن‌ها را نابود نماید و از همه بدتر ضربتی است سخت، بر قلب انسان خشمگین، و سزد که آدمی چون از حادثه ناهمواری به خشم آید، زبان خود را کنترل کند، و از صحنه برخیزد و به کاری جدید پردازد، ولو نوشیدن جرعه آبی. امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند: هرگز دوست ندارم، در برابر خواری نفس اماره، گله‌ای از شتران سرخ مو داشته باشم، ولی جرعه‌ای سر نکشیدم که خوشترم آید از جرعه خشمی که صاحبش را مجازات نکردم.^۲

«لیس القوی من یصرع فرسان انما القوی من یغلب غیظه و یکظمه»؛^۳ نیست نیرومند آن کس که پهلوانان را بر زمین افکند،

همانا نیرومند آن کس است که بر خشم خود پیروز شود.

(حضرت محمد صلی الله علیه و آله)

۱. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۷، باب ۵، حدیث ۳۶.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۹. ۳. جامع الاحادیث شیعه، ج ۳، ص ۴۸۰.

و اما شخص مغرور و ثروتمند، چون خواهد که همه چیز در اختیار او و به فرمان او باشد، چون خلاف میلش واقعه‌ای پیش آمد، تاب تحمل آن را ندارد و بسا با بدگویی و مجازات و آسیب به دیگران، خواهد آتش خشم خود را خاموش کند و این جا در این حدیث شریف آن را از صفات ثروتمندان دانسته‌اند، دنیا دوستانی که خواهند همه چیز به کام آن‌ها باشد و همه به فرمان آن‌ها رفتار نمایند. دیگر از علامت دنیا طلبان:

عدم رضایت و پوزش خواهی

نه تنها از خداوند و سرنوشت خویش ناراضی است، بلکه در معاشرت و برخوردهای اجتماعی از همه گله‌مند و توقع کار است، می‌خواهد همه به میل او رفتار کنند و چون چنین توقعی مقدور نیست، از همه ناراضی است، و هرگز پوزش خطاکار را نمی‌بخشد. و هر آن کس که قدرت و ثروتش بیش، خطایش افزونتر است. که در تاریخ می‌بینیم که فرعون برای بقای قدرت و سلطنت خویش، در مواجهه با رؤیایی، هزاران کودک را زنده به گور می‌کند و نادر در خطایی جزئی، فرزند ارشد خویش را چشم از حدقه به در می‌آورد و هزاران نفر را در دهلی کور می‌نماید. و بسا قدرت مادی و جهانگیری را افتخاری از موفقیت‌های خود می‌داند.

و همانند قارون جمع ثروت و مال و منال را مرهون علم خویش داند، آنجا که این گونه می‌نازد:

﴿ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي ﴾^۱ در سایه علم من است، که این

۱. سوره قصص، آیه ۷۸.

همه ثروت را به چنگ آورده‌ام.

و خداوندش چنین پاسخ فرماید:

﴿أَوْلَمْ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ

قُوَّةً وَأَكْثَرَ جَمْعًا﴾^۱ آیا نمی‌داند که خداوند بسیاری را قبل از او که

صاحب قدرت و ثروتی بیش از او بودند هلاک کرد.

در هیچ امری خود را خطاکار نمی‌بیند تا از کردار خویش پوزش خواهد.

ای هنرها نهاده بر کف دست عیب‌ها را نهاده زیر بغل

تا چه خواهی خرید ای مغرور روز درماندگی به سیم دغل

(سعدی)

و جالب آن که از حق و حقیقت چیزی نمی‌داند، ولی عقاید خود را

همه، حق می‌داند و می‌خواهد آن‌ها را بر همه تحمیل کن.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

«اتقِ الکبر و هو ان یجهل الحق و یطعن علی اهلہ»^۲.

آن که در زندگی، خدا را شناخت، تا پایان عمر، از مشاهده او چشم

برندارد و جز او نبیند، و آن که خداوند را نشناخت، به خود بنگرد و جز خود

نبیند، مسیر حیات او سیر به سوی جهنم است:

﴿ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾^۳؛ از

درهای جهنم درآیید، در آنجا جاودانید، وه چه جایگاه بدی

متکبران را هست.

۲. تفسیر صافی، ص ۵۸.

۱. سوره قصص، آیه ۷۸.

۳. سوره غافر، آیه ۷۶.

در عبادات و طاعات کسل است.

﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱؛ چون به نماز برخیزند، باکسالت و بی میلی نماز می‌گزارند، توجهشان به مردم است و خدا را توجه ندارند، جز اندکی.

چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی تو صنم نمی‌گذاری که مرا نماز باشد

(سعدی)

ای کاش صنم بود در حقیقت اصنام است، بتکده‌ای در درون آن‌هاست، که هزار بت در آنجاست.

و یکی از علامات احوال ایشان این است که همیشه نمازشان به آخر وقت می‌افتد، چگونه ماند حال این افراد، با آنان که بر سر سجاده نشسته، در انتظار نوای جانبخش مودن‌اند و همچون جناب رسول الله ﷺ، «ارحنی یا بلال» گویند.

«ان كان الثواب من الله فالكسل لماذا؟!»؛ گر ثواب از ناحیه خداست پس تنبلی چرا؟!^۲

(امام صادق علیه السلام)

باز امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: در تورات منقول است: ای فرزند آدم!

۱. سوره نساء، آیه ۱۴۲.

۲. بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۵۹.

برای عبادت من خود را آماده ساز، تا دلت را از بی‌نیازی پرکنم و اگر خود را برای عبادت آماده نکنی، دلت را به گرفتاری‌های دنیا مشغول سازم، فقر و نیازمندیت را پایان نبخشم و تو را با تلاش خودت واگذارم.^۱

گاه به چک و اخورده و گاه به مشاجره‌ای که ساعتی قبل داشتیم و گاه به کلیدی که نمی‌دانم کجا گذاشتم، و در میان این احوالات، تکبیری با صد آشفستگی، برای نماز و آن را عبادتی سنگین برای خود دانستن.

غیر از خدا که هرگز در فکر آن نبودی هر چیز کز تو گم شد وقت نماز پیداست

(صائب تبریزی)

تشنه را آب بس گوارا است، و مشتاق را ملاقات محبوب تمنا است، بنگر تا با نماز چگونه‌ای؟ چه، نماز مناجات بنده با پروردگارش هست.

«انّ اسعد النّاس من كان له من نفسه بطاعت الله متقاضی»؛^۲ به

راستی که سعادت‌مندترین مردم کسی است که نفسش برای عبادت و

طاعت خداوند، متقاضی و در تمنا باشد.

(حضرت علی علیه السلام)

انسانی که می‌داند، عبادت آرامش روح و جان است، سرمایه ابدیت انسان است و روشنگر حیات و امید بخش زندگی است، عبادت را در آغوش می‌گیرد:

«افضل النّاس من عشق العبادۃ فعانتها بقلبه و باشرها بجسده

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۸۲. ۲. غرر و درر، باب طاعت ۴.

فهو لا يبالي على ما اصبح من الدنيا على عسر ام على يسر»^۱
برترین مردم کسی است، که عاشق عبادت است، با قلبش عبادت را
در آغوش می‌کشد، و با بدنش به آن در می‌آمیزد، و باکش نیست که
زندگی به آسانی و یا سختی بگذرد.

(حضرت محمد ﷺ)

مسلم آن که عشق عبادت دارد عاشق معبود است، باری این چنین
است زندگانی هدفمندانه.

«اگر خداوند سبحان هیچ کس را بر طاعت خویش امر و ترغیب
نمی‌فرمود، باز به امید رحمتش لازم بود اطاعت شود»^۲.

(حضرت علی رضی الله عنه)

اما، وای بر آن انسان، که از عبادت پروردگارش بیزار باشد،
نه تاب سختی از او دارد، و نه در بند عبادت او و نه حضور در مجلس ذکر
او باشد.

نه نماز بامدادی، نه دعای شامگاهی	نه ز چشم توبه اشکی، نه ز سوز سینه آهی
به فغانم از دل و تن، دل و تن مگو دو دشمن	دل سخت بی‌حیانی، تن سست پر گناهی
نه چنان به غفلت اندر، شده‌ام که با زبانم	ز ملامت اشتغالی، و ز عبرت انتباهی
نه مکاشفت چو عارف، نه مجاهدت چو عابد	نسپرد پای توفیق، به کوی دوست راهی
به کجا گریزم ای دل، که ره گریز نبود	نه امید تکیه گاهی، نه ز آرزو پناهی

(حبیب یغمائی)

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۳. ۲. غررالحکم و دررالکلم.

الشَّجَاعَةُ عِنْدَ الْمَعْصِيَةِ

دیگر از صفت دنیا دوستان، در انجام معصیت بی باک و شجاعند. گویی خود، خالق خود بودند، اعتقاد و ارتباطی با خداوند ندارند، تا چه رسد که او را ناظر احوال خود دانند؟

طبعاً اینان، ولایت شیطان را پذیرفتند، و پای بر جای پای شیطان نهند، و جز او را نبینند و جز به فرمان او ره نسپرند.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ﴾^۱؛ الا ای گروندگان، پیروی گام‌های شیطان نکنید، و هر آن کس که گام‌های او را پیروی کرد، هم اوست که به گناهان و منکرات امر می‌کند.

یکی مال مردم به تلبیس خورد	چو برخاست لعنت به ابلیس کرد
چنین گفت ابلیس اندر رهی	که هرگز ندیدم چنین گم‌رهی
تو را بر من است ای جوان آشتی	به قهرم چرا گردن افراشتی؟

(سعدی)

در تمام شئون، تابع او امر شیطانیم و جالب آن که کم و بیش او را به لعنت می‌نشینیم. به امر و وسوسه‌های او، به صد گناه دامن می‌آئیم:

﴿ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ﴾^۲؛ کافران و لیسان طاغوت و شیطان است، بیرون می‌آورد آن‌ها را از نور به ظلمات.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۱. سوره نور، آیه ۲۱.

یکی از اسماء حق تعالی نور است، که از وحدت برخوردار است، و ظلمات جمع ظلمت است، ما سواى خدا از کثرت برخوردار و خداوند از وحدت، وای بر آن کس که زمام خویش به دست طاغوت سپرد، و از عالم نور به سوى ظلمات نگریزد، و طبعاً در عالمی که از نور برخوردار نیست، رهگذار در صد چاه و پرتگاه سقوط خواهد کرد.

چه ماند حال ایشان با وضع بنده‌ای که ولیش خداوند است و در مسیر زندگانی، راه را جز به امر او نیوید، و در جاده روشن ایمان، عمر می‌گذراند؟
 ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾^۱
 آیا آنان که مرتکب گناهان می‌شوند، می‌پندارند که بر ما پیشی می‌گیرند، چه زشت است آنچه می‌پندارند.

کسی را شنیدم که ایمانی نداشت و از ثروت سرشاری برخوردار بود، بیگانگی‌اش تا بدانجا بود که در ماه محرم، خانواده خود را از شهر بیرون می‌برد، تا صدای «یا حسین» عزاداران را نشنوند، چون اهل شکار هم بود، روزی که بر فراز کوهی به دنبال شکار بود، ماشه تفنگش رهاگشته، سینه او را شکافت، تا جان در بدن داشت، به همه جا متوسل شد و با تلفن همراه وعده داده بود، که اگر برای من بالگردی ارسال دارید، سی میلیون تومان جایزه می‌دهم ولی روز بعد جنازه او را بستگانش از کوه پائین آوردند.

پیوند عمر بسته به موئی است هوش دار غم خوار خویش باش غم کار و بار چیست؟
 (حافظ)

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: هیچ دردی برای دل، سخت تر از گناه و

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴.

هیچ ترسی شدیدتر از مرگ نیست، آنچه گذشته است، برای اندیشه و تفکر تو کافی است و مرگ برای موعظه بهترین تذکر است.^۱

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که نظر بر مجاز کرد

(حافظ)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: خداوند خشم خود را در گناه پنهان ساخته است، بنابراین هیچ گناهی را کوچک مشمارید، زیرا ممکن است همان گناه سبب خشم خداوند باشد و تو از آن بی خبری.^۲

صاحب‌دلان را آزار موری رنج می دهد و بی پروایان را کشتن صدها انسان آرامش جان است، به راستی که تفاوت انسان، تا چه حد است.

«ان كانت العفو به من الله عزوجل النار، فالمعصیه لماذا؟»^۳ گر

آتش عذاب الهی حتمی است، پس گناه چرا؟ (امام صادق علیه السلام)

دقت شود که در گناه، نافرمانی خالق و رب و مبدأ و آخر خود را می کنیم، که توجه به او بس عظمت و حق را در برابر ما می نمایاند، و این توجه، شایسته بنده مؤمن است، در حالی که آن بنده، که حضور خداوند را توجه ندارد، گناه خود را بس کوچک پندارد.

در حدیث ابوذر چنین آمده: «ای ابوذر! مؤمن گناه خود را آن گونه می پندارد، که گویی زیر سنگ بزرگی واقع شده و می ترسد، آن سنگ بر سرش فرود آید، و کافر گنااهش را چون مگسی می پندارد، که از کنار بینی اش عبور کند».^۴

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۲۰.

۲. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۴۹.

۳. بحارالانوار، ج ۷، ص ۳۴۷.

۴. مکارم الاخلاق طبرسی، ص ۴۵۸.

آمله بعید و اجله قریب

دیگر از آثار دنیاپرستی، داشتن آرزوهای دور از دست است، در حالی که مرگ آنان بسا نزدیک باشد.

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

(حافظ)

چقدر سراغ دارید انسان‌هایی که بسا نقشه برنامه‌ای پنجاه ساله را ترسیم کرده و برای اجرای آن مقدماتی را تهیه دیده‌اند، در حالی که دو روز دیگر، در گور خواهند خفت، و نقشه‌ها بر باد خواهد رفت.

چه کاخها که از روی نقشه و کاغذ، بر سطح زمین سر بر نیارود، و چه آرزوها که از عالم پندار نگذشت، و در عالم وجود خود را ننمود.

ز حسرت لب شیرین هنوز می‌بینم که لاله می‌دمد از خون دیده فرهاد

مگر که لاله ندانست بی‌وفایی دهر که تا بزاد و بشد جام می ز کف ننهاد

که آگه است که کاوس و کی کجا رفتند؟ که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد

(حافظ)

چراغ عقل را خداوند بر سر راه انسان قرار داده، بی‌وفایی دهر را همه روز به او می‌نماید، معذالک خود را جاودانی می‌پندارد، وقتی چنین است:

﴿ ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴾^۱؛ رها کن

ایشان را، تا بخورند و لذت برند، و آرزوها سرگرمشان کند، پس به

زودی خواهند دید.

نقل است که هارون الرشید گفت: میل دارم از زبان کسی حدیثی از رسول الله ﷺ را بشنوم، که خود از زبان رسول الله ﷺ آن را شنیده باشد. گفتند: ای هارون بیش از صد سال از تاریخ حیات رسول الله ﷺ گذشته است، کسی در حیات نیست. گفت: معذالک بجوئید. رفتند و پیرمردی را یافتند او را در ملافهای پیچیده به نزد هارون آوردند. هارون پرسید: تو رسول الله را دیده‌ای؟ گفت: آری. پرسید: از زبان او حدیثی را به یاد داری؟ گفت: در محفلی فرمایشی فرمود، که خود شنیدم، و آن سخن این بود که فرمود:

«یهرم ابن آدم و یبقی منه اثنتان الحرص و الامل»^۱؛ پیر می‌شود

آدم و باقی می‌ماند، در او حرص و آرزو.

هارون مبلغی به او بخشید، و دستور داد او را ببرند، چون به محوطه کاخ رسید، مرد فریاد زد: مرا برگردانید. هارون صدای او را شنید، گفت: او را برگردانید. چون بنزد هارون رسید، گفت: ای امیرالمؤمنین علیه السلام، این مبلغ فقط منحصر به امسال است، یا همه ساله مرا مقرر است. هارون گفت: صدق رسول الله.

از حضرت امام صادق علیه السلام منقولست که فرمود: «هر کس دلش به دنیا بسته باشد، به سه ویژگی آن گرفتار است، دغدغه‌ای بی‌پایان، آرزویی دست نیافتنی و امیدنی نرسیدنی»^۲.

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۶۱. ۲. بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۶۳.

نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر	که این حدیث ز پیر طریقتم یاد است
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد	که این عجزه عروس هزار داماد است
غم جهان مخور و پند من مبر از یاد	که این لطیفه عشقم ز رهروی یاد است
رضا بدان بده و ز جبین گره بگشای	که بر من و تو در اختیار مگشاد است
نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل	بنال بلبل بیدل که جای فریاد است

(حافظ)

نقل است که «اسامة بن زید» کنیزکی به صد دینار خرید، تا قیمت آن را یک ماهه بپردازد. پیامبر ﷺ این مطلب را شنید و فرمود: آیا از اسامه تعجب نمی‌کنید، که خریدار چیزی با مهلت یک ماهه است، همانا اسامه دارای آرزوی طولانی است؛ به آن خدایی که جان محمد در دست اوست سوگند، چشم بر هم ننهادم، مگر این که چنین پنداشتم که قبل از این که پلک‌هایم به هم برسند، خداوند جانم را خواهد گرفت؛ از این پهلوی به آن پهلوی نگشتم، مگر این که پنداشتم که قبل از آن، قبض روح خواهم شد؛ و هیچ لقمه‌ای در دهان ننهادم مگر این که پنداشتم قبل از فرو بردن آن، مرگ گلوگیرم خواهد شد.

سپس فرمود: ای فرزندان آدم! اگر اهل اندیشه و تعقل هستید، خود را در ردیف مردگان به حساب آورید. به خدایی که جانم در دست اوست، آنچه به شما وعده داده شده، آمدنی است و شما را یارای جلوگیری از آن نیست.^۱

۱. بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۶۶.

اسامه را امید یک ماهه بود، بسا ما را نقشه‌های سالیان دراز است، که آینده آن‌ها را مسلم می‌دانیم، ما را باور باشد که همانند گذشته، که در عدم افتاد، آینده را وجود معلوم نیست، آنچه در دست ماست زمان حال است، که آن را مغتنم باید دانست:

سعیدیا دی رفت و فردا همچنان موجود نیست پس میان این و آن فرصت شمار امروز را بسا بیماران که آرزو کنند، ای کاش سالم بودیم تا بتوانیم در فرصت سلامتی، کاری برای آخرت خود انجام دهیم.

بسا پیران را آرزو این باشد، که کاش جوانی باز می‌گشت تا قدرتی برای عبادات می‌یافتیم.

بسا مردگان نیز آرزومند آند، که اگر به دنیا باز می‌گشتیم، توشه‌ای سرشار با خود می‌آوردیم.

عزیزا! اینان ناقد این تمناها نیستند و تو مالک آن‌ها، پس:

﴿ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى ﴾^۱: توشه را زیاد اندوزید، پس همانا

بهترین توشه تقواست.

مگر می‌رفت استادی مهینه	خری می‌برد بارش آبگینه
یکی گفتا که بس آهسته کاری	بدین آهستگی بر خر چه داری؟
بگفتا خود دلی پر پیچ دارم	که گر این خر بیفتد هیچ دارم
چنین عمری کز او جان تو شاد است	به جان تو چو مرگ آید به باد است

(عطار)

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۷.

لا يحاسب نفسه

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرُ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ ۗ ﴾^۱ ای گروندگان پرهیزگار باشید، و لازم است که هر کس

بیاندیشد، که برای فردایش چه پیش فرستاد، و پرهیزگار باشید.

تنها آیه‌ای است که دوبار در آغاز و پایانش، توصیه به تقوا شده است، و لزوم محاسبه نفس، و توجه بر این که از این دنیای زودگذر، برای ابدیت خویش چه ذخائری برداشت کرده‌ایم، فرموده‌اند:

«الدنيا سوق»؛ دنیا بازار است.

و این بازار عن قریب بسته می‌شود، و گر چیزی از این بازار تهیه نکردی، برای ابدیت خویش دستت خالی است، بسا همین فردا هم با تعطیلی بازار مواجه شوی. این بیداری و انتباه نیکان است، که از دقایق عمرشان، سود آخرت اندوزند، و در این جا اشاره بر این است، که اهل دنیا از این انتباه و بیداری برخوردار نیستند. آن چنان دنیا ایشان را به خود، مشغول داشته، که تصور می‌کنند این جا جاودانند.

﴿ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِى آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِن تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ۗ ﴾^۲؛ و کیست ستمکارتر از آن که آیات پروردگار، بدو یاد آور می‌شود، ولی از آن‌ها روی برگرداند،

۲. سوره کهف، آیه ۵۷.

۱. سوره حشر، آیه ۱۸.

و آنچه را پیشاپیش فرستاده، فراموش می‌کند. ما بر دل‌هایشان
 حجابی نهادیم، تا نفهمند، گوش‌هایشان را سنگین کردیم، هر آنچه
 هم آن‌ها را به سوی هدایت خوانی، هرگز هدایت نخواهند گشت.
 تاب‌دانجا که اگر انسان از محاسبه اعمال خویش، صرف نظر کند، معصوم
 می‌فرمایند که چنین شخصی از ما نیست:

«هر آن کس هر روز نفس خود را به حساب نکشد، از ما نیست. پس اگر
 کارهای نیک انجام داده، از خداوند توفیق بیشتر آن را بخواهد، و اگر اعمال
 بد انجام داده، آمرزش طلبد و توبه کند».^۱
 (امام ابوالحسن علیه السلام)
 و نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «هر آن کس کوتاهی و
 کاستی خویش را به یاد نیاورد، مسلم هوای نفس بر او چیره شده و هر کس
 در کاستی‌های خود دوام داشته باشد، مرگ برای او بهتر است.^۲
 خواه از کنار اعمال خود غافلانه بگذری، یا آن‌ها را زیر نظر گذاری، و بر
 اندوخته‌های خویش، از خیر و شر نظر باز نداری، خداوند بر اکتسابات تو
 واقف و آگاه هست.

﴿وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ
 وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۳؛ گر آشکار کنید، آنچه
 در نهاد شماست، یا پنهان دارید، خداوند حساب آن‌ها را می‌داند و
 می‌آمرزد هر که را بخواهد، و عذاب می‌نماید هر که را بخواهد، و بر هر
 کاری تواناست.

۲. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۶۴.

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۵۳.

۳. سوره بقره، آیه ۲۸۴.

﴿ أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴾^۱؛ از برای

ایشان است هر چه را اکتساب کردند، و خداوند سریع الحساب است.

چون سجودی یا رکوعی مرد کشت	شد سجود او در آن عالم بهشت
چون که پزید از دهانت حمد حق	مرغ جنت ساحتش رب الفلق
چون ز دستت زست ایثار و زکات	کشت این دست آن طرف نخل و نبات
چون ز دستت زخم بر مظلوم رست	آن درختی گشت از آن زقوم رست
چون ز خشم آتش تو در دلها زدی	مایه نار جهنم آمدی

﴿ وَ مَا تُجْرُونَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾^۲؛ پاداشی نیست جز آنچه انجام

دادید.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا شما را بر زیرکترین زیرکان و بی خردترین بی خردان خبر نمایم. همه گفتند: آری. فرمود: زیرکترین زیرکان کسی است که حساب نفس خویش کرده و برای بعد از مرگش کاری نماید، و بی عقل ترین بی خردان کسی است، که از خواسته های نفس خویش پیروی کرده، و از خدا آرزوها طلب کند. مردی گفت: چگونه حساب نفس خویش توان کرد؟ فرمود: چون به صبحگاه چشم گشود، و یا آن گاه که شب در آمد، بر خویش مراجعه کرده و بگویند: ای نفس! امروزت سپری گشت و هرگز هم باز نمی گردد، و خداوند در باره آن از تو می پرسد که آن را چگونه تباه کردی.^۳

و جالب آنکه هر روز که خورشید در بستر افق، سر بر بالین می گذرد،

۲. سوره صافات، آیه ۳۹.

۱. سوره بقره، آیه ۲۰۲.

۳. مجموعه وزام، ص ۳۰۸.

آدمی بیاندیشد، که یک روز به جلسه محاسبه نزدیکتر شدم.

﴿ اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي عَفْوَةٍ مُّغْرَضُونَ ﴾^۱؛ روز حساب

مردم بس نزدیک شد، و آن‌ها سخت غافل و بی‌خبرند.

حضرت علی بن الحسین علیه السلام در پندنامه‌ای که به زُهری مرقوم داشته، چنین می‌نگارد: «بنگر که فردا چون به پیشگاه خداوند، برای بررسی حساب ایستادی، چگونه مردی باشی؟ که از تو می‌پرسند: روزیش را چگونه مصرف کردی؟ حجت‌هایش را چگونه به پایان آوردی؟ مپندار که از تو عذر می‌پذیرند، و از کم‌کاری و تقصیرت شادمان باشند، هرگز، هرگز، چنین نباشد، در کتاب خویش از دانشمندان تعهد گرفته است، آنجا که فرموده: آن‌گاه از کسانی که به آن‌ها کتاب داده شده است، پیمان گرفته که حقایق کتاب آسمانی را، برای مردم بیان کرده و کتمان نکنند.^۲

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: زیرک‌ترین زیرکان کسی است که حساب نفس خویش کند، کاری برای بعد از مرگش نماید، و بی‌خردترین بی‌خردان کسی است که نفسش پیرو هوایش بوده، و آرزوهایش از خدا بخواهد.^۳

این احادیث و آیات وصف کسانیست که به خداوند و قیامت و حساب اعتقاد دارند ولی آنان که، دنیا آنقدر سرگرمشان کرده، که مرگ و حساب را از یاد برده‌اند، و شیطان آن‌ها را به بازی گرفته، خداوند بندگان پاکش را از معاشرت با اینان باز می‌دارد.

۲. سفینه البحار، ص ۲۵۱.

۱. سوره انبیاء، آیه ۱.

۳. تفسیر صافی، ص ۲۰.

قله التفقه و التعقل

کم اندیشی و کم خردی

دیگر از کسانی که خداوند، خوبان را از معاشرت آنها باز می‌دارد، مردمان کم‌دانش و بی‌خردند، چرا که از کوزه همان تراود که در اوست، اعمال و کردار و گفتار ایشان، همه معلول بی‌خردی و بی‌دانشی آنهاست. و خداوند را فرمان چنین است:

﴿ وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَّرَ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ ۗ ﴾^۱

رها کن آنان را که دینشان را به بازی و لهو گرفتند و همین حیات دنیا ایشان را بفریفته است، و یادآور شو که مباد کسی شیفته کردار مؤمنش شود، که جز خداوند ولی و شفاعت کننده‌ای نیست.

معمولاً فرهنگ عوام، آشنایی با لهو و لغو است، و گه‌گاه با دروغ و غیبت و هزل همراه، طبعاً در کنار اینان نشستن، و به سخنان و معاشرت آنها دل بستن، باعث آلودگی انسان است. می‌بینی که گاه حتی در جماعات مسجد، میان دو نماز به لهو و لغو پردازند، و از باری تعالی باز مانند.

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «عابدی که در کار دین، دقت و بصری ندارد، مثل الاغ آسیابان است، که پیوسته به دور خود می‌چرخد، در حالی که دو رکعت نماز دانشمند، برتر از هفتاد رکعت نماز نادان است، چرا که

۱. سوره انعام، آیه ۷۰.

دانشمند، وقتی گرفتار فتنه می‌شود به واسطه علم و دانش خود، از آن جان سالم به در می‌برد، ولی فتنه ریشه نادان را می‌کند. هر آن کس که دارای دانش بسیار و عمل اندک است، بهتر از آن کس است که عملش بسیار و دانشش اندک باشد و با شک و تردید آمیخته باشد.^۱

خواجه هرات فرماید: خدایا آن کس را که عقل دادی چه ندادی و آنکه را عقل ندادی چه دادی؟

چرا؟ چون همه نعمات بود و عقل نبود، همه را انسان بی‌خرد به باد خواهد داد؛ و چون عقل بود و هیچ نبود، همه را با چراغ عقل به چنگ توان آورد. و فردوسی که رحمت خدا بر او باد، بزرگ‌ترین نعمت و مخلوق حضرت پروردگار را جان و خرد در آغاز شاهنامه‌اش می‌داند:

به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه بر نگذرد

که در میان مخلوقات حضرت پروردگار، مخلوقی را برتر از جان انسانی و عقل و خرد نمی‌داند. و حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

«العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان»؛^۲ خرد چیزی است

که با آن خداوند عبادت می‌شود و بهشت به دست می‌آید.

بنابراین تصور نشود که عدم عقل، دیوانگان را منحصرأً شامل می‌شود، بلکه هر آن انسان که دنیا را به جای آخرت برگزید، در زمره دیوانگان است. در طول زندگانی، مواجه با خداوند و شیطانی؛ و جان تو مهبط الهام ربانی و وسواس شیطانی است، هر کس الهام ربانی را رها کرد و وسواس شیطانی را

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۱. ۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱.

برگزید، رهگذار اقدام شیاطین است:

﴿وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾^۱

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد: یا علی! چگونه عاشق لقاء پروردگارت شدی؟ فرمود:

«لَمَّا رَأَيْتَهُ قَدْ اخْتَارَ لِي دِينَ الْمَلَائِكَةِ وَرَسُولَهُ وَانْبِيَاءَهُ عِلْمَتِ انِّ
الَّذِي اَكْرَمَنِي بِهَذَا لَيْسَ يَنْسَانِي فَاحْبَبْتُ لِقَائَهُ»^۲؛ چون دیدم که دین
فرشتگان و پیامبرانش و رسولانش را برای من برگزیده، و دانستم به
راه آنان هدایت کرده و مرا فراموش ننموده، لقائش را دوست دارم.
تفقه و تعقل یار و مددکار یکدیگرند، گر یکی بود دیگری نبود، بسا
شخص، رهنمایش شیطان شود. بودند مرمانی که از دانش بهره‌ای داشتند،
با همان دانش پرچمدار کفار شدند، و گروهی را گمراه کردند، و مردمی به
هوای دانش آن‌ها پیرو ضلالت گردیدند.
آری در میان دینداران از جاهلان، و در میان دانشمندان از بدکاران
بپرهیزید، که آنها سبب انحراف هر منحرفی هستند.
و دیگر از آنچه پرهیزش بر متقین واجب آمد، کسانی هستند که زیاد حرف
می‌زنند. سخن نغز و پر، کوتاه است در حروف و بلند است در معنی و اثر:
لاف از سخن چو دَرِ توان زد آن خشت بود که پر توان زد
و چون درباره زیاده‌گویی و پرحرفی، قبلاً مطالبی تقدیم شد، از تکرار
آن صرف نظر می‌نمایم و به دنباله سخن می‌پردازم:

۱. سوره بقره، آیه ۱۶۸.

۲. توحید صدوق، باب انه عزوجل لا يعرف الا به.

قِلة الخوف

دیگر از صفات دنیاپرستان، کمبود خوف است، که دلالت بر ضعف معارف توحیدی آنهاست، دل به اسمائی مانند غفور و غفار و ستار بسته و از اسمائی مانند منتقم و جبار و قهار غافل مانده‌اند. یعنی دل به اسماء جمالی بسته، و از اسماء جلالی خداوند غافل مانده‌اند. در حالی که حضرت پروردگار، خود را با این اسماء معرفی می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلٰی ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ﴾^۱؛ همانا پروردگار تو نسبت به ظلم‌هایی که انسان‌ها می‌کنند اهل گذشت و مغفرت است و همچنین سخت مجازات کننده است.

و در آیه دیگر:

﴿نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ﴾^۲؛ بندگانم را آگاه ساز، که من بسیار اهل گذشت و مهربانم و عذاب و شکنجه من بسیار دردناک است.

با توجه به این آیات، بنده باید هیچ‌گاه از عذاب خداوند، خود را در امان نداند، و هیچ‌گاه هم از غفران و آمرزش حضرت غفار ناامید نباشد. راوی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در وصیت لقمان چه بود؟ امام فرمود: در آن مطلب عجیبی بود، عجب تر از همه آن‌ها این بود که به پسرش گفت: آنچنان از خداوند بترس که گویی اگر تمام کارهای جنّ و انس را به پیشگاهش ببری، باز هم تو را عذاب می‌کند، و آن چنان به او امیدوار

۱. سوره رعد، آیه ۶.

۲. سوره حجر، آیات ۴۹ و ۵۰.

باش، که گویی اگر تمام گناهان جن و انس را مرتکب شوی، باز هم بر تو رحمت آورد. سپس امام فرمود: پدرم می فرمود: هیچ بنده مؤمنی نیست، مگر این که در دل او دو نور است، یکی نور خوف و ترس و دیگر نور امید، که اگر سنجیده شوند، هیچ کدام زیاد از دیگری نخواهد بود.

حافظ هر آن که عشق نورزید و وصل خواست احرام طوف کعبه دل بی وضو ببست
ای عزیز! راهی دشوار در پیش است، که اگر آن را سهل گیری، از راه
بازمانی.

﴿إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ﴾^۲ : به راستی که تو کوشنده ای

به سوی پروردگارت، سپس او را ملاقات کنی.

ترس از اسماء جلالی، انرژی و قدرت رهسپاری تو است، و امید به
اسماء جمالی، آسان سازی و هموار سازی گذرگاه سلوک است.

خیال زلف تو پختن نه کار هر خامی است که زیر سلسله رفتن طریق رعنائی است
بر آستان تو مشکل توان رسید آری عروج بر فلک سروری به دشواری است

(حافظ)

مباد از آن گروه باشی، که سفری به زیارتگاه ائمه علیهم السلام روند، و
خوش گذرانند و سوغات آورند و خویشتن را عاشق ائمه دانند، و این تصور
خام را داشته باشند، که ولو در این مسافرت دهها معصیت کرده باشند،
چون به زیارت ائمه رفته‌اند، مورد شفاعت حضرات قرار گیرند. به این
حدیث خوب است توجه فرمایید:

جابر گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود: ای جابر آیا کسی که خود را به

۱ . بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳۵۲. ۲ . سوره انشعاق، آیه ۶.

شیعه بندق، همینش بس باشد که دوستی ما خاندان را دارد، به خدا قسم شیعه ما نباشد جز کسی که از خدا بپرهیزد، و او را فرمان برد، شیعه‌های ما شناخته نمی‌شوند، جز به نشانه تواضع و خشوع و امانت داری، و کثرت یاد پروردگار و روزه و نماز، و نیکی کردن به پدر و مادر و واریسی حال همسایگان و درویشان و مستمندان و بدهکاران و یتیمان، و راستگویی و خواندن قرآن، و نگه داشتن زبان از مردم جز به ذکر خیر، و آنها امین خاندان خوداند در هر چیز. جابر گوید: یابن رسول الله ﷺ ما کسی را بدین سان شناسیم. حضرت فرمود: ای جابر مبادا روش‌های مردم، تو را به این عقیده کشد، که برای مرد همین بس باشد که گوید: من علی را دوست دارم، و پیرو او هستم. سپس در این گفته زبانی فعال نباشد. اگر گوید: من رسول خدا را دوست دارم و سپس پیروی از شیوه او نکند و به روش او کار ننماید، دوستی او برایش سود ندهد. از خدا بترسید و برای خدا کار کنید، به راستی که میان خداوند و کسی خویشی نیست، دوست‌ترین بنده‌ها نزد خداوند عزوجل و ارجمندترین آنها نزد او باتقواترین و مطیع‌ترین آنهاست نسبت به او. ای جابر! به خدا نتوان مقرب شد جز به طاعت و فرمانبرداری از او، با ما برات آزادی از دوزخ نیست، هر که مطیع خداست دوست ماست، و هر که نافرمان خداست دشمن ماست، نتوان به ولایت ما رسید جز با عمل و ورع.^۱

مبادا با چهار روز نماز و روزه یا زیارت یکی از ائمه علیهم السلام، خود را از خدا طلب کار بدانی:

بهبوش باش که هنگام باد استغنا هزار خرمن طاعت به نیم جو نخرند

(حافظ)

ابن ابی نجران نقل می‌کند: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: گروهی گناه انجام می‌دهند و می‌گویند: ما به خدا امید داریم، و پیوسته رفتارشان همین است تا می‌میرند. امام علیه السلام فرمود: این‌ها گروهی هستند که به آرزویی دلخوش‌اند، دروغ می‌گویند، اهل امید نیستند، کسی که به چیزی امیدوار است، آن را جستجو می‌کند و کسی که از چیزی ترسان است، از آن می‌گریزد.^۱

باز امام صادق علیه السلام می‌فرماید: به خدا آن قدر امیدوار باش، که این امید تو را به انجام گناه جسور نکند، و از او چندان بترس که این ترس تو را از رحمتش ناامید نسازد.^۲

باری ای عزیز!، هدف بس والاست، برای اهداف دنیاوی چند کوشی؟
گراز این سو آیی، هدفی بس عالی و وصول به سعادت جاودانی داری. ولی بدان که:

جان به بوسی می‌دهد آن شه‌ریار	الحق ای عشاق آسان گشت کار
اب‌ذلو ارواحکم یا عاشقین	ان تکنونو فی هواکم صادقین
رنج راحت دان چو شد مطلب بزرگ	گرد گله توتیای چشم‌گرگ
گوی دولت آن سعادت‌مند برد	کاو به پای دلبر خود جان سپرد
گر همی خواهی حیات و عیش و نوش	گاو نفس خویش را اول بکش
در جوانی کن نثار دوست جان	رو عوان بـین ذلک را بخوان
پیر چون گشتی گران جانی مکن	گوسفند پیر قربانی مکن

(شیخ بهائی)

۱. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳۵۷. ۲. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۳۸۴.

كثرة الفرح عند الطعام

طبعاً وقتی یکی از اهداف انسان، اکل و خوردن بود، چون سفره طعام گسترده شد، به هدفش رسیده، جا دارد شادمان باشد. گنه کاران را هر گناهی تمتع نفس اوست، و طبعاً از آن لذت می‌برند، زندگی را تمتع از مادیات چشیدن، لذا لذت خوردن و نوشیدن و چون حیوانات زیستن است، علت آن که از تمتعات معنوی بهره‌ای نداشتند و آن‌ها را نچشیده بودند، عیش و شادی آن‌ها در طول عمر، از همین سنخ است، لاجرم چون به دوزخ در آیند، پرسند از چه به این عذاب گرفتار شدیم؟ خطاب رسد:

﴿ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِذَا كُنْتُمْ

تَمْرَحُونَ﴾^۱؛ این بدان جهت است، که در زمین شادمان بودید، جز

در راه حق و بدانها شادمانی می‌کردید.

لاجرم خداوند بندگان مؤمنش را از معاشرت با این گروه منع می‌دارد:

با گروهی که بخندند و بخندانند چه کنم چون نه بخندم نه بخندانم

خنده از بی‌خردی خیزد، من چون خندم که خرد سخت گرفته است گریانم

از پی آن که دی از بهر چه خندیدم تا دم صبح به دل خسته و گریانم

(ناصر خسرو)

گه از تنوع طعام و گاهی از وصول مال و ثروتی جدید، خنده بر لب و شادمانی بر دل دارند، قارون نیز چنین بود که عارفانش به نصیحت

۱. سوره مؤمن، آیه ۷۵.

نشستند که: «لَا تَفْرَحُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ»^۱. خنده و شادمانی گناه نیست، اما کجا و برای چه؟

رقص آنجا کن که خود را بشکنی	پنبه را از ریش شهوت برکنی
رقص و جولان بر سر میدان کنند	رقص اندر خون خود مردان کنند
چون رهند از دست خود دستی زنند	چون جهند از نقص خود رقصی کنند
مطربانشان در درون دف میزنند	بحرها در شورشان کف میزنند
هین دهان بر بند از هزل ای عمو	جز حدیث روی او خیری مگو

(مولوی)

در این حدیث شریف بنگر که اگر راه را گم کردی و عشق و محبتت جز به خدا و حرکت به سوی او تعلق گرفت، شیطان تو را به کجای می کشاند: اول باری که نافرمانی خداوند تبارک و تعالی انجام شد، به واسطه شش چیز بود: دوستی دنیا، دوستی ریاست، دوستی خوردنی‌ها، دوست داشتن زنان، دوست داشتن خواب، دوستی آسایش.^۲

(امام صادق علیه السلام)

«ابعد ما یکون العبد من الله عزوجل اذ لم یهمه الا بطنه و فرجه»^۳

دورترین حالت بنده از خداوند، زمانیست که به چیزی جز شکم و تمایلات جنسی اهتمام نداشته باشد.

(امام صادق علیه السلام)

۱. سوره قصص، آیه ۷۶. ۲. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۶۰. ۳. بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۳۱۳.

ای عزیز! خوردن و پوشیدن و مسکن گزیدن و تولید مثل، لازمه حیات و زندگی است، اما دقت شود که مباد این اهداف آن گونه تمایلات انسان را مسخر کند، که هدف اصلی آفرینش خود را فراموش نماید. آن گونه دنیا مجذوب او قرار گیرد، که از یاد برد:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱؛ نیافریدم جن و انسان

را جز برای عبادت.

آن فرو رفته در لجنزار دنیا را که سروده: «لذت دنیا زن و دندان بود»، مسلم جز از لذائد مادی چیزی نچشید، و از لذت قرب و انس، او را بهره نبوده، ولو پیر هفتاد ساله بود، هنوز نطفه پرورده در شکم و یا ایام شیرخوارگی اوست، که لذت جز طعم خون مادر و یا شیر او را بهره نبوده است. این لذات را بسا حیوانات، بیش از انسان را بهره است.

«الهی ما الذّٰ خواطر الالهام، بذکرک علی القلوب، و ما احلی المسیر الیک بالاهام فی مسالک الغیوب و ما اطیب طعم قربک و ما اعذب شرب قربک»؛ پروردگارا! وه که چه لذت بخش است، الهام خاطره ای از یاد تو بر دلها؛ و چه شیرین است، گذار در شاهراه های یاد تو، در جاده های غیوب، و چه شیرین طعم محبت تو و چه ناب طعم عشق تو!!^۲

می بینی که فواصل انسان ها در مسالک زندگی، تا چه حد است، بسی در حریم قرب و گروهی در ردیف حیوانات.

۱. سوره ذاریات، آیه ۵۶. ۲. مناجات العارفين.

محببتک راحتی فی کل حین و ذکرک مونسى فی کل حالى
چه ذوق یافت دل من به ذکر آن محبوب مراسم تحفه جانبخش غمزا حافظ
« و استغفرک من کل لذّة بغير ذکرک و من کلّ راحة بغير انسک و
من کل سرور غير قربک و من کل شغل بغير رحمتک »؛
پروردگارم! پوزش می خواهم، از هر لذتی که چشیدم به جز یاد تو،
و از هر راحتی جز راحت انس با تو، و از هر شادی به جز شادی
قرب تو و از هر اشتغالی به جز طاعت و عبادت تو.

(مناجات الذاکرین)

عاشقی کار شیر مردان است سخره کودکان معبر نیست
اوقاتدن در آتش سوزان جز که در عهده سمندر نیست

عدم الشکر عند الرخاء و عدم الصبر عند البلاء

در اینجا دو کمبود را در اخلاقیات دنیا دوستان می یابید، یکی
سپاسگزاری در بهره گیری از نعمت ها و آسایش ها، و دیگر عدم شکیبایی
در مصائب و سختی ها:

﴿ وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ
يُتُوسًّا ﴾^۱؛ هر آنگاه انسان را از نعمتی برخوردار سازیم، از ما رو
گرداند، و هر آنگاه ناخوشی به او رسد، یکسره ناامید می شود.

۱. سوره اسراء، آیه ۸۳.

گر آدمی بر دارائی‌های خداداد خود توجه نماید، آنرا به شمار نتواند آورد، در همان حال اگر کمبودی به او رسد، تمام توجه او بدان کمبود معطوف گردد. از نعمت حیات برخوردار است، می‌بیند، می‌شنود، قلبش می‌طپد، ریه‌اش باز و بسته می‌شود، روی پای خود قیام دارد، و صدها نعمت دیگر، اگر فقط سرش کمی درد کند، صد افسوس که در این هنگام همه نعمت‌ها را فراموش می‌کند.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ﴾؛^۱ همانا که خداوند نسبت به بندگانش اهل فضل و انعام است، ولی بیشتر مردم اهل سپاسگزاری نیستند.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: نعمت‌های خداوند را خوب همراهی کنید، بپرهیزید از این که از دست شما خارج شده، و در اختیار دیگران قرار گیرد، به هوش باشید که نعمت از چنگ کسی خارج نشود، که دوباره به سوی او باز گردد.^۲

دقت شود که بنده سپاسگزار، نخست معرفت نعمات را به یاد آورد و سپس سپاس آن‌ها گزارد، و چنین کس اگر اهل بصیرت باشد، دریابد که در نعمات حضرت منعم غرق هستیم و فرمود:

﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾؛^۳ نعمت‌های خداوند را

نتوانید شمرد.

۱. سوره یونس، آیه ۶۰.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۲۶.

۳. سوره ابراهیم، آیه ۳۴.

در این باران نعمت، گر سر انگشتی آب نرسد، مسلم از یاد می‌رود، زین رو اهل شکر و سپاس، همیشه شادمان و شادابند و آن که توجهی به نعمت‌ها ندارد و منحصرأً به کمبود می‌نگرد، همیشه غمگین.

﴿ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ﴾^۱ و

هر آن کس سپاس گزارد سودش برای خود است و آن بنده که کفران ورزید و به نعمات خدا داد ننگریست خداوند بی‌نیاز و سخاوتمند است.

گاه اگر در امر ثروت دست‌های خالی است و مختصر فقر تو را به خود مشغول کرده و از ثروت‌های خدا داد که داری غافل، بنگر که هر کدام از آن‌ها به چند فروشی؟

﴿ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾^۲ شما را

گوش و چشم‌ها و اندیشه و عقل دادیم، بسا سپاسگزارید.

گوش و چشمانت را به چند فروشی، اگر در یک لحظه عقل و خردت از دست می‌رفت و دیوانه می‌شدی، چه مصیبت بزرگی بود، در دیوانگی میلیاردها ثروت، تو را چه سودی بود. خواجه هرات فرماید: خدایا آن که را عقل دادی، چه ندادی و آن که را عقل ندادی چه دادی؟ این‌که در این آیه مطرح گردیده، منحصرأً سه نعمتی است، که از آنها برخوردار، با اندیشه دقایقی یابی، که ثروتمندی، و نعمات او را قدر ندانی.

۱. سوره نمل، آیه ۴۰.

۲. سوره نحل، آیه ۷۸.

آیا شکر فقط با زبان است؟

ابوبصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا شکر و سپاس خداوند، حدّ و اندازه‌ای دارد، که چون بنده آنرا انجام دهد، سپاسگزار به شمار آید؟ فرمود: آری، عرض کردم: آن چیست؟ فرمود: ستایش خدا کند بر هر نعمتی که به او ارزانی فرموده، از قبیل اولاد و مال، و اگر در مالی که خدا به او بخشیده حقی وجود داشته باشد، آن را اداء کند.^۱

چنانچه خدای عزوجل فرمود:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ﴾؛^۲ پاک و منزّه

است خداوندی که برای ما رام و مسخر فرمود این را و ما توانایی رام کردن آن را نداشتیم.

و نیز فرمود: ﴿رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴾؛^۳ مرا

در جایگاه با برکتی فرود آور، و تو بهترین فرود آورندگان.

و فرمود: ﴿وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ

وَأَجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا﴾؛^۴ مرا در جایی وارد و خارج

گردان، که از راستی و درستی برخوردار باشد، و از پیشگاه خود

تسلط و نصرت برای من مقرر فرما.^۵

یادآوری نعمات خداوند به ویژه در هنگام بهره‌وری از آنها سپاس و شکر

۱. اصول کافی، ج ۲، باب الشکر، حدیث ۱۲.

۲. سوره زخرف، آیه ۱۳.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۲۹.

۴. سوره اسراء، آیه ۸۰.

۵. مرآت العقول، ج ۸، ص ۱۵۴.

است، که حضرت امام از مصادیق آن یاد می‌کنند، که زور یک اسب از انسانی قوی برتر است، باری که او حمل می‌کند، هیچ انسانی نمی‌تواند به دوش کشد، پس بیاندیش که تو ضعیف چگونه بر این قوی، تسلط پیدا کردی و راکب این مرکوب شدی و به هر جایش که خواهی می‌بری و حتی گاه او را با تازیانه می‌آزادی، این نیست جز لطف خدا و زمامداری او که: ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا﴾^۱؛ نیست هیچ موجودی جز این که زمامش به دست خداست.

زین رو بر این تجلی اسم حضرت رحمانی، در هنگام استفاده، سپاس و شکر لازم آید و این سپاس در عصر حاضر، اتومبیل، راه آهن و هواپیما را نیز شامل می‌شود. با توجه بر این که: ﴿مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾^۲؛ مانعی نیست تو را که وسیله را نیز شاکر باشی.

«من لم يشكر القليل لم يشكر الكثير و من لم يشكر الناس لم يشكر الله»^۳؛ هر آن کس قلیل را سپاس نداشت، کثیر را نیز سپاس ندارد و آن که از مردم سپاس نگذارد، از خداوند هم سپاس نگذارد؛

و چون در بحث گذشته از شکر و سپاس مطالبی تقدیم داشتیم، از این بحث سپاس که در اخلاق اسلامی نیز، زیاد بر آن تاکید شده عبور می‌کنم، که در اصل حدیث سخن از دنیا پرستان است، که بسا در نعمت‌ها غوطه‌ورند، ولی سپاس هیچ نعمت را نگذارند، مباد با همنشینانی آنان، تو نیز از راه بازمانی.

۲. سوره نحل، آیه ۵۳.

۱. سوره هود، آیه ۵۶.

۳. مستطرف، ج ۱، ص ۲۳۶.

عدم الصبر عند البلاء

دیگر از خصوصیات اهل دنیا، عدم صبر و شکیبایی در بلایا و مصائب است، و این یک امر طبیعی است، چه دنیا دار بلایا برای همه است، روزی فقر، روزی غنا، روزی بیماری، روزی سلامتی، روزی جوانی، روزی پیری، روزی قوت، روزی ضعف؛ ولی اهل ایمان و تقوا چون با زره صبر و شکیبایی از بلایا مصون مانده‌اند و دنیاپرستان را، که این زره در بر نیست، بلایا را بیشتر حس می‌کنند، تا بدان جا که بسا شکایات آن‌ها به کفر می‌انجامد.

﴿ لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَسْأَلُ قَنُوطًا ^۱؛

آدمی در درخواست خیر خستگی ندارد، و اگر او را آسیبی رسد، از خیر و رحمت نا امید می‌گردد.

قلبت سالم است، ریهات باز و بسته می‌شود، چشمت می‌بیند، گوشت می‌شنود، در هیچ نعمت کمبودی نداری، اما در تصادمی دست فرزندت جزئی آسیبی دیده، ای وای و واویلای تو گوش همه را کر می‌کند؛ آن همه نعمت را فراموش کردی و منحصرأ این آسیب، تو را از آرامش و شکر بازداشت، تا بدان جا که بسا تو را به گرداب کفر اندازد.

﴿ وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَا مِنْهُ إِنِّهٖ لَيَبْغُورٌ ^۲؛

هر آن‌گاه انسان را رحمتی از جانب خود بچشانیم، و سپس از او باز گیریم، یقیناً نا امید و ناسپاس است.

۱. سوره فصلت، آیه ۴۹. ۲. سوره هود، آیه ۹.

و نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرماید: نعمت‌ها را پیش از آن که از دست رود، خوب همراهی کنید. زیرا آن‌ها از بین می‌روند، و بر نحوه عمل صاحبانشان با آن‌ها گواهی می‌دهند.^۱

گفت پیغمبر که نعمت‌های حق	اندر این ایام می‌آرد سبق
گوشش هوش دارید این ایام را	در ربایید این چنین نفعات را
نفعه‌ای آمد شما را دید و رفت	هر که را می‌خواست جان بخشید و رفت
نفعه دیگر رسید ای خواجه تاش	تا ز تو در نگذرد آگاه باش
هست مهمانخانه این تن ای جوان	هر صباحی ضعف نو آید دوان
هر چه آید از جهان غیب و ش	در دلت ضیف است آنرا دار خوش
تا که چون با اصل گردد متحد	شکر گوید از تو با سلطان دل

(مولوی)

که غم، گاهی نشاط، که فرح، گاهی حزن، که ضیق گاهی سعه.

«قلب المؤمن بین الاصبغین من اصابع الرحمن یقلب کیف یشاء»؛^۲

دل مؤمن در میان دو انگشت دست خداست، زیر و رو می‌کند، هر

آن گونه که بخواهد.

بزرگان را در این باره سخنی نیکوست، گویند: هر کس هر چه را بیشتر دوست دارد، آن را دست کاری می‌کند، خداوند دل مؤمن را از همه مخلوقات خود بیشتر دوست دارد، تا بیند در غم چگونه و در نشاط چگونه؟

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۲۱. ۲. مرآت العقول، ج ۱۰، ص ۳۹۳.

در فقر چگونه و در غنا چگونه؟ در صحت چگونه و در بیماری چگونه است؟
زین رو بنده مؤمن، باید بداند که هر جایی صحنه آزمایشی است، مباد از
آزمایش غافل مانیم.

آن گاه که حضرت مقلب القلوب را با دل قریبی بینی، آن را بس غنیمت
دان، که این حال کم اتفاق افتد و تا توانی از آن حال به در میا، که بهار ایام
عمر، همان لحظات است:

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار کس را وقوف نیست که انجام کار چیست؟
پیوند عمر بسته به مویی است هوش دار غم خوار خویش باش غم روزگار چیست؟

(حافظ)

مثل اینکه از موضوع خارج شدم، داستان آن کسان بود، که در بلایا
شکیبایی ندارند و این از ویژگی‌های دنیا دوستان است، و خداوند این
نشان‌ها را بیان می‌فرماید تا دوستانش را از معاشرت با آنها باز دارد. چه در
معاشرت‌ها احوال دستخوش تحوّل است و بیش از هر چیز، دل آدمی
همرنگ معاشر می‌گردد.

عَدَّ كَثِيرَ النَّاسِ قَلِيلًا

کارهای خوب مردم، و خوبان آنها در نظرشان جلوه‌ای ندارد، بدان
اجتماع را کثیر می‌دانند و خوبان آنها را قلیل، نقل محفلشان، جنایت‌ها و
خیانت‌ها و کمبودها و سرقت‌هاست، از خوبان اجتماع و خدمات و
بخشش‌های آنها چیزی ذکر نمی‌کنند، و نوعاً آنها را نمی‌شناسند،

تکیه‌گاه سخن آن‌ها فساد و کمبودها و خیانت‌هاست، در حقیقت بلندگوی بدان و نهان داشتن خوبان هستند، اما به خود که می‌نگرند، جز حسن و زیبایی و کمال نمی‌بینند در نتیجه به غرور و منیت خود می‌بالند، و همه را یائین تر از خود می‌پندارند.

﴿وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَأَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ
الْجِبَالَ طُولًا كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا﴾^۱ در زمین

شادمانه مخرام، که تو هرگز نتوانی زمین را بشکافی و هر چند دم از بلندی زنی، بلندی به عظمت کوه‌ها نرسد، این‌ها همه نزد پروردگارت، گناه و زشت است.

دقت شود که گاه انسان فعلی انجام می‌دهد، که گناه و نافرمانی محسوب می‌شود. اما گاه اندام او، هیچ عملی انجام نمی‌دهند، ولی حالتی بر او مسلط است، که گناه است، اینجا خداوند، حال تکبیر و به خود نازیدن را گناه محسوب می‌فرماید، که بسا برای متکبر و مغرور سراسر عمرش را فرا گیرد.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: یائین درجه الحاد کبر است.^۲

و امام باقر علیه السلام فرمایند: عزت ردای مخصوص ذات باری تعالی است و بزرگی منحصرأ برازنده آن ذات است، پس هر آن کس به چیزی از آن دست یازد، او را واژگون در دوزخ نمایند.^۳

۱. سوره اسراء، آیات ۳۷ و ۳۸. ۲. بحارالانوار، ج ۷، ص ۱۹۰. ۳. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۱۳.

حمد الانسان بما لا يفعل و ادعائه ما ليس له
خودستایی آدمی به آنچه در او نیست
و ادعای او در آنچه، بهره‌ای از آن ندارد

برای شناخت اهل دنیا و پرهیز از آنان، صفات آن‌ها را خداوند، یکی یکی بازگو می‌فرماید، تا خوبان را از فریب ایشان باز دارد، ایشان در گفتارشان ادعا فراوان دارند، که مورد فریب ساده اندیشانی قرار می‌گیرد، ولی چون کاوش کنی، بینی که ادعای آنها جز فریب چیزی نبود.

سعدی را در گلستان نموداری از ایشان است:

«زاهدی مهمان پادشاهی بود، چون به طعام بنشستند، کمتر از آن خورد، که ارادت او بود و چون به نماز پرداختند، بیشتر از آن کرد، که عادت او بود، تا ظنّ صلاحیت در حق او زیادت کند.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است
چون به مقام خویش آمد، سفره خواست تا تناول کند، پسری صاحب فراست داشت. گفت: ای پدر! باری به مجلس سلطانی در، طعام نخوردی؟
گفت: در نظر ایشان چیزی نخورم، که به کار آید. گفت: نماز را هم قضاکن، که چیزی نکردی که بکار آید.

ای هنرها گرفته بر کف دست عیبها را نهفته زیر بغل

تا چه خواهی خریدن ای مغرور روز درماندگی به سیم دغل

اینان را اگر صد گناه و صفت بد باشد، هرگز بدان نظر ندوزند، و در پیش پروردگار از آن‌ها مغفرت نخواهند و گر قدمی در راه خیر برداشتند، مادام

آن را در نظر دارند و در محافل و مجالس از آن یاد کنند، و بر آن بی‌بالند. اما معصوم که او را لغزشی نیست، در پیشگاه خداوند چنین فرماید:

«الهی ان كنت بئس العبد فانت نعم الرب عظم الذنب من عبدك
فلیحسن العفو من عندك»؛^۱ ای معبودم! گر من بد بنده‌ای هستم،
پس تو خوب پروردگاری هستی، چه زشت است گناه از بنده‌ات، و
چه خوب است عفو از نزد تو.

نبیند مدعی جز خویشتن را که دارد پرده پندار در پیش
گرت چشم خدایینی بیخشدند نبیند هیچ کس عاجز تر از خویش

(سعدی)

﴿أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ﴾؛^۲ آیا در دوزخ و جهنم،

جایگاه و منزلی برای متکبرین نیست؟

گر آدمی را خرد و عقل باشد، فقر خود را لحظه به لحظه در پیشگاه حضرت غنی درک می‌کند، چون می‌داند که ضربان قلبش را خود اداره نمی‌کند و به دست دیگری است، ولی ای وای بر خودبینی او، که اگر به خود تکیه دروغین کرد، از دیدار خدا باز می‌ماند و جز خود نمی‌بیند:

«شَرُّ آفَاتِ الْعَقْلِ التَّكْبِيرُ»؛^۳ بدترین آفت عقل تکبر است.

(حضرت علی عليه السلام)

متکبر را نه تنها چشم بازبینی عیوب خود نیست، و گر دیگران او را بر آن عیوب واقف ساختند، آن‌ها را دشمن دارد و عیوب خویش را منکر شود.

۱. ذکر سجده امام سجاد عليه السلام در ماه رجب، ر.ک: اقبال الاعمال، اعمال ماه رجب.
۲. سوره زمر، آیه ۶۰.
۳. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۲۹.

«خضوع و فروتنی را جستم، آن را تنها در پذیرفتن حق دانستم،
حق را بپذیرید که حق پذیری، آدمی را از خود بزرگ بینی دور
می‌کند».^۱

(حضرت علی علیه السلام)

بنده خاضع، حتی اگر مورد ستایش دیگران قرار گرفت، نه تنها بدان
نبالد، بلکه آن را منکر شود و از خداوند طلب مغفرت کند، و با خود گوید:
اینها از عیوب و گناهان تو بی‌خبرند، اما خداوند بر عیوب تو واقف است.
شخصم به چشم عالمیان خوب منظر است و ز خبث باطنم سر خجلت فتاده پیش
طاوس را به نقش و نگاری که هست خلق تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش

(سعدی)

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هر آن کس خود پسندی کند، هلاک شود و
هر آن کس رأی و نظر خود را از همه برتر داند، و خود رأی باشد، نابود شود.
همانا عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: بیماران را شفا دادم، کور مادرزاد را بینایی
بخشیدم، مردگان را به اذن الهی حیات دادم، اما چون در صدد معالجه
احمق و نادان برآمدم، نتوانستم او را مداوا کنم. به آن حضرت گفته شد: ای
روح الله! احمق کیست؟ فرمود: خود پسند و هم آن که از خودش خوشش
می‌آید، و تمام برتری را از آن خود داند، و خود را حق به جانب می‌داند، و
برای دیگران حقی قائل نیست، این احمقی است، که هیچ راهی برای
مداوایش وجود ندارد.^۲

۱. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۳۹. ۲. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳۲۰.

ذکر مساوی الناس

یادآوری بدی‌های مردم

همیشه حتی در زمان پیامبران، در اجتماع خوبان و بدان، اهل ایمان و تقوا و کافران و گمراهان، در کنار هم زندگی می‌کردند، طبعاً ﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ...﴾ «وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ»^۱. از خوبان جز خوبی و حسن نمی‌تراویده و از بدان جز گناه و لغزش آثاری به وجود نمی‌آمده. خوب این مردم دنیا طلب، همیشه ورد زبانشان نشر آثار گنه کاران می‌باشد، و در هر مجلس که نشستند، از گناه بزه کاران و جنایت جانیان و ظلم ظالمان و جهل جاهلان نشان گفتار است.

در حقیقت ناشران بزه و گناه، و سخنوران جانیان و گنه کاران اند، اگر در جامعه، صد خیر و حسن ببینند از آن یاد نمی‌کنند، و اگر ظلمی یا گناهی را مشاهده کردند، موضوعی برای سخن پراکنی به دست آوردند، تا در محفلی که پیش آید نقل مجلسشان باشد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲؛ همانا کسانی را که دوست دارند زشتی در میان مؤمنان رایج شود، در دنیا و آخرت شکنجه‌ای دردناک است. خداوند همه چیز را می‌داند و شما نمی‌دانید.

۲. سوره نور، آیه ۱۹.

۱. سوره نور، آیه ۲۶.

در مصداق همین آیه از امام صادق علیه السلام منقول است: «هر کس آنچه را که از مؤمنی به چشم خود دیده و به گوش خود شنیده، درباره او نقل کند، از جمله کسانی است که خداوند درباره او فرمود: «همانا کسانی که دوست دارند زشتی‌ها در میان مؤمنان رایج شود ایشان را شکنجه‌ای بس دردناک است»^۱.

دقت شود که لغت معروف یعنی شناخته شده، و منکر یعنی ناشناسا، در جامعه مسلمانان، باید کارهای خوب، سخنان نغز، برخوردهای محبت آمیز، همگی مشهود و شناسا باشد، و بر عکس کارهای زشت، ظلم، سخنان و الفاظ نامطلوب دیده نشود و جزء منکرات باشد.

و بر هر مسلمان واجب است که اگر یکی از منکرات را مشاهده کرد، آن را نهی کند، و تا آنجا که می‌تواند پنهان دارد، و وای بر آن کس که معروف‌ها را پنهان داشته، و منکرات را نقل کند، و در همه جا نقل محفلش باشد، ولو نام فاعلش را ذکر نکند، شیوع و پراکندن زشتی‌هاست. عالم تجلی‌گاه اسماء الهی است، و اسماء او را همه جا دلبری است، گر به تماشای اسماء او نشینی جز زیبایی نبینی:

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست	به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
تا دل مرده مگر زنده کنی کاین دم از اوست	به غنیمت شمر ای دوست دم عیسی صبح
به ارادت ببرم درد که درمان هم از اوست	به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است

۱. سوره نور، آیه ۱۹.

زخم خونینم اگر به نشود، به باشد
خنک آن زخم که هر لحظه مرا مرهم از اوست
غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد
ساقیا باده بده شادی آن کاین غم از اوست
پادشاهی و گدایی بر ما یکسان است
که براین در همه را پشت ارادت خم از اوست
سعدیا گر بکند سیل فنا خانه دل
دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست

(سعدی)

این یک نوع جهان بینی است، که جان گوینده هم اکنون، خرامان در بهشت است: ﴿أَزَلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱.

و جهان بینی بد بینان را در شعر این شاعر به تماشا نشین:

خلقت من در جهان یک وصله ناجور بود
من که خود راضی به این خلقت نبودم زور بود
خلق از من در عذاب و من خود از اخلاق خویش
از عذاب خلق و من با رب چه ات منظور بود
که طبعاً درون این گونه نظر پردازان هم اکنون جهنم است: ﴿إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^۲.

دو بیتی‌های باباطاهر همگی جانفزا است به ویژه این دو بیتی:

به صحرا بنگرم صحرا تو بینم
به دریا بنگرم دریا تو بینم
به هر چه بنگرم کوه و در و دشت
نشان از قامت زیبا تو بینم
از این سخنان بوی عطر بهشت می تراود.

از آمدنم نبود گردون را سود
وز رفتن من جاه و جلالش نفزود
وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود
کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود؟

۱. سوره شعراء، آیه ۹۰. ۲. سوره عنکبوت، آیه ۵۴.

و از این سخنان دود آتش جهنم.

درونیست گنجینه یاد و ذکر خدا، ترسیمی در خاطر از اسماء الهی و
خاطراتی از داستان‌های خوبان، و درونی از غفلت و خاطراتی از مظالم و
دنیاپرستان و کافران، و از هر دو می‌تراود، سخنانی که در درون جان دارند،
آنچه حدیث می‌فرماید، شناختی است برای این دو گروه:
«از همنشینی با عیب‌جویان بپرهیز، که همنشین آنان، نیز از آنان در
امان نیست».^۱

(امام صادق علیه السلام)

«در شگفتیم از کسی که عیوب مردم را زشت می‌شمارد، و نفس خودش
بیش از همه معیوب است، و آن را نمی‌بیند».^۲

(امام صادق علیه السلام)

۱. غرر و درر، باب العیوب.

۲. غرر و درر، باب العیوب.

ویژگی‌های اهل دنیا

«یا احمد انّ عیب اهل الدنیا کثیر، فیهم الجهل و الحمق لا يتواضعون لمن يتعلمون منه و هم عند انفسهم عقلاء و عند العارفين حمق»^۱

ای احمد: عیب اهل دنیا و دنیا زدگان بس بسیار است، نادانی و جهل وجودشان را فرا گرفته، در برابر آموزندگان علم و حکمت خضوع و فروتنی ندارند، خود را بس عاقل می‌دانند، در حالی که در نظر عارفان کم خرد و نادانند.

همین که آنان را اهل دنیا گویند، معرفی آنها بس باشد، چرا که خداوند وصف آخرت را برای ایشان بازگو کرده و از جاودانگی آن سرای و فنا و ناپایداری این سرای، ایشان را آگاهانیده، معذالک دنیا را بر آخرت برگزیده‌اند. غزالی را سخنی جالب در این جاست:

«اگر آدمی را مخیر سازند که کوزه‌ای طلا خواهی به امانت و از تو بعد از چند باز ستانند و یا کوزه‌ای سفالی خواهی که از آن تو باشد، بر عاقل واجب بودی که سفال باقی را بر طلای فانی ترجیح دهد، تا چه رسد که دنیا سفال

۱. حدیث معراج.

فانی و آخرت طلای باقیست».

خداوند آمیزش و معاشرت با اینان را، با این نصایح برای بندگانش منع می‌فرماید، چراکه مشغول شدن با ایشان، آن‌ها را از یاد خداوند و آخرت باز می‌دارد.

در نصایح امام صادق علیه السلام به عمار چنین آمده: «ای عمار اگر می‌خواهی نعمت بر تو فرو ریزد و جوانمردیت به کمال رسد و زندگی‌ت سر و سامان یابد، گدا صفتان و پست منشان را در کارهایت دخیل و شریک مکن، زیرا اگر به آن‌ها اطمینان کنی، بر تو خیانت می‌کنند، در گفتگو با تو دروغ می‌گویند و اگر گرفتار و مصیبت‌زده شوی، خوار و خفیف‌ت می‌سازند و چون تو را وعده‌ای دهند، بی‌وفایی و خلف وعده کنند».

آدمی با درک کمبودهای خود، برای رفع آن‌ها به دنبال سرمایه داران می‌گردد، نادان به دنبال دانا، فقر به دنبال غنی، ناتوان به دنبال توانا و مریض به دنبال طبیب، اما اگر خود را صاحب همه چیز دانست، طلب در او می‌میرد و به کمبود که در اوست راضی است، نه تنها کمبود را حس نمی‌کند، بلکه در تمام جهات کمبودها را بود می‌داند، جاهلی است که خود را عاقل می‌پندارد، نادانیست که خود را دانا می‌داند، او را چه کار به عالمان زمان، بلکه در برخورد با آن‌ها، به مکالمه بر می‌خیزد، گویی می‌خواهد چیزی به آن‌ها بیاموزد».

اینان کمبودها را بود می‌پندارند و به دنبال بوده‌ها نیستند، چنان در

عوامل ناپایدار چسبیده‌اند، که جاودانگی‌ها را از یاد برده‌اند.
«دنیا چون ماری است، که هنگام لمس پوست آن نرم است، در حالی که
در درون زهری کشنده دارد، آدم گول خورنده نادان، بدان متمایل می‌شود
و خردمند فهیم از آن می‌پرهیزد»^۱.

(حضرت علی علیه السلام)

اینان پندارها را حقایق می‌انگارند و در حقیقت خواب می‌بینند و
بیداری می‌پندارند.

دنیا چو منام است و در او جمله خیال	از راحت و رنج او مشو شاد و منال
بگذار خیالات و حقایق را جوی	زیرا که حقایق نپذیرند زوال

* * *

خواب است و خیال این جهان فانی	در خواب کجا حقیقت خود دانی
چون روی به سوی آن جهان گردانی	پیدا شودت حقایق پنهانی

در درک کمبود است که عارفان، به دنبال بوده‌ها می‌کوشند، اما آن کسی
را که درک کمبود نیست، هرگز تمتّای بود نباشد، نادانی که به نادانی
خویش، اقرار ندارد، کجا به دنبال دانایان است، و بدتر از آن این‌که دانایان را
جاهل، و خویشان نادان را دانا پندارد.

آنکس که نداند و نداند که نداند

در جهل مرکب ابد الذهر بماند

آنکس که نداند و بداند که نداند

ناچار خر خویش به منزل برساند

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «دانش را بیاموزید و آنرا با حلم و وقار

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۲۹.

بیاریید، و برای آن که به او می‌آموزید، فروتنی کنید و نسبت به آن که از او فرا می‌گیرید متواضع باشید. دانشمند گردنکش و جبار نباشید، که کار باطلتان حرف و عمل حقتان را از بین ببرد.^۱

با اهل علم باید متواضع بود، به ویژه با عالمی که از علم او ولو کلامی را بهره برده باشی، که او را حقی برتر از آن کس است، که تو را هدیه‌ای از خوراک یا پوشش آورد. چرا که او جان جاودانی تو را آراسته و این نیاز تن فناپذیری را برطرف کرده. باز سخنی از حضرت امام صادق علیه السلام را بنگر: «هر آن کس دانشمند مسلمانی را گرمی دارد، روز قیامت در حالی خداوند را ملاقات می‌کند، که از او راضی است. و هر آن کس فقیه مسلمانی را کوچک شمارد، روز قیامت در حالی خداوند را ملاقات می‌کند، که بر او خشمگین است.»^۲

ای عزیز! برای سلامتی تن نخست باید از پلیدی‌ها و مواد مضر پرهیز نمود و سپس با خوراک‌های مقوی و بدن ساز، آن را تقویت کرد و پزشکان را از این طریق هدایت است.

در این حدیث شریف، خداوند مهربان بنده‌اش را نخست دستور پرهیز از معاشرت با بدان فرمود، و چون رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا زدگان خداگریز نشان خواست، حضرت پروردگار رحیم، نشانه‌هایی از آن‌ها بر رسولش آموخت، که بحمد الله از آن‌ها علاماتی را دانستیم.

حال ما را دو وظیفه است، یکی آن که در این علامات به دقت بنگریم،

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۴۱. ۲. بحارالانوار، ج ۲، ص ۴۱.

که این نشانه‌ها را در خود می‌یابیم، مبادا بنده‌ای که می‌خواهد اهل آخرت باشد، با این غلّ‌های سنگین چگونه رهسپار کوی دوست باشد؟
 از یاد نبریم این سخن شریف امام علی علیه السلام را: «هر آنچه آفتاب بر آن می‌تابد از خشکی‌ها و دریاها و صحراها و کوه‌ها، در نزد انسان خردمند همانند سایه‌ای متحرک است. آیا پیدا می‌شود آزاده‌ای که این لمّاظه را رها کند»^۱ لمّاظه غذای مانده لای دندان را گویند، و بسا به کارگیری این لغت در باره آنچه داریم و بدان دل بسته‌ایم، میراث ته مانده گذشتگان باشد.
 و فرموده‌اند که جان خود را جز به بهشت مفروش، بهشت است ارزش تو، در این معامله اگر خود را جز به بهشت فروختی، وای بر غبن تو، و خوش بر آن جان که جنت اللّقائش پاداش است، حضرت رسول صلی الله علیه و آله به مجنونی برخورد کردند از حال او پرسیدند. گفتند: او دیوانه است. فرمود: او دیوانه نیست، بلکه بیمار است؛

«انّ المجنون من آثر الدّنيا علی الاخرة»^۲؛ دیوانه آنکس است که دنیا

را بر آخرت گزیند.

عاقلان مجنون‌نمایی در تاریخ بوده‌اند که بسا عقل آموز دیگران قرار گرفته‌اند.

یکی دیوانه‌ای را دید شاهی	نهاده کاسه سر پیش راهی
به شه گفتا که شه اندیشه کردم	تو را با خویشتن هم پیشه کردم
ندانم کله من چون گدایی است	و یا خود آن چون تو پادشاهی است

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۵. ۲. مشکاة الانوار، ص ۲۷۰.

بپیمودم به عمری روی عالم	تو را قسمت سه گز آمد مرا هم
چه گر داری سپاه و ملک و کشور	دو گرده تو خوری، دو من، برابر
چو تو همچون منی چندین تک و تاز	چه خواهی کرد؟ از گردن بیانداز
همه گر نفکنی از گردنت کل	همه بر گردنت فردا شود غل
فکندی همچو سقا آب در پوست	نه آبست این که فردا آتش است او

(اسرارنامه عطار)

با آن نشانه‌هایی که گذشت از مشخصات دنیا پرستان سخت خود را بیازمائیم و اگر در خود نیافتیم سپاس یزدان را به جای آوریم و بکوشیم تا آمیزش و معاشرت را با دنیاپرستان قطع کنیم، یا در حداقل بکاهیم، بویژه برای جوانان در انتخاب همسر، که بسیار سرنوشت ساز است. بسا اگر در هنگام گزینش چه برای دختر و چه برای پسر این مشخصات مد نظر نباشد، عمری با درگیری و نفاق و عدم آرامش مواجه باشیم. حال که بستر زندگانی از این موانع و آلودگی‌ها پاک باشد، بشنویم و بیاموزیم، صفات اهل آخرت و پرهیزگاران را، هم برای خودسازی و هم برای انتخاب همسر و دوست و معاشر.

بخش دوم: صفات اهل آخرت

«یا احمد! ان اهل الاخره، رقیقة و جوههم، کثیر حیائهم»^۱؛ ای احمد!

اهل آن سرای، چهره‌هایی بس متواضع دارند، و حیایی بس فراوان.

۱. حدیث معراج.

جذابیت چهره آنان معمولاً همه را به خود جذب می‌کند، تا آنجا که پاکدلان را مجذوب خود می‌کند و در اجتماع، همه آنها را دوست دارند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پرسش همّام از صفات متقین می‌فرماید: مؤمن زیرک و فهیم است، خوش برخورد و نرم خوست.

باز از آن حضرت منقولست که فرمود: «هر کس در رفتار با مردم عفو و گذشت پیشه کند، از مصاحبتشان بهره می‌برد».^۱ رفتار رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام درس آموز برخورد با مردم در اجتماع بود. در بازار کوفه حضرت امام حسن علیه السلام با مردی چادر نشین برخورد می‌کند که تندترین فحش‌ها را در بدترین برخورد، نثار امام می‌نماید، یاران امام به قصد مجازات پیش می‌آیند، ولی آن حضرت می‌فرماید او را آزاد بگذارید، تا هر چه می‌خواهد بگوید، چون مرد از بدگویی بیارامید، حضرت فرمودند مثل اینکه غریب هستی، اگر مسکنی نداری در منزل ما بیارام، اگر طعامی تو را نیست، امروز مهمان ما باش و اگر نقدینه‌ای نداری، تا تو را چیزی دهیم. مرد شرمنده عرض کرد: نمی‌دانستم که شما تا این حد جوانمرد باشید. گویا پدر این مرد در یکی از جنگها به دست امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شده بود و چون حضرت به شهادت رسیده بودند، این مرد کینه خود را با فرزند ایشان آشکار نمود، ولی رفتار آن حضرت او را شرمسار و بسا تأب قرار داد.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «پنج چیز است که جز با مؤمن راستین فراهم نمی‌آید و خداوند به سبب آنها، بهشت را بر وی واجب می‌گرداند:

۱. غررالحکم و دررالکلم.

نورانیت دل، فهم و دانایی در اسلام، پارسایی در دین، محبوبیت در میان مردم و سیمای اهل خیر»^۱.

و بشنو صفات دیگری از بنده مؤمن: «مؤمنان اهل فضیلتند، شیوه آنان سکون و آرامش است و شکوهشان خضوع و سیما و سیره‌شان فروتنی است».

چهره نورانی آنها در اثر سجود، معرف عبودیت آنهاست:

﴿ سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ﴾^۲

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «هر کس در رفتار با مردم عفو و گذشت پیشه کند، از مصاحبتشان بهره می‌برد»^۳.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله باید اسوه اخلاق هر مسلمان قرار گیرند. مرد کلیمی که خاکستر بر سر آن بزرگوار می‌ریخت، چون روزی این عنادش تعطیل می‌گردد، می‌پرسند که این مرد ارادتش به ما امروز نرسید. عرض کردند: مریض شده. فرمودند: در بازگشت از مسجد به عیادتش می‌رویم.^۴

و همین عمل، باعث شد که آن مرد مسلمان شد و گفت: این روش اخلاق پیامبران است. این اسوه‌هاست که در تاریخ اسلام، صدها هزار صحنه ایثار و گذشت و بدی‌ها را با خوبی‌ها جواب دادن آفرید.

صبحگاه عید فطر است، بایزید به قصد نماز عید به حمام رفته و غسل عید رمضان نموده، و لباسی مناسب در بر کرد، که فردی از فراز بالاخانه‌ای خاکستر منقلش را بر سر او می‌ریزد، جامه و سرش را خاکستر می‌پوشاند، از

۱. کنزالفوائد.

۲. سوره فتح، آیه ۲۹.

۳. غررالحکم و دررالکلم.

۴. سیره حکومتی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، حسین جوان مهر، ج ۱.

زبان سعدی بشنویم تا در برابر این آزار چه عکس‌العملی نشان می‌دهد؟ بد می‌گویید؟ فحش می‌دهد؟ در منزل آزار دهنده را می‌کوبد؟

ز گرمابه آمد برون بایزید	شنیدم که وقتی سحرگاه عید
فرو ریختند از سرایی به سر	یکی طشت خاکسترش بی‌خبر
کف دست شکرانه مالان به روی	همی گشت شوریده دستار و موی
ز خاکستری روی در هم کشم	که ای نفس من در خور آتشم
خدایینی از خویشتن بین مخواه	بزرگان نکردند در خود نگاه

(سعدی)

کثرة الحياء

در قرآن خداوند این صفت را برای دختران شعیب نقل می‌فرماید، آن‌گاه که گوسفندانشان به وسیله حضرت موسی عليه السلام سقایت گردید، و برای جبران این خدمت شعیب، آنها را به دعوت موسی برانگیخت، برای اجرای این دعوت با کمال شرم و حیا، سر به زیر انداخته و به دعوت موسی پرداختند:

﴿فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا﴾^۱؛ یکی از آن دو دوشیزه که به آزر راه می‌رفت، به نزد او آمد و گفت: پدرم تو را می‌خواند، تا مزد آب دادنت را بدهد.

۱. سوره قصص، آیه ۲۵.

در این آیه نحوه‌ای از برخورد زن با مرد مطرح است، که باید این نوع برخوردها که بسا جزء ضروریات اجتماع امروز است، با اخلاق و شرم و حیا پایه‌گذاری شود.

در کتاب مصباح الشریعه از قول امام صادق علیه السلام چنین آمده: شرم نوری است، که گوهر آن ایمان است. معنای شرم این است که در برابر هر آنچه با توحید و معرفت، ناسازگار است خوشتنداری کنی.

با توجه به این تعریف، این صفت خاص و ویژه‌بندگان مؤمن است و این صفت همیشه قرین تقوا.

از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: «ایمان و حیا هر دو در یک رشته به بند کشیده شده‌اند. هرگاه یکی از آن دو بگریزد، دیگری هم به دنبالش روان می‌گردد».^۱

چون به امر شیطان برای به دام انداختن یوسف، زلیخا تالار آینه را ساخت و یوسف خود را در دام ره بسته‌ای دید، راه‌گریز بسته و زلیخا در انتظار نشست:

﴿لَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَ هَمَّ بِهَا﴾^۲؛ این متمایل بدو، او متمایل به این، اگر

نبود برهان پروردگارش.

زلیخا چو گشت از می عشق مست به دامان یوسف درآویخت دست

چنان دیو شهوت رضا داده بود که چون گرگ در یوسف افتاده بود

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۶. ۲. سوره یوسف، آیه ۲۴.

بستی داشت بانوی مصر از رخام	بر او معتکف بامدادان و شام
به معجر رخس را بپوشید و سر	مبادا که زشت آیدش در نظر
زلیخا دو دستش ببوسید و پای	که ای سست پیمان سرکش درآی
روان گشتش از دیده باران جوی	که برگرد و ناپاکی از من مجوی
تو در روی سنگی شدی شرمسار	مرا شرم نباید ز پروردگار؟

(سعدی)

شرمندگی زلیخا در برابر بتی سنگی، تذکر و یادآوری حضرت پروردگار بود برای حضرت یوسف معصوم.
گر معیت حضرت پروردگار را، بنده فراموش ننماید، تقوا و شرم همیشه محافظ او از گناه هست.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «هر آنکس شرم جامه خود را بر او بپوشاند، عیبش بر مردم پوشیده ماند».^۱
و از مقام رسالت بشنو: «بی شرمی با هیچ چیز همراه نشد، مگر این که آنرا زشت گردانید، و حیا با هیچ چیز همراه نگشت، مگر اینکه آنرا آراست».^۲
مظاهر حیا در پوشش و گفتار و کردار، می تواند ظاهر شود، و معترف اشخاص باشد.

امام سجاد علیه السلام می فرمایند: «از خداوند متعال به خاطر قدرتی که بر تو دارد، بترس و از او به خاطر نزدیکی اش به تو حیا کن».^۳

۱. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۸۷. ۲. الامالی، شیخ طوسی، ص ۱۹۰. ۳. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۳۴.

قلیل حمقهم

نادانی ایشان بس اندک است.

هر آنگاه علم نبود، نادانی است،

﴿ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمَكُمُ اللَّهُ ﴾^۱

بنده مؤمن با نور تقوا، چراغ روشن معرفت را با خود دارد، که از نور پروردگارش بهره‌ور است.

آنکه پروردگارش را شناخت، و در زندگانی با نور او ره سپرد، البته اشتباهاتش قلیل و لغزش‌هایش اندک خواهد بود.

﴿ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ﴾^۲

آنکه در جوار نور حضرت پروردگار ره می‌سپرد، البته راه را از چاه باز می‌شناسد.

﴿ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ﴾^۳

جابر می‌گوید: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم، فرمود: ای جابر! آخرت سرای آرام گرفتن است و دنیا سرای نابودی و از بین رفتن است، اهل دنیا در غفلت و بی‌خبری می‌گذرانند، و مؤمنان که اهل تعقل و اندیشه‌اند، آنچه می‌شنوند ایشان را از شنیدن ذکر خدا باز نمی‌دارد، و زر و زیور دنیا دیدگان‌شان را بر یاد خدا نمی‌بندد، و همانگونه که به این فهم و دانش نائل

۲. سوره والعصر، آیات ۲ و ۳.

۱. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

۳. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

شدند، به ثواب آخرت نیز خواهند رسید.^۱

در خطبه همام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صفات بنده متقی را چنین یادآور می‌شوند: «پرسش مؤمن برای یادگیری است، و بازپرسی او برای فهمیدن است، دانشش زیاد و بردباریش بسیار و رحمت و شفقتش فراوان می‌باشد، اهل بخل و شتاب‌زدگی نیست، دلتنگی نمی‌کند، بدمستی نمی‌نماید، در حکم و قضاوتش ستم روا نمی‌دارد».^۲

اگر یافتید کسانی را که در داشتن اعتقادات دینی کوتاه نظرند، از نماز که حداقل ارتباط با حضرت پروردگار است بی‌بهره‌اند، دلالت بر کوتاهی عقل و خرد ایشان نماید. آخرت را رها کردن و دنیا را گزیدن، کمبود عقل و خرد را می‌رساند، چرا که:

«العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان»؛^۳ عقل چیزی است

که با آن خدا عبادت می‌شود، و بهشت با آن کسب می‌شود.

(حضرت علی علیه السلام)

روزی پیامبر با اصحاب فرمود: «هر آنچه خیر است با عقل تحصیل می‌شود و آنکه عقل ندارد دین ندارد». گروهی در حضور آن حضرت، از مردی ستایش کردند، تا آنجا که تمام خصلت‌های او را برشمردند، آنگاه پیامبر فرمود: عقلش چگونه است؟ گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله ما از تلاش او در عبادت و خوبی‌های او خبر می‌دهیم، و شما از عقل او سؤال می‌پرسید،

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۳۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه همام.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۱۰.

پیامبر فرمود: گرفتاری‌هایی که احمق به واسطه حماقتش به آن مبتلا می‌شود و بیش از گرفتاری‌هایی است که بدکار به واسطه بدکاریش بدان مبتلا می‌گردد. همانا بندگان خدا فردای قیامت، به میزان عقلشان نزد خداوند قرب و درجه پیدا می‌کنند.^۱

معمولاً در نزد خلاق، عاقل آن بود که معاملات شیرین دارد، و هر روزش از نظر درآمدهای مادی به از روز قبل است، روز به است، اما بهتری او در جمع آوری ذخائر مادیست. این عقل و خرد را خداوند ستایش می‌کند؟! این انسان در هنگام رخت بستن از دنیا، چه با خود می‌برد؟!

عقل دو عقل است اول مکسی	که در آموزد به مکتب آن صبی
عقل دوم بخشش یزدان بود	جای او اندر میان جان بود
عقل اول راند بر عقل دوم	ماهی از سر گنده گردد نی ز دم

(مولوی)

معمولاً آنکه این عقل خداداد را که چراغ راه زندگیست، منحصرأ در کسب متاع دنیا به کار گیرند، این چراغ را به بیراهه کشند، و در گذرگاه بیراهه خاموش کنند و اندیشه و هدف را گم نمایند، ماهی اول از برونش هایش گندیده می‌شود و آدمی از اندیشه‌ها.

خرد و عقل را چگونه حب دنیا زائل می‌کند، و آدمی را به بیراهه کشد؟ گام زدن در راه سلوک، چراغ خرد را گام به گام روشن تر دارد، و در راه دنیا کم‌نورتر تا بدانجا که این چراغ مادام خاموش گردد.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۱۰.

العجل ای حشر بینان سارعوا	الحذر ای مرگ بینان بارعوا
مرگ هر کس ای پسر هم رنگ اوست	پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست
هر که یوسف دید جان کردش فدا	هر که گرگش دید برگشت از هدی
پیش ترک آینه را خوش رنگی است	پیش زنگی آینه هم زنگی است
ای که می ترسی ز مرگ اندر فرار	آن ز خود می ترسی ای جان هوش دار
زشت روی توست نه رخسار مرگ	جان تو همچون درخت و مرگ برگ
از تو رسته است از نکوی است از بد است	ناخوش و خوش هر ضمیرت از خود است
گر ز خاری خسته ای خود کشته ای	ور حریر و قز دری خود رشته ای

(مولوی)

کثرة النفع

سودش بسیار است.

در مسیر زندگانی هر آنجا دستش رسد، خدمتی را عرضه می‌دارد، با قدمی، با گفتاری، با عملی، با اندرزی، با بخششی، با دستگیری. نه تنها با انسان‌ها که لطفش از انسان‌ها گذشته و حیوانات را شامل می‌شود. حضرت رسول ﷺ با ظرف آبی که وضو می‌ساختند، گربه آمد و روبروی حضرت نشست. حضرت وضو را تمام نکرده، ظرف را نزد گربه نهادند و فرمودند: به نظر می‌رسد که تشنه است. او رحمة للعالمین بود و خداوند رحمت تامه. مؤمن اگر خواهد که رنگ صبغة‌اللهی گیرد، باید وجودش طالع رحمت باشد:

پدر مرده را سایه بر سر فکن غبارش بیافشان و خارش بکن

چو بینی یتیمی سرافکنده پیش	مده بوسه بر روی فرزند خویش
الا تا نگرید که عرش عظیم	بلرزد همی چون بگرید یتیم
یکی خار پای یتیمی بکند	به خواب اندرش دید صدر خجند
همی گفت و در روضه‌ها می‌چمید	کز آن خار بر من چه گلها دمید

(سعدی)

﴿ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ

عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ ﴾^۱؛ از آنچه به ایشان روزی دادیم

می‌بخشند، ایشانند گروندگان بر حق، در نزد پروردگارشان درجاتی

است برای ایشان، و آمرزش و روزی بس بسیار.

نوعماً مردم در برابر این گونه توصیه‌ها می‌گویند: ما ثروتمند نیستیم. و تصور می‌نمایند خدمات فرد مسلمان فقط بخشش مال را در بر می‌گیرد. باید برخوردها را در تمام جهات در نظر داشت، گاه با گفتاری، گاه با دیداری، گاه با کرداری می‌توان دلی را شاد کرد.

هر آن کس ذره خاشاکی، از چهره برادر مؤمنش بردارد، خداوند برای او ده حسنه پاداش می‌نویسد، و هر کس در چهره برادر مؤمنش بخندد، یک حسنه پاداش دارد.^۲

نه تنها آشیان موری را خراب نمی‌کند، که دانه هم برای او می‌نهد.

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

(سعدی)

۱. سوره انفال، آیات ۳ و ۴. ۲. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۹۷.

هر آنکس برادر مؤمنش را با یک سخن از سر لطف و مهربانی، گرمی
بدارد و غصه‌اش را برطرف کند، مادام که در چنین حالی است، سایه
گسترده خداوند بر سر اوست.^۱
(حضرت محمد ﷺ).
درخواست حاجتمند، گاه با زبان است، گاه با نوشتار و گاه در دیدار
مشهود است، خوش بر آن بنده که درخواست را از دیدار دریابد و حاجت
حاجتمند را ادا کند.

یکی در بیابان سگی تشنه یافت	ببرون از رمق در حیاتش نیافت
کله دلو کرد آن پسندیده کیش	به جبل اندر آن بست دستار خویش
کرم کرد و احسان و بازو گشاد	سگ ناتوان را دمی آب داد
خبر داد پیغمبر از حال مرد	که یزدان گناهان او عفو کرد
کسی با سگی نیکویی گم نکرد	کجا گم شود خیر با نیک مرد

(سعدی)

امام زین العابدین علیه السلام می فرمایند: «نیازهای مردم به شما از نعمت‌های
خداوند بر شما هستند، پس از روی آوردن نعمت‌ها، به خودتان اندوهگین
نباشید».^۲

پس حاجتمندی که بر در خانه تو آمده، چیزی گرانبها برای تو آورده، گر
توانی از او روی مپیچ:

ای صاحب کرامت شکرانه سلامت روزی تفقّدی کن درویش بینوا را

(حافظ)

۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۹۹. ۲. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۱۸.

قله المکر

نیرنگ ایشان اندک است.

مؤمن در گفتار و در رفتار، همه جا روشن و صاف و بدون مکر و ریاست. و اینکه فرموده‌اند، اندک بسا در بعضی موارد برای رهایی از تنگناها و به ویژه در جنگ‌ها به کار بردن مکر صحیح باشد. چنانکه خداوند در جایی مکر را به خود نسبت می‌دهد:

﴿ وَ مَكْرُوا وَ مَكَرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ﴾^۱؛ آنان نیرنگ کردند و

خداوند هم نیرنگ ورزید و خداوند بهترین مکر کننده‌هاست.

مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب منازل الاخره چنین نقل می‌کند: صبحگاهی مردی در خانه‌اش را باز کرده و کوچه را آب پاشی و تنظیم می‌کرد، زنی رهگذر پرسید از او: حمام منجباب کجاست؟ مرد که مفتون جمال او شده بود گفت: همین جاست. زن داخل خانه شد. مرد در خانه را بست و زن دانست که در دام خطرناکی افتاده است و بساط مکر و نیرنگ را بگسترد. گفت: من آلوده‌ام، صبحانه هم نخورده و گرسنه‌ام، اجازه بده که حمام روم و خود را نظیف کنم تو هم صبحانه‌ای تهیه نما تا با هم نوش جان کنیم. مرد خوشحال شد و در خانه را گشود.

دقت شود که این مکر تا چه اندازه مفید و خیر بود، ولی در زندگانی بسیار به ندرت این صحنه‌ها پیش می‌آید. از این رو فرمودند که: مؤمن مکار

۱. سوره آل عمران، آیه ۵۴.

نیست، فرمودند: مکر او اندک است.

و اما دنباله داستان را شیخ عباس قمی رحمت الله علیه، اینگونه بیان میفرماید: که چون روز مرگ این مرد در رسید، در حال نزع بستگانش شهادتین را به او تلقین می کردند. او به جای شهادتین می گفت: کجاشد آن زنی که می گفت حمام منجباب کجاست؟

مرگ هرکس ای پسر هم رنگ اوست	آینه صافی یقین هم رنگ روست
ای که می ترسی ز مرگ اندر فرار	آن ز خود می ترسی ای جان هوشدار
گر ز خاری خسته ای خود کشته ای	ور حریر و قز دری خود رشته ای
زشت روی توست نی رخسار مرگ	جان تو همچون درخت و مرگ برگ

(مولوی)

در این حدیث نیز توجه فرما، که حضرت پیامبر نیرنگ را مشخص می فرمایند: سه جا دروغ رواست؛ نیرنگ در نبرد و جنگ، وعده به همسر، اصلاح بین مردم.^۱

اتعاب النص لارتیاح الناس به زحمت انداختن خود برای آسایش دیگران

«الناس منهم فی راحه و انفسهم منهم فی تعب»^۱.

طلب آسایش برای دیگران، گاه با دعاست، که این وسیله ارتباط با هر مسلمانیست، یعنی آنچه از خیرات و نعمات برای خود می‌خواهیم، برای همه مسلمانان بخواهیم، نظیر:

«اللهم اغفر لی و للمسلمین و المسلمات الأحياء منهم و الأموات».

این نوع خواست‌ها، یک وحدت و هماهنگی را هم در جامعه و هم در بواطن مؤمنان ایجاد می‌کند، اما آنچه در حدیث مورد نظر است، اینکه مسلمانان در هنگام نیاز برای درخواست و طلب بنده مؤمنی، بدون هیچ مزدی خود را به زحمت اندازد، و رنج خود را گنج دیگران سازد.

سایه خورشید سواران طلب رنج خود و راحت یاران طلب

(نظامی)

به جز پیامبران، نام کمتر کسی در قرآن به تجلیل مثل لقمان یاد شده، آنجا که فرماید:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ^۲ ... وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا^۳».

۲. سوره لقمان، آیه ۱۲.

۱. حدیث معراج.

۳. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

گویند: به او پیشنهاد پیامبری شد و او نپذیرفت، خداوندش حکمت ارزانی فرمود. در تاریخ و ادبیات ما داستانها و کلمات قصار زیاد از او نقل شده است، از آن جمله این حکایت که سعدی علیه الرحمه در بوستان به نظم سروده است:

شندیم که لقمان سیه فام بود	نه تن پرور و نازک اندام بود
یکی بنده‌ی خویش پنداشتن	زبون دید و در کار گل داشتن
جفا دید و با جور و قهرش بساخت	به سالی سرایی برایش بساخت
چو پیش آمدش بنده‌ی رفته باز	ز لقمانش آمد نهیبی فراز
به پایش در افتاد و پوزش نمود	بخندید لقمان که پوزش چه سود؟
به سالی ز جورت جگر خون کنم	به یک ساعت از دل به در چون کنم؟
ولی هم ببخشایم ای نیک مرد	که سود تو ما را زیانی نکرد
تو آباد کردی شبستان خویش	مرا حکمت و معرفت گشت بیش
غلامی ست در خیلیم ای نیک بخت	که فرمایش وقتها کار سخت
دگر ره نیازارش سخت دل	چو یاد آیدم سختی کار گل
هر آنکس که جور بزرگان نبرد	نسوزد دلش بر ضعیفان خُرد

(سعدی)

بسا در روزگاران فعلی این گونه اغماز پسندیده نیاید، ولی بوده‌اند کسانی در گذشته که در پیشگاه حضرت ربوبی تسلیم محض بوده‌اند. از امام صادق علیه السلام سؤال شد: کمترین حق مؤمن بر برادرش چیست؟ فرمود: اینکه در آنچه خود بدان محتاج است، خود را بر او ترجیح ندهد.^۱

۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۱.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به محمد حنفیه فرمود: خود را با دوستی ورزیدن و مهربانی همراه و بدان متعهد کن، و نفس را بر زحمات مردم به شکیبایی وادار، و از جان و مالت برای دوستت بگذر، و برای آشنایان مجالست و هم صحبتی، و برای عموم مردم خوشرویی و محبت، و برای دشمنان عدل و انصاف مقرر کن. نسبت به دین و آبرویت، در برابر تمام افراد، بخیل و صرفه جو باش، که این برای سلامت دین و دنیایت بهتر است.^۱

الكلام الموزون

سخنان نیکو و سنجیده

﴿كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾ ۱
 ﴿تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾ ۲

آفرینش کلام در بندگان نموداری است، از آفرینش خداوند در عرصه عالم هستی. آدمی در آغاز حرف می آفریند و سپس کلمه، و زان پس اراده و امیال خود را در کلمات پیاده می کند، و زان پس آن را از باطن خویش بیرون ریخته، و به عالم ظاهر ادامه می دهد. این خود نوعی آفرینش است، تا نموداری از خالق خویش باشد، که حتی یک کودک پنج ساله می تواند در این آفرینش شرکت داشته باشد.

اما قرآن از دو نوع آفرینش کلمات سخن دارد، آفرینش کلمات طیبه و آفرینش کلمات خبیثه.

۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۱. ۲. سوره ابراهیم، آیات ۲۴ و ۲۵.

سخن کز دهان ناهمایون جهد چو ماریست کز خانه بیرون جهد
نگه دار از او خویشتن چون سزد که نزدیکتر را سبکتر گزد

(اسدی طوسی)

گاهی بعضی از کلام‌ها، قرن‌ها رهنمای ره جویان بوده و گاهی سخنی گمراه کننده مردم قرن‌ها، با آنکه مراد از کلمات، در آیه فوق موجوداتند، معذالک می‌تواند مشمول سخن افراد نیز باشد. باری بواطن اشخاص است که با گفتار یا نوشتار به عالم ظاهر می‌پیوندند، و جان باطن را به نمایش می‌گذارد.

بنام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

(فردوسی)

که سخن یکی از بدایع عجیب انسان است، که با آن شخص شناخته می‌شود، و باطن به ظهور می‌پیوندد، زین رو خداوند می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴾^۱ ای

گروندگان! تقوا پیشه کنید و گفتار استوار داشته باشید.

چه گفتار قوی ترین مرزبان تقوا است و لغزش انسان در هیچ عضوی، همچون عضو زبان نیست، که در کتب اخلاق ده‌ها گناه برای زبان یاد شده است.

گاه قول، ذکر و عبادتی است، چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام می‌فرماید: معنی آیه: «الیه یصعد الکلم الطیب»؛ گفتن کلمه شریف: «لا اله الا الله و

۱. سوره احزاب، آیه ۷۰.

محمداً رسول الله و علی ولی الله است. «والعمل الصالح یرفعه»، مقصود یقین قلبی به درستی این قول است.^۱

امام صادق علیه السلام در تفسیر قول خداوند که فرمود: «قولوا للناس حسنا»، فرمودند: با مردم سخن نیکو بگویید، و تا از اصل قضایا آگاه نشده‌اید جز خیر و خوبی سخن بر زبان نیاورید.^۲

نقل است که خداوند تبارک و تعالی به حضرت عیسی علیه السلام فرمود: ای عیسی، باید زبان و دلت در نهان و آشکار یکی باشد. تو را از نفست بر حذر می‌دارم که تو خود بر حال خویشتن از همه آگاه‌تری، دو زبان در یک دهان، دو شمشیر در یک نیام، و دو دل در یک سینه جای نگیرد.^۳

باری چون دل با دلارام قرار گرفت و موزون با او و کلام او شد، زبان نیز از او الهام می‌پذیرد، و هرگز ناشایسته‌ای را یاد نمی‌کند. بگو و اندرز ده اگر سرمایه‌ای داری، گر نداری، سکوت از آن به.

زبان در دهان ای خردمند چیست؟ کلید در گنج صاحب هنر

چو در بسته باشد چه داند کسی که گوهر فروش است یا پیله ور

(سعدی)

رسول خداوند صلی الله علیه و آله فرمود:

«ان اکثر الناس ذنوباً یوم القیامه اکثرهم کلاماً فیما لا یعنیه»^۴

گناهان کسانی در روز قیامت بیشتر است، که سخنان بی‌فایده بیشتر می‌گویند.

۱. تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۰۹. ۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۴۰.
 ۳. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۵۸. ۴. کنز العمال، ج ۳، ص ۲۴۱.

علی ابن الحسین علیه السلام فرمود: همانا معرفت و کمال دین مسلمان، ترک گفتن سخنی است که ربط و فایده‌ای برای او ندارد، و جدال و پرخاش کم کند و بردبار و شکیبا و خوشخو باشد.^۱

محاسبین لانفسهم متعین لها.

از نفس خویش حساب می‌کشند، و خود را به رنج می‌اندازند.

خودسر و خودکامه نیستند و بر هر کار و گفتار و دیدار خویش ناظرند، تا چه می‌گویند و چه می‌کنند و چه می‌بینند، و اگر خلاقی در کار خود دیدند، خود را به شماتت نشسته و با پشیمانی از کردار خویش، با توبه به درگاه پروردگار آیند.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرُ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴾^۲؛ الا ای گروندگان، پرهیزگار باشید خدا را، و باید بنگرد که برای فردایش چه پیش فرستاده، تقوای خدا را پیشه سازید، چه او به آنچه می‌کنید آگاه است.

از نصایح گهربار رسول خدا صلی الله علیه و آله با ابوذر چنین آمده: بر عاقل لازم است در شبانه روز چند ساعت برای خود قرار دهد، ساعتی برای مناجات با پروردگار، ساعتی برای محاسبه نفس خویش و ساعتی برای تفکر در آفریده‌های خداوند.^۳

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۳۷. ۲. سوره حشر، آیه ۱۸. ۳. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۶۴.

کاش از غیر از تو آگه می‌نبودی جان من خود نمی‌دانست جز تو جان معنی دان من
 هر چه بینم غیر رویت نور چشمم گم شود هر کسی را ره مده ای دیده بینای من
 (مولوی)

دگر بار بر این فرمایش رسول خدا ﷺ توجه فرما: بنده مؤمن نیست
 مگر اینکه از نفس خویش حساب کشد، آنهم حسابی سخت تر از حساب
 کشیدن شریک از شریکش و آقا از نوکرش.^۱

در آن رنج که برای تربت و مجاهدت خویش می‌کشی، خود عبادتی
 گراندتر است، مبدا یک دم از خود غافل شوی:

﴿ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴾^۲

هم آنان که در راه ما مجاهده کردند به راه خویش راهنمایان
 باشیم، به راستی که خداوند با نیکوکاران است.

مباد در گذرگاه حیات دنیایی، یکدم از خود غافل شوی و در این کاروان
 سرای کهن، بار اندازی آن گونه که بانگ جریست بیدار ننماید:

اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر

و انت الکتاب المبین الذی باحرفه یظهر المضمّر

تو خود کتاب مبینی هستی که با حروف و کلماتش بس راز نهانی آشکار
 گردد:

تو شاه جواهر ناسوتی خورشید مظاهر لاهوتی

صد ملک ز بهر تو چشم به راه ای یوسف مصر به در ای از چاه

تا والی مصر وجود شوی سلطان سریر شهود شوی

۱. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۷۲. ۲. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

از نفس خویش حساب می‌کشند، و خود را به رنج می‌اندازند. □ ۲۴۳

نه اشک روان نه رخ زردی الله الله تو چه بی دردی
یک دم به خود ای و ببین چه کسی؟ به چه بسته دلی؟ به که هم نفسی؟

(شیخ بهائی)

امام زین العابدین علیه السلام فرمود: ای آدمیزاد! تا زمانی که از درون خود نصیحت کننده‌ای داری، و بر محاسبه خویش تلاش می‌کنی، کار و زندگیت در خیر و خوبیست.^۱

سر در گریبان خویش دار، غم زمانه کم خور، که چشم بر هم زدنی بیش نیست: **﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾**^۲؛ بر تو باد نفس خویش.

که گر منورش سازی، شهری را روشنگر باشد.

خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است

چون گوی دوست هست، به صحرا چه حاجت است

ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست

در حضرت کریم، تمنا چه حاجت است

ای عاشق گدا چو لب روح بخش یار

می‌داندت وظیفه، تقاضا چه حاجت است

(حافظ)

با آنکه می‌داندت وظیفه و حاجت، بخواه و تمنی را مَنه که فرمود:

﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^۳

ابی خدیجه گوید: بر امام ابوالحسن علیه السلام وارد شدم، آن حضرت فرمود:

۱. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۶۴. ۲. سوره مائده، آیه ۱۰۵. ۳. سوره غافر، آیه ۶۰.

خداوند تبارک و تعالی، مؤمن را با روحی از ناحیه خویش تأیید می‌کند. هر آنگاه نیکوکاری می‌کند و تقوا می‌ورزد، آن روح در کنار او حاضر می‌شود. بندگان خداوند با اصلاح نفس خویش، با نعمت‌های الهی و بقای آنها پیمان بستند، یقین را توشه راه ساخته‌اند، تا سودی ارزشمند و گرانقدر برند. خداوند رحمت کند آن کس را که تلاشش برای خیر باشد، و آن را انجام دهد، و هرگاه بدی را بر سر راه دید، از انجام آن خودداری کند، سپس فرمود: «ما روح را با اطاعت پروردگار و عمل به آن تأیید می‌کنیم»^۱.

این روح مؤیده است، که خداوند برای تأیید و یاری متقین گسیل می‌دارد، و در این آیه اشاره به آن است:

﴿أَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ﴾^۲.

﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾^۳؛ آیا خداوند برای بنده‌اش کافی است؟

هزار دشمنم ار می‌کنند قصد هلاک	گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک
مرا امید وصال تو زنده می‌دارد	و گر نه هر دم از هجر توست بیم هلاک
نفس نفس اگر از باد نشنوم بویش	زمان زمان چو گل از غم کنم گریبان چاک
اگر تو زخم زنی به که دیگری مرهم	و گر تو زهر دهی به که دیگری تریاک

(حافظ)

در احوالات عارف بالله مرحوم حاج میرزا جواد آقا تبریزی، راوی چنین می‌گوید: روزی برای پرسش سؤالی به اطاق خصوصی ایشان راه یافتیم، آنجا جانمازی، تسبیحی، شیشه عطری بود ولی شلاقی نظرم را جلب کرد،

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۶۸. ۲. سوره مجادله، آیه ۲۲. ۳. سوره زمر، آیه ۳۵.

و مناسبتی برای وجود آن کنار سجاده نیافتیم، جز اینکه به فکر رسید که شاید آقا با آن بچه‌هایش را مجازات می‌کند، بعداً از مستخدم او در این باره پرسش کردم. وی گفت من هم نمی‌دانم، فقط می‌بینم که آقا شبها قبل از خواب به این اتاق می‌رود و بعضی از شبها صدای شلاق و گریه آقا به گوش می‌رسد، اما سبب آنرا کسی نمی‌داند. این راز بعد از اصرار، برایم کشف شد که ایشان همه شب برنامه محاسبه و معاتبه دارند، تا بدانجا که خویشتن را با شلاق به معاتبه می‌کشند.

انتباه القلب حال نوم الاعین

چشمهایشان به خواب می‌رود، ولی دل‌هایشان بیدار است.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ﴾^۱؛ ای گروندگان! اجابت کنید خدا و رسول را، زمانی که شما را می‌خوانند، تا شما را حیات بخشند.

دقت شود که آیه، خطاب به گروندگان است و دعوت به استجابت خداوند و رسولش، که مخاطبان همه زنده و صاحب حیاتند. اما دعوت به حیاتی دیگر است، حیاتی که با آنکه بدن در بستر و چشمان خفته است، روح مؤمن در عوالم برتر از بستر و عالم ماده است سیر می‌کند. بسیاری از معارف را بزرگان در رؤیا و خواب کسب کرده‌اند، و بسا با رؤیایی نواقص خویش را به آنها گوشزد کرده‌اند و یا برای بهبود حالشان عملی یا ذکری را آموخته‌اند.

۱. سوره انفال، آیه ۲۴.

در همین حدیث معراج، خداوند وعده می‌فرماید که برای مؤمن، چشم و گوش و دلش را باز می‌کنم، تا جایی که با قلبش از من بشنود و با دلش به هیبت و بزرگی من بنگرد.

آنان که راه قرب به حضرت دوست را یافتند، شب و روزشان در کسب روایح قرب و وصال یکی است، بسا از شب بیش از روز گرفته‌اند.
 ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾^۱؛ به راستی که نماز شبانگاه، بهترین شاهد قلب و دعوی صدق ایمان است.

یاد کن نام پروردگارت را، و به کلی از غیر او بریده و گسیخته باش:

در هوایت بی‌قرارم روز و شب	سر ز پایت برنذارم روز و شب
روز و شب را همچو خود مجنون کنم	روز و شب را کی گذارم روز و شب
جان و دل از عاشقان می‌خواستی	جان و دل را می‌سپارم روز و شب
تا نیابم آن چه در مغز من است	یک زمانی سر نخارم روز و شب
تا که عشقت مطربی آغاز کرد	گاه چنگم، گاه تارم، روز و شب
می‌زنی تو زخمه و بر می‌رود	تا به گردون زیر و زارم روز و شب
ای مَه‌ار عاشقان در دست تو	در میان این قطارم روز و شب
می‌کشم مستانه بارت بی‌خبر	همچو اشتر زیر بارم روز و شب
تا بنگشایم به قنندت روزه را	تا قیامت روزه دارم روز و شب
زان شبی که وعده دادی روز وصل	روز و شب را می‌شمارم روز و شب

(مولوی)

۱. سوره مزمل، آیات ۶ و ۷.

بسا این حالت که فرمودند، چشمانشان به خواب می‌رود، ولی دل‌هایشان بیدار است. مراد این باشد که در حالت خواب، معارف و ایمان با آنهاست، حتی چون در این حالت، روح از عالم ماده، چشم بر بسته و مواجه با عالم معنی است، انواری فراتر از حالت بیداری برای او حاصل شود.

رسول خدا ﷺ فرمود:

«اشراف امتی حملة القرآن و اصحاب اللیل»؛^۱ اشراف امتم

حاملان قرآن کریم و یاران شب‌زنده دارم می‌باشند.

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ ادْبَارَ السُّجُودِ»؛^۲ و شب هنگام تسبیح گوی

او را و پایان نمازها.

جابر گوید: از رسول اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: در شبانگاه ساعتی است، که هیچ مسلمانی در آن ساعت، در امر دنیا و آخرت هر مسئله خیری از خدای تعالی بخواهد، و مورد قبول قرار نگیرد، و این توفیق در هر شب است.^۳

در قرآن نتیجه بسیاری از اعمال مطرح است، وصف بهشت و پاداش اعمال، در جای جای قرآن توصیف گردیده است. بجز در ثواب نماز شب، که خداوند می‌فرماید، که وصف آن را هیچ کس نمی‌داند.

﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ مِمَّا

رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا

كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾.^۴

۱. بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۱۳۸. ۲. سوره ق، آیه ۴۰. ۳. ریاض الصالحین، ص ۲۶۶. ۴. سوره سجده، آیات ۱۶ و ۱۷.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از زمانی که گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیدم که نماز شب نور است، آن را ترک نکردم.^۱

«طلب نور القلب فوجد له في التفكير و البكاء و طلب الجواز على الصراط فوجداه في صلاة الليل».^۲

(امام صادق علیه السلام)

در وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: بر تو باد به نماز شب. (این جمله را سه بار تکرار فرمود).^۳

و فرمود: آیا نمی بینید نماز شب خوانان را که چهره هایشان از همه مردم زیباتر و جذاب تر است؟ علتش آن است که شبها با خدای سبحان خلوت می نمایند، پس خداوند متعال هم لباس نورانی بر آنان می پوشاند.^۴

عبدالله ابن سنان گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: سه چیز افتخار مؤمن است و زینت و آرایش او در دنیا و آخرت، نماز در آخر شب، و نومیادی او از مال مردم، و ولایت امام از خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله.^۵

شب آمد شب، بساط آشنایان	شب آمد شب، دوی بی دویان
شب آمد تا که بلبل راز گوید	شب آمد تا که مرغ حق بنالد
شب آمد تا ز خلق آیم کناره	شب آمد منظر چشم ستاره
شب آمد تا که از دل غم گشائیم	به ساز مرغ حق با حق بنالیم

۱. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۷۱. ۲. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۳ و ۷.
 ۳. بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۱۵۷. ۴. بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۱۵۹.
 ۵. بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۱۰۴.

به هوهوی کبوتر شب سر آریم	شب آمد تا که هو از دل برآریم
دری از وصل خود بر بنده بنمای	الهی سینه را در شب تو بگشای
بر این خلوتگه شبها نشاندی	الهی لذت انسجم چشاندی
نوید رحمتم در شب تو دادی	الهی در شبم صد در گشادی
هزاران در به دلداران گشودند	قم اللیلی به حزی چون سرودند
به ساز آمد نیاز احمد آن شب	چو منشور آمدش از حضرت رب
به همراهش هزاران خیل برخواند	نیاز احمدی آن ناز بنشاند
و فی الاسحار هم یستغفرونند	که شبها جمله از بستر برونند
به خوان آرزومندان طفیلیم	الهی رهروی زین خان و خیلیم
خوشا راز و خوشا اشک و خوشا سوز	خوشا آن شب که با عشق تو شد روز
نه بفروشم شبی با تو به صد روز	نه بستانم دو صد شادی به این سوز
نه برگیرم دوصد گوهر بر این اشک	کجا بر شادی خامان برم رشک
به بزم شب به اشکش هست پیوند	به شمعم رشک می آمد که لبخند
همه شب عاشقان را بزم این است	شبانه بزم یار نازنین است
به غارش در شبانگه شد خریدار	به شب معراج احمد بود بر یار
به طورش آن همه نجوا به شب شد	به شب موسی تجلی گاه رب شد
به حزایش به شب خیزی گزیدند	به اسرا محمل احمد کشیدند

* * *

به مهمان در گشادی بوستان را	به شب خواندی الهی دوستان را
به موهای سپید مویه داران	به نال استخوان ناله سازان
به خوف خائفان دل از جلالت	به دستان ساز گلزار جمالت

بر آن چشمان مخموران شب خیز	همه شب ناله‌ام ده با شباویز
بسه راه رهگذارانت ده آه‌نگ	بسه شب همراه غم کن با شباهنگ
به اشکم سینه را بنشان از این غم	شبستانم چو بستان کن ز شبنم
بر این بستان سرا صد لاله بنشان	بسه داغ لاله رنگین دار بستان
ببخش این عاصی آلوده دامن	سپس در بندگی داغ جبین زن
به فردا گر که خوانی بنده من	بسه عرش آید صدای خنده من
کنون دانی ز اسرار این معانی	بسه ظلمت هست آب زندگانی

(مؤلف)

در آشوب و غوغای روز، حضور کم اتفاق افتد، اما در یک سحر مهتابی آن هم در عالم طبیعت، جان قفس را بشکند و بال پرواز گشاید.

الهی مردمی که برای تماشا و لذت، گاه از قاره‌ای به قاره دیگر روند، تا به تماشای در و دیوار و سنگ و حجر نشینند، یا رود و آبشار و درخت را تماشا کنند، چرا در تماشای تو اینقدر کوتاه همتند، ساعاتی چند در یک باغ وحش به صدای چهار درنده گوش فرا دادن، بهتر از شنیدن نعمات تسبیح از در و دیوار عالم وجود بسا برای ایشان باشد.

همه عالم صدای نغمه اوست که شنیده است این صدای دراز

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۱

نیست چیزی جز اینکه تسبیح او می‌گویند، ولی شما تسبیح آنها را

نمی‌فهمید.

۱. سوره اسراء، آیه ۴۴.

انعکاس نماز شب و شب زنده داری در دیوان هیچ شاعری همانند
حافظ به چشم نمی خورد:

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی بنوازد آشنا را

* * *

دل گفت وصالش به دعا باز توان یافت عمریست که کارم همه سرگرم دعا شد

* * *

بیار می که چو حافظ مدامم استظهار به گریه سحری و نیاز نیمه شبی است

* * *

ز جور اختر طالع سحرگهان چشمم چنان گریست که خورشید دید و مه دانست

* * *

مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول ز ورد نیمه شب و درس صبحگاه رسید

* * *

سحرم دولت بیدار به بالین آمد گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد

* * *

ای نسیم سحری خاک در یار بیار تا کند حافظ از او دیده و دل نورانی

* * *

مرغ شبخوان را بشارت باد کاندر راه عشق دوست را با ناله شبهای بیداران خوش است

* * *

می صبوح و شکر خواب صبحدم تا کی به عذر نیم شبی کوش و گریه سحری

* * *

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود

* * *

گریه شام و سحر شکر که ضایع نشد قطره باران ما گوهر یکدانه شد

* * *

همت حافظ و انفاس سحر خیزان بود که ز بند غم ایام نجاتم دادند

* * *

صبا وقت سحر بویی ز زلف یار می‌آرد دل شوریده ما را به بو در کار می‌آرد

* * *

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شیبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند

بی خود از ششعه پرتو ذاتم کردند باده از جام تجلی صفاتم دادند

من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب مستحق بودم و این‌ها به ذکاتم دادند

همت حافظ و انفاس سحر خیزان بود که ز بند غم ایام نجاتم دادند

* * *

سمن بویان غبار غم چو بنشینند بنشانند پری رویان قرار از دل چو بستانند بستانند

سرشک گوشه گیران را چو دریابند دریابند رخ مهر از سحر خیزان نگردانند اگر دانند

* * *

از صبا پرس که ما را همه شب تا دم صبح بوی زلف تو همان مونس جان خواهد بود

* * *

بس دعای سحر ت مونس جان خواهد بود تو که چون حافظ شب‌گیر غلامی داری

* * *

داستانی از کشف ملکوت

در آثار مرحوم عارف بزرگوار آقا سید محمد حسین حسینی تهرانی -قدس الله سرّه- چنین خواندم که: یک شب در خدمت مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله علیه بودم، چون وقت نماز شد و به ایشان می‌خواستم اقتدا کنم، ایشان بعد از اذان و اقامه جانماز را جمع کرده فرمودند: به اطاق دیگر می‌روم. در اطاق دوم هم همین عمل تکرار شد و به اطاق سوم رفتیم، در اطاق سوم نماز اقامه شد و برای من این جابجایی بسیار شگفت‌انگیز بود. بعد از نماز علت جابجایی را پرسیدم، ایشان اول داستان را فرمودند، با اصرار بنده فرمودند: دو فرشته بسیار زیبا هستند که وقت نماز در بعضی از اوقات در جلو بنده جلوه‌گر می‌شوند و حضور نماز را بر هم می‌زنند. گفتم که به اطاق دیگر رویم ولی در هر سه محل مزاحم بودند.

این داستان را مقدمه مطلبی آوردم، که اگر درهای ملکوت بر روی کسی گشاده شد، همان که خداوند فرمود:

﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱

چیزها می‌بیند که بنده و شما تا به حال ندیده‌ایم. می‌بینم که سخن پروردگار با حبیبش، هنوز بخشی مانده است و افسردگی و پیری و فرصت، خامه را بر دستم می‌لرزاند و هنوز این گنجینه به نیمه نرسیده، در این جا با تو ای خواننده عزیز! خداحافظی

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۵.

می‌کنم و از محضرت التماس دعا دارم اگر عمری بود باز برای اتمام کتاب از خداوند منان فرصت و مدد می‌طلبم و اگر در حیاتم نیافتی درخواست آمرزش از خداوندم خواه، امید که از شب چراغ این حدیث شریف، جانت مالا مال نور گردد.

خوش نواز این نغمه را ای چنگ دوست	که بهین آهنگ جان آهنگ اوست
آن که از تو راز هستی را شنید	هر دو عالم نغمه نای تو دید
چون که حسن دوست دائم بر ملاست	ارغنون عشق دائم پر صداست
تار چنگم از نوا این جا گسست	سینه‌اش از فرقت جانان شکست
تا که سازد چنگم آهنگ دگر	باید آماده شود چنگ دگر
نیست این آهنگ جان صوت و نوا	گویدت این آشنا زان آشنا
تا تو را از آشنایان سازمی	می‌دمم در نای تو گر همدمی
گر دهد فرصت زمان باز این نوا	بشنوی ای آشنا زین آشنا

(مولف)

پایان جلد دوم - شرح حدیث معراج

۹۰ / ۴ / ۲۸



آثار استاد کریم محمود حقیقی «حفظه الله»

۱. عبادت عاشقانه
۲. از خاک تا افلاک
۳. بیک مشتاقان
۴. هدهد سبا
۵. مرغ سلیمان
۶. فریاد جرس
۷. حدیث آرزومندی
۸. کشتزار عمر
۹. این ره این زاد راه و این منزل (شرحی بر دستور سیر و سلوک امام خمینی علیه السلام)
۱۰. بوی گل و جوش مُل ... (تفسیری از حدیث معراج پیامبر صلی الله علیه و آله)
۱۱. خنده جام (جلد دوم تفسیری از حدیث معراج پیامبر صلی الله علیه و آله) (کتاب حاضر)
۱۲. تخلّی (در آداب و مراحل سلوک قرآنی ج ۱)
۱۳. تزکّی (در آداب و مراحل سلوک قرآنی ج ۲)
۱۴. تحلّی (در آداب و مراحل سلوک قرآنی ج ۳ و ۴)
۱۵. تجلّی (در آداب و مراحل سلوک قرآنی ج ۵ و ۶ و ۷)
۱۶. ساغر سحر
۱۷. ساز یک تار
۱۸. لطف حق
۱۹. تازیانه‌های سلوک (۲ جلد)
۲۰. از ایشان نیستی می‌گو از ایشان

در صورت تمایل برای تهیه هر یک از کتاب‌های فوق

با انتشارات حضور تماس حاصل فرمایید: ۷۷۴۴۶۵۱ - ۷۷۴۳۷۵۶ - (۰۲۵۱)

یاد داشت

.....	۱
.....	۲
.....	۳
.....	۴
.....	۵
.....	۶
.....	۷
.....	۸
.....	۹
.....	۱۰
.....	۱۱
.....	۱۲
.....	۱۳
.....	۱۴
.....	۱۵
.....	۱۶
.....	۱۷
.....	۱۸
.....	۱۹
.....	۲۰
.....	۲۱
.....	۲۲
.....	۲۳
.....	۲۴